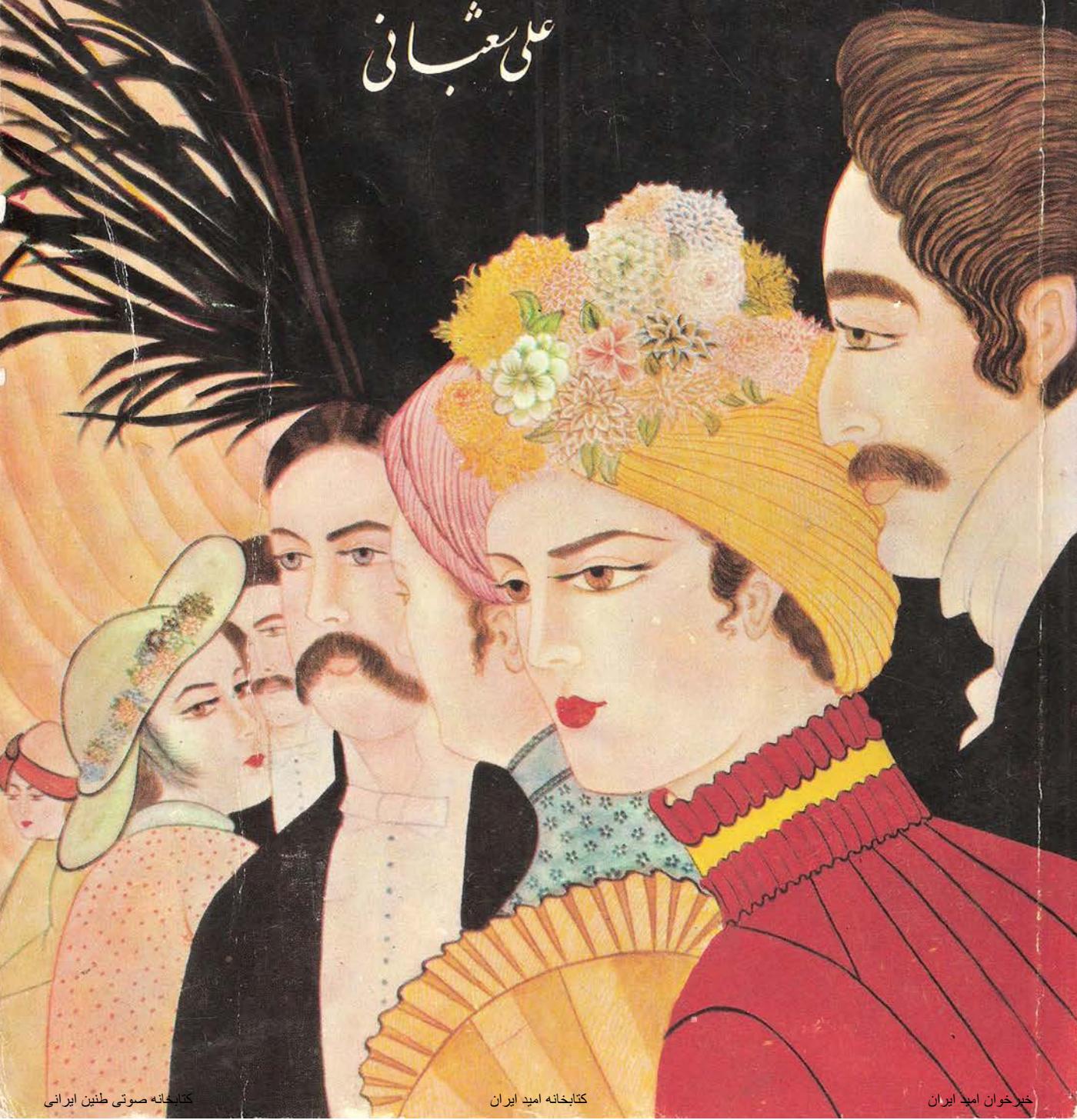


# سینما آن دنیا

علی عثمانی



»... خراسان مثلًا تیول فلان شاهزاده بود و چقدر به شاه یا به  
دستگاه میداد و آنجا را تیول میکرد و بعدهم آنجا هر کاری  
میخواست، میکرد ...  
اگر کسی مسائل آنوقت را درست بررسی بکند و بنویسد کتاب  
قطوری خواهد شد.«

(از بیانات امام خمینی خطاب به استاذان)

(حسینیه جماران - ۱۶ آذر ۱۳۵۹)

# ۱۰۰۰ نسیل

## علی شعبانی

انتشارات بوعلی



آدم ثبت شده در دفتر ثبت شرکت‌ها

تهران - میدان انقلاب اول فرصت



هزار فامیل

علمی شعبانی

حروفچینی دستی: بیانی

فیلم وزینگ و چاپ: چاپخانه احمدی

چاپ اول: ۱۳۶۶

صحافی: احمدی

تیراژ ۴۰۰۰ نسخه

نقاشی روی جلد آزیتا پاک نژاد

ناشر: انتشارات بوعلی

- محتویات کتاب:
- ۱ - دوره خانه‌خانی
  - ۲ - عصر شاهزادگان
  - ۳ - ظهور دیوان‌الاران
  - ۴ - حضور دولتمردان
  - ۵ - حکومت پارلمانی

## مقدمه‌ی ناشر

«سر این نامه نام آن معبد»

«کزال بود و هست و خواهد بود»

«صابر اسد آبادی»

چندی قبل یکی از دوستان عزیز مطبوعاتی که مدتهاز مدید با نگارنده و انتشارات بوعلی انس و الفت فراوان و همکاری نزدیک دارند، اطلاع دادند که یکی از نویسنده‌گان قدیمی و پرمایه کتابی به طنز و جد به نام «هزار فامیل» تهییه کسرده که در تاریخ سیاسی و مطبوعاتی ایران کم نظری بوده و تاکنون کسی به تهییه و تدوین چنین اثری اقدام نکرده است. وی به نیاز شدید جامعه‌ی کتاب خوان ایران به چنین کتابی اشاره کرد و مزایا و محاسن آنرا یکایک بر شمرده و نام برداشته باشند. تا بالاخره سکوت را شکسته و لب به سخن باز کردم که :

«آنکه دست‌جود و سخاوت گشاده‌اند

بسی انتظار آنچه بگفتهند داده‌اند»

## «زین بیش انتظار مفرمای بنده را

با مرگ انتظار برابر نهاده‌اند»<sup>۱</sup>

آتش اشتیاق دیدار نویسنده‌ی محترم کتاب و مطالعه‌ی اثر ارزنده‌ی ایشان چنان در دل وجانم زبانه کشید که دست از دامن دوست مطبوعاتی بر نداشته و تا حصول مقصود همچنان مصیر و پابرجا باقی بود.

بالاخره با بذل مرحمت آن دوست گرامی توفیق دیدار حاصل گردید و ساعتی را در محضر نویسنده‌ی محترم کتاب از هر دری سخنی گفتیم و حظی وافر دست داد. ناگفته نماند نگارنده با این نویسنده نیز قبل از طریق آثارش آشنا بودم همانطوریکه آشنائی مخلص با دوست ارجمند و نویسنده چیره دست استاد دکتر باستانی پاریزی اول بار از راه مطالعه‌ی آثارش شروع شد و شرح مفصل آنرا سال قبل در مقدمه‌ی «یادویاد بود» اثر ارزنده استاد پاریزی آورده‌ام.

به‌هر صورت در دیدار مجدد که با نویسنده‌ی کتاب داشتم در وله‌ی نخست سخن درباره‌ی عقد قرارداد - انتخاب نوع حروف - کاغذ - قطع - صحافی کتاب و سپس حل مشکلات و موانع موجود و معاضیت و همکاری و چاره‌اندیشی و عبور از تنگناها مطرح بود. بالاخره با کمک و ارشاد دوستان مطبوعاتی خاصه همکاران وزارت ارشاد بندها یکی پس از دیگری گشوده شد و میتوان گفت در صورتیکه مورد قبول خاطر و پسندشما خواهند بود که ارجمند قرار گیرد همه‌ی دست اندکاران این کتاب به هدف غائی رسیده‌اند:

۱ - گویا مصraig آخر ترجمه‌ی جمله‌ی عربی «الانتظار اشد من الموت» منسوب به حضرت محمد «ص» پیغمبر گرامی اسلام است که شاعر به نظم کشیده است.

## «دلنشین شد سخنم تا تو قبولش کردی آری آری سخن عشق نشانی دارد»

در مورد عقد قرارداد با وجود علاقه و اشتیاق بیش از حدی که ذکار نده برای انتشار کتاب ابراز میداشتم خوشبختانه نویسنده نه تنها از این دلستگی و علاقه به نفع خود بهره برداری نکرد بلکه به شهادت مواد همان قرارداد با کمال فتوت و جوانمردی کاری را که در بعضی مواقع در گذشته مادها وقت ما را به خود اختصاص میداد در عرض چند دقیقه فیصله داده تمام کردند. کارهای بعدی که عبارت بودازویر ایش-حروفچینی غلطگیری - تهیه کاغذ - طرح پشت جلد - تهیه فیلم و زینگ برای داخل و خارج کتاب - تهیه مقوای پشت جلد - صحافی و مراحل ارشاد بطور یکه ملاحظه میفرمائید یکی پس از دیگری انجام گردید و اینک کتاب در دست صاحب اصلی آن، شما خواننده گرامی قرار دارد. با توجه به مراحل مشکل تولید و مسیر پرنشیب و فراز چاپ یک اثر که با قسمتی از آن آشناسیدید لطفاً مجسم بفرمایید حالت روحی ماعاشقان و شیفتگان کار مطبوعات و خدمتگذاران بـ فرمنگ را زماییکه میشنویم یکی از معلمین به شاگردها تذکر داده:

«هیچکس حق ندارد روز معلم برای من کتاب کادو بیاورد» ما مطبوعاتی ها واقعاً چاه پای دریا کنده و خود را از جاه انداخته ایم. این عدم استقبال از کالای کتاب است که اقتصاد آن را به سختی رنجور و بیمار کرده تا جاییکه حتی چاپ و انتشار کتاب «اقتصاد بیمار کتاب» اثر ارزنده دوست ارجمند و استاد و محقق گرامی آقای دکتر صاحب الزمانی که بطور رایگان با سرمایه مطبوعاتی عطایی بین اهل فن پخش و توزیع شد متأسفانه تاکنون نتوانسته بیماری اقتصاد کتاب را معالجه و درمان کند.

برگردیم بر سر سخن اصلی و هزار فامیل - واژه «هزار فامیل» پس از شهریور ۱۳۲۰ او اخر جنگ خانمان‌سوز بین‌المللی دوم که بیش از ۲۳ میلیون تلفات داشت و ویرانیها و خسارت‌های زیادی به جا گذاشت و پای نمایندگان مطبوعات غرب بیش از پیش به ایران بازشد و ایران را پل پیروزی نام نهادند بر سر زبانها افتاد<sup>۱</sup>

۱ - لقب یا «پاینام» به پاره‌ای از کشورهای دیگر دنیا نیز داده‌اند. مثل ژاپن که کشور «آفتاب تابان» یا شوروی که «پشت پرده آهنین» یا آمریکا که «ینگه دنیا» نامیده شده‌اند.

صرف‌نظر از کشورها شهرهای ایران در سابق هر کدام القاب پسر طمطراقی را دنبال نام خود یدک می‌کشیدند: از جمله شیراز: دارالعلم، یزد: دارالعباد، تهران: دارالخلافه، قم: دارالایمان، کرمان: دارالامان (چه دارالامانی که تنها آغامحمدخان قاجار ۲۰۰۰ جفت چشم مردم آن‌سامان را از حدقه خارج کرد) به شهر: اشرف‌البلاد، اردبیل: دارالارشاد، هرات: دارالسلطنه. ( هرات یکی از ایالات شرقی ایران بود که بعد از انتزاع از ایران لقب دارالسلطنه به تبریز داده شد.)

اشخاص سرشناس این مملکت نیز هر کدام دارای لقب بودند و در عصر ناصری از طریق لقب فروشی قسمتی از هزینه‌ی دربار را تأمین می‌کردند. افتضاح این لقب فروشی تا آنجا کشیده شده بود که فرزند ارشد ناصرالدین‌شاه ظل‌السلطان که حکومت اصفهان را داشت در کتاب تاریخ خود «تاریخ صفوی» زبان به انقاد گشوده و سخت براین لقب فروشی تاخته است. گرچه ظل‌السلطان از جمله حکام مستبد و خودسر قاجار است که وقتی در اصفهان شکم شاکی را دریده تا قلب او را از نزدیک رویت کند.

عجیب اینکه طبق اطلاع رسانه‌های گروهی اخیراً نوی اسپری همین ظل‌السلطان «اصغر میرزا مسعود» که سال‌ها ساکن فرانسه است در آنجا ادعای سلطنت کرده و خود را سلطان بلمنازع ایران نامیده است؟! به روایت آفای علی شعبانی نویسنده همین کتاب، این مدعی سلطنت از قمار بازان قهار و از «بزرگ منقل داران» است و گویا در همان کنار منقل و در عالم دپر و ت طرح این ادعای

یکی از خبرنگاران غرب که در آن تاریخ از ایران دیدن کرده بود در مطبوعات غرب، ایران را کشور هزار فامیل معرفی کرد و ترجمه‌ی مقاله‌ی آن خبرنگار در رسانه‌های گروهی ایران کم کم اصطلاح هزار- فامیل را بین ارباب قلم رایج ساخت و امروز که حدود نیم قرن از آن تاریخ می‌گذرد در مجموعه‌ی لغات و اصطلاحات سیاسی و فرهنگی ما جایی باز کرده و کاملاً خود را جا انداخته است.

نویسنده‌ی این کتاب با انتخاب این نام برای کتاب حاضر به بررسی ریشه و روند این خانواده‌ها پرداخته و با موشکافی دقیق و نیش و نوش خامه، اثرات تاریخی و سیاسی هزار فامیل را در این کتاب با قلمی بسیار شیوا و روان و قابل درک برای همگان، به تصویر کشیده است. گرچه نویسنده‌گان و پژوهشگران تاریخ ایران در این زمینه آثار ارزشمند بسیاری ارائه داده‌اند که از میان آنها میتوان «بازیگران عصر طلائی» از ابراهیم خواجه‌نوری<sup>۱</sup> («شرح حال رجال ایران») از مهدی بامداد و «خاندان

را ریخته باشد) (۱) و عجیب‌تر اینکه پدر همین اصغر میرزا یعنی اکبر میرزا «صارم الدله» مانند «نرون» آدمی بسیار باحسن نیست بود. چون او نیز مثل «نرون» تاسی سالگی مادر خود را نکشته بودا

۱ - برای معرفی کتاب حاضر چه بهتر از آنکه نمونه‌ای از محتوای کتاب را که در باره‌ی خانواده‌ی نوری و خواجه‌نوری درج شده است ارائه دهیم که می‌گویند «مشت نمونه‌ی خروار است».

«...اصولاً خانواده میرزا آفاخان نوری یک خانواده نفرین شده است - مادر امیر کبیر نفرینشان کرده بود - اولاد صدراعظم نوری اکثراً عاقبت به خیر نشدند، یاسر سالم به گور نبردند.

تا آنجا که بنده اطلاع دارم مؤید همایون خواجه‌نوری که در زیر چنان گلندوزیک مسدفون است در شکارگاه لشگرک به تیر غیب‌دچار شد ، رضا - خواجه‌نوری نوئه صدرالسلطنه که از بالکن خانه‌اش در میدان بهارستان تظاهرات دانشجوئی را تماشا می‌کرد هدف تیر هوائی قرار گرفت، پدرش ←

های حکومتگر ایران» از ابوالفضل قاسمی را نام برد، ولی هیچ‌کدام از آن‌آثار نمیتواند لاقمندان به مطالعه و دوستداران کتابهای تاریخی را از این اثر بی‌نیاز سازد. چه آثار نامبرده، اشخاص و بعضی از خانواده‌هارا بطور انتزاعی و مجرد و انفرادی معرفی می‌کند و خواننده منحیت‌المجموع از خیلی جهات، کما فی الساقی با هزار فامیل و بافت حکومتی ایران بیگانه باقی خواهد مازد.

چاپ و انتشار این کتاب ممکن است مورد ایراد و انتقاد معدودی از وابستگان به هزار فامیل قرار گیرد ولی نمیتوان بعلت فاراحتی احتمالی

«آقادصری» که در مغازه مشروب فروشی خیابان علاءالدوله (فردوسی) تعریف می‌نوشید سقنه دکان روى سرش خراب شد، نظام خواجه نوری نوء نظام الدوله که فرماندار قزوین بود در تصادف رانندگی جاده تهران - قزوین بد قتل رسید، یکی از خواجه نوریها که یک افسر وظیفه نوء نظام الملک بود بر سر یک مسئله ناموسی برادر خود وزن خود و خودش را به ضرب گلوه کشت، عبدالله خواجه نوری از نواده‌های حاجی صدرالسلطنه در اوان‌جوانی خود کشی کرد و پدرش حاجی میرزا کی خان که تنها همین یک اولاد را داشت آخر عمری دیوانه شد و حرکات ناموزون می‌کرد و خانه مسکونی او در دروازه شمیران به نام «چله‌وزید» معروف بود، فروغ خواجه نوری نوء نظام الدوله که ندیمه مخصوص اشرف پهلوی بود در حمله مسلحانه به اتوکلیل اشرف در جنوب فرانسه به هلاکت رسید. سه‌تاریخ از خواجه نوریها یعنی محسن خواجه نوری سنا تور تهران و سپهبد خواجه نوری رئیس اداره سوم و سرانشگر خواجه نوری رئیس دادگاه تجدیدنظر ارتضی در رژیم سابق در جریان انقلاب ۲۲ بهمن بد حکم دادگاه انقلاب تیرباران شدند و بعد از انقلاب نیز مسیر اعظم معتمدی دختر نظام الدوله خواجه نوری که از مراسم تدفین شوهرش علی معتمدی در مشهد بازمی‌گشت به اتفاق تعدادی از خواجه نوریها در یک سانحه هوائی نزدیک تهران به هلاکت رسید، عجیب اینکه هوایپمای حامل خانواده خواجه نوری درست به کوه «ورچین» اصابت کرد که به با غکاندوئک (ملک خانوادگی خواجه نوریها) اشراف کامل دارد و چندین نسل، ناظراً عمال این خانواده نفرین شده بوده است.

**«فاعتبر وايا ولی الا بصار»**

معدودی چند، علاقمندان و دوستداران تاریخ خاصه‌جوانان را که تشنیه درک این نوع رویدادها و مسائل تاریخی و سیاسی هستند از این موهبت محروم کرد. کوتاه سخن آنکه نویسنده این کتاب چون زنبور عسل که برگلها و گیاههای خوشبوی رسته در باغها و مزارع می‌نشیند و شیره و عصاره‌ی گلها را در مدت نسبتاً کوتاهی به صورت عسل شیرین و گوارا تحویل ما میدهد که قرنها بدون تغییر رنگ و مزه باقی‌مانده<sup>۱</sup> با غور و بررسی در پنهانی گستردۀ ادبیات و تاریخ ایران و با بهره‌گیری از کتابهای مسند تاریخی، عصاره و چکیده‌ی آنها را با اطلاعات و تجربیات شخصی خود در هم آمیخته و عرضه کرده است.

علاوه بر استحکام کلام و طنزقوی، یکی از خصوصیات نثر شعبانی اینست که در هر جمله‌اش یک کتاب مستتر است و به جرات میتوان گفت که در صنعت ایجاد و اختصار، نثر شعبانی در بین نویسنده‌گان ایرانی کم‌نظری است. بهمین جهت حاصل کار و دسترنج نویسنده این کتاب بیشتر شامل حال آنسته از خوانندگانی خواهد شد که وقت زیادی برای مطالعه‌ی آثار تاریخی ندارند چون مطالعه‌ی تمامی آثاری که اثر حاضر عصاره‌ای از آن آثار است نیاز به سالها مطالعه و صرف وقت خواهد داشت. نویسنده خوبی‌خوانه با بهره‌گیری کامل از هنر نویسنده‌گی که سالهای درازی با آن مأذوس و سرگرم است در خلق این اثر قدم از دائیره‌ی عفت و سلامت بیرون نگذاشته و اهتمام وسیعی بلیغ کرده که قلم از طریق ادب و نزاکت خارج نگردد. وی حرمت قلم و حریم خانواده‌ها را در حد امکان حفظ و حراست کرده است.

در عین حال با اینکه چنین بنظر میرسد که نویسنده با بعضی از

۱- در اکتشافات اخیر مصر از قبر فرعونه عسل را بعد از ۲۵۰۰ سال سالم بدست آورده‌اند.

خانواده‌های مانده از هزار فامیل حشر و نشر و مراوده و دوستی داشته باز هم به اقتضای رسالت وظیفه‌ی نویسنده‌گی بدون توجه به روابط شخصی دین خود را نسبت به خواننده بنحو احسن ادکرده است.

مسلمان اگر این سوژه و این موضوع کتاب در دست نویسنده‌گانی آنچنانی (!) قرار می‌گرفت، چه پرده‌دری‌ها که نمی‌کردند و چه آبروها که بر خاک نمی‌ریختند.

خوشبختانه نویسنده کتاب با علم و اطلاع به رموز نویسنده‌گی و تسلط کامل به شیوه و شگرد نگارش از یکطرف و اصالات و نجابت ذاتی از طرف دیگر؛ لجام توسعن سرکش قلم را سخت در دست گرفته و هر جا خواسته که از مسیر عادی منحرف شود آنرا به راه راست برگردانده است. نویسنده در مقدمه‌ی کوتاهی که براین کتاب نوشته اشاره‌ای دارد به سرگرمی مردم در عصر ما و از جادوی تلویزیون سخنی به میان آورده و نتیجه گرفته است که در روزگار ما کتاب بعنوان یک وسیله ارتباط جمعی تحت الشاع تلویزیون قرار گرفته است ولی ما می‌بینیم همین تلویزیون خوارکش را از صفحات و متنون همین کتابها بدست می‌آورد. تهیه کنندگان برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی و همه کسانی که با هنر و فرهنگ و دل و روح مردم سروکار دارند از ابتدای انتها به کتاب محتاج هستند. حتی همین فیلمهای کارتونی که با عروسک و مقوای درست کرده‌اند و از زبان حیوانات به صفحه‌ی تلویزیون راه یافته از کتابهای قصه و داستان نشأت گرفته است. خلاصه همانطور یکه شیر، ماده اولیه اینیات است کتاب نیز در فلامر و هنر و ادب چنین نقشی را دارد.

نویسنده محترم، کتاب را به پنج بخش مجزا تقسیم کرده که بخش اول مربوط است به دوره خانخانی، دوم عصر شاهزادگان، سوم ظهور دیوانسالاران، چهارم حضور دولتمردان، پنجم حکومت پارلمانی و در پایان

هر بخش عکسی از نخبگان و بزرگان آن دوره را به هرز حتمی که بود  
بدست آورده و بعنوان نمونه چاپ کرده ایم.

استاد شعبانی نویسنده این کتاب با آنکه سالهاست که در سمت مدیر عامل یکی از مؤسسات بزرگ تولیدی و اقتصادی انجام وظیفه میکند خوشبختانه بر سبیل علاقه و ذوق باطنی، دست از تحقیق و تتبیع برنداشته و تا آنجا که ما اطلاع داریم غیر از کتاب حاضر اثر ارزشمندی دیگری موسوم به «نووار مرزی» در دست تهیه دارد که امید است افتخار چاپ و انتشار آن نیز نصیب این مؤسسه گردد.

در خاتمه کتاب حاضر را نمیتوان بکلی عاری از عیب و نقص دانست و از آنجا که بشر جایز الخطاست ممکن است نواقصی در متن کتاب به نظر شما خواهد بود. در این صورت برای پر بارشدن چاپهای بعدی کتاب که احتمال آن زیاد است لطفاً نامه‌ها و اسناد و نظریات خود را برای نویسنده به آدرس این مؤسسه ارسال فرمایند که باعث مزید امتحان خواهد بود.

تیران - بهار ۱۳۶۶

منوچهر حق‌گو - مدیر انتشارات بوعلی

«به امید خدا»

## مختصری درباره این کتاب:

کتاب خواندن هنری است که در میان اختراعات و «تکنولوژی» عصر حاضر گم شده است.

کتابهایی که دنیارا تغییر دادند، دیگر به افسانه‌ها پیوسته‌اند و گذشت آن زمان که کتاب بزرگترین وسیله ترویج افکار جدید بود. افکار جدید اینک عمده‌تاً توسط تلویزیون به مردم تزریق می‌شود. چراکه در تمام دنیا، مردم چشمشان به «تلویزیون» است – و عقلشان به چشمشان.

در عصر حاضر، حسن کتاب در اینست که «بینندگان عزیز» هرگاه تلویزیونشان داغ کرد، پیچ تلویزیون را بینندنده‌لای کتاب را باز کنند – نسل جدید بیکار نمی‌تواند بنشینند و حاضر نیست که لحظه‌ای سر به جیب تفکر فرو ببرد. تلویزیون حتی قدرت فکر کردن را از او سلب کرده است. در چنین شرایطی هر قدر نشر کتاب به زبان محاوره نزدیکتر باشد، بهمان میزان بیشتر قبول عامه پیدا خواهد کرد. چون بقول دوست فقیدم – جلال آل احمد – خیلی زور دارد که آدم زبان ننه‌اش را به «دیکسیونر» مراجعه کند!

کتاب حاضر از «تاریخ» می‌گوید و تاریخ کسالت آور است، تکرار

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۸

مکرات است. اما نشری ساده وطنزگونه، شاید بتواند مطالعه کتابی از نوع تاریخ را تاحدی قابل تحمل سازد. وانگهی، این کتاب یک تاریخ خشک و خالی نیست. حاشیه‌ای است بر تاریخ، از یک زاویه بخصوص، در یک صراط مستقیم.

نقطه نظر نویسنده در این کتاب، شرح چگونگی تشکیل خانواده‌های اشرافی و تأثیر روابط خانوادگی در بافت حکومت ایران است. از این‌رو از کنار بسیاری از وقایع مهم تاریخی بی‌اعتنای‌گذشته و برعکس، به پاره‌ای از رویدادهای حاشیه‌ای؛ بیش از حد انتظار؛ بها داده است. بنابراین نباید توقع داشت که کتاب حاضر عنوان یک کتاب مرجع برای پژوهندگان تاریخ قابل استفاده باشد. همینقدر که این کتاب بتواند از طرز سلوک خانواده‌های معروف بهزار فامیل در سه دوره اخیر نمونه‌هایی ارائه دهد، درویش به فیض رسیده است.

علی شعبانی



# فصل دیگم:

# دوره خانخانی

« روزی که شیپور قضا، آهنگ زیر و بم کند»  
 «سالار افخم خم شود، سردار اکرم رم کند»

## ۱

حکومت فامیلی در ایران، ریشه در روزگاران کهن دارد. در واقع از همان زمان که طوائفی از نژاد هند و اروپائی از سرزمین آباء و اجدادی کوچیدند و در جستجوی مراتع غنی تر، دشتهای وسیع سیبری را به مقصد شرق پشت سر گذاشتند و گروهی از آنها در فلات ایران چادر بر افراد شنیدند، میخ حکومت فامیلی در این گوشه دنیا به زمین کوییده شد. استقرار نظام پادشاهی یا شبه پادشاهی در ایران، شکل تکامل یافته نظام طائفه‌ئی بود. شاه در رأس هرم حکومت قرار داشت و در گوشه و کنار کشور، خوانین کوچک و بزرگ، برجان و مال و ناموس مردم مسلط بودند. کما اینکه در پاره‌ای نقاط؛ بنا به رسم معمول حتی پرده عصمت دختران با کره، جزئی از مایمیلک خانها و خانزاده‌ها محسوب می‌شد.

## ۱۰۰۰ فامیل

۴۰

در طول قرون و اعصار، شدت و ضعف حکومت خانخانی، با  
قوت و ضعف حکومت مرکزی رابطه مستقیم داشت. یعنی هرگاه حکومت  
مرکزی، سنبه‌اش پر زور بود، نفوذخوانین در حیطه نفوذ حکومت مرکزی  
مستحیل می‌شد، اما اگر عکس قضیه صادق بود، خانها در حوزه اقتدار  
خود سلاطین کوچک بودند؛ خان تصمیم می‌گرفت و بقیه اطاعت  
می‌کردند.

حکومت خانخانی یا ملوک الطوائفی، پس از سقوط سلسله صفویه  
به نقطه اوج خود رسید. در آن موقع مردم ایران، طبقه حاکمه خود را  
توسط دشمن شکست داده و مهاجمین افغانی فقط بر اصفهان و قسمتی از  
مناطق شرقی ایران استیلا پیدا کرده بودند. باقی مناطق که از دسترس  
نیروهای مهاجم دور مانده بود، هر تکه‌اش در اختیار خانان و ایلخانان  
بومی بود که عمدتاً جز در محدوده محله خود، محلی از اعراب نداشتند  
ولی تعدادی از آنها از هم‌ایان خود بیشتر در خشیدند، متصرفاً بدست  
آوردن، دایره نفوذ خویش را توسعه دادند و بعضاً ایرانمدار شدند، و  
هر از چندی خمیازه سلطنت می‌کشیدند. مملکت، صاحب نداشت.

۳

نخستین خانی که پس از استیلا افاغنه، خارش سلطنت گرفت  
فتحعلی خان قاجار قوانلو بود که طهماسب میرزا یکی از پسران شاه.  
سلطان‌حسین صفوی را به سلطنت برداشت و خود را نایب‌السلطنه نامید.  
فامیل فتحعلی‌خان یعنی قاجارها از بازماندگان ترکان مغول بودند  
که اجدادشان پس از غروب عمر امپراتوری مغولها به علت علاقه‌ملکی  
و خانوادگی، تن به هزیمت ندادند و در ایران باقی ماندند و سالیان  
متمامی در حوالی گنجه و ایروان، با گاوچرانی و گوسفتندچرانی روزگار

## دوره خانخانی

۲۱

می‌گذرانیدند.

در اوایل سلطنت صفویه برای مقابله با ترکمنها ۱۲ تیره قاجار از آذربایجان شمالی به دشت گرگان کوچ داده شدند و نیمی از آنها در قسمت علیا و نیم دیگر در قسمت سفلی رودخانه گرگان اتراف کردند. از همین زمان بود که ایل قاجار به دو طایفه «یونخاری باش» و «اشاقه باش» تجزیه شد.

یونخاری باشها عبارت بودند از فامیلهای: دولو- سپانلو- کنه‌لو- خزینه‌دارلو- کرلو- قیاقلو- و اشاقه باشها عبارت بودند از فامیلهای قوانلو- عز الدینلو- شامبیاتی- قراموسانلو- داشلو- زیادلو... که به مرور زمان در دونام فامیلی دولو و قوانلو خلاصه شدند.

دولوها و قوانوها گرچه از یک ایل بودند اما همواره بر سر ریاست ایل یا حدود علف‌چرهایشان، با هم رقابت و درگیری داشتند و قتل و غارت و گوسفند دزدی و دختر ربائی در این درگیریها، یک اتفاق ساده بود. سالها بعد که از بازی روزگار، قاجارهای قوانلو به سلطنت رسیدند، بار دیگر بخشی از قوانوها که به اصطلاح شاهزاده بودند به دو دسته تقسیم شدند: شازده‌های فتحعلی‌شاهی، و شازده‌های عباس‌میرزا نی. این تقسیم‌بندی سه دلیل عمده داشت: اول اینکه در میان پسران متعدد فتحعلی‌شاه تنها عباس‌میرزا از ناحیه مادر، دلو بود:

... روزی شاه شهید آقا محمد شاه، با فتحعلی‌شاه فرمود سالها در میان قبایل قاجار قوانلو و دلو، کار به معادات و مخاصمت می‌رفت. من بنیان این خصومت را از میانه برآند اختم و جماعت دولو را با دولت خود شریک و سهیم ساختم و از بهر آن‌که این مخاطلت و پیوستگی را محکم کنم دختر فتحعلی‌خان دولو را با تو نکاح بستم... عباس‌میرزا را که از دختر وی داری به ولايته‌هدی

خویش اختیار کن و دلبستگی دواو را با خود استوار فرمای.<sup>۱</sup>

دلیل دوم اینکه عباسمیرزا نیز مانند فتحعلیشاه آسیابش خوب کار می کرد و تخم و ترکه زیاد، پس انداخته بود و سوم اینکه عباسمیرزا شاید به حکم و راثت باهوشترا لایقتر از سایر فرزندان شاه بشه نظر می رسید:

... وی (عباسمیرزا) ۱۵۹ نفر فرزند داشت و همواره فرزند محبوب پدرش بود و با آنکه بی ثبات و دهن بین و شهرو دران بود باز نجیب ترین فرد دودمان قاجار به شمار می رفت.<sup>۲</sup>

اتفاقاً من خود در طول زندگی با بسیاری از شازدههای قاجار، معاشرت داشته ام، و شهادت می دهم که شازدههای عباسمیرزائی از شازدههای فتحعلیشاهی، نسبتاً بهتر هستند – فتحعلیشاهی ها یک جور بیند!

### ۳

در دستگاه شبه سلطنت طهماسب میرزا، مبارزه قدرت بین دو خان مغورو: فتحعلی خان قاجار و نادرقلی خان افشار – سرانجام به شکست نفر اول انجامید: خان افشار، زیرپای خان قاجار را جارو کرد و اندکی بعد فتحعلی خان قوانلو تو سط یکی از دولوها، جزء اموات شد و آرزوی سلطنت را با خود به گور برداشت – هر کسی پنج روزه نوبت اوست – و اینک دور، دور نادر قلی افشار بود.

طائفه افشار که نادرقلی خان را در دامان خود پرورانده بود مقارن

۱ - لسان الملک سپهر: ناسخ التواریخ

۲ - گرنت واتسن: تاریخ ایران

## دوره خانخانی

۴۳

استیلای مغول بستر کستان، از آن سرزمین مهاجرت کرد و در ایالت آذربایجان سکنی گزید. بعداً گروهی از اخلاف این طائفه جزء قزلباشها به شاه اسماعیل در راه سلطنت و کشورگشائی یاری کردند و پس از آنکه شاه اسماعیل اول، پیازش کونه کرد این طائفه را از آذربایجان به خراسان کوچانید تا دربرابر ازبکان، سدی باشند. طائفه افشار به دو شعبه قاسملو و قرقلو تقسیم می شد، و نادرقلی از شعبه اخیر بود.

از بررسی زندگانی پر ماجرا نادرقلی افشار قرقلو چنین برمی آید که او جوانی پرنجی داشته است. نادر پدرش را در کودکی از دست داده و از راه پوستین دوزی معاش خانواده را تأمین می کرده است. اسارت نادر و مادرش بدست ازبکها زندگی او را بکلی تغییر داد و سبب شد که یتیم بچه پوستین دوز دستگردی، پس از فرار از چنگ ازبکها به سلک سپاهیان درآید و به خدمت بابا علی کوشه، حاکم ابیورد پذیرفته شود.

در خدمت بابا علی کوشه، نادرقلی خوش درخشید و با رشادتی که در چنگ با ازبکها از خود بروز داد هوش از بابا علی، و دل از دخترش ربود. داماد خان ابیورد شد و جانشین او. چون هنوز چیزی از این وصیلت نامیمون نگذشته بود که خان بزرگ به خواب ابدی فرو رفت. بشر به یک «آخ» بند است!

موقعی که نادر قلی خان به طهماسب میرزا پیوست، درین اطرافیان شاهزاده صفوی، چنگ ترک و فارس مغلوبه بود. رهبری دسته ترکها را فتحعلی خان سابق الذکر و رهبری دسته فارسها را حسینعلی بیک بسطامی بعهده داشت.

این حسینعلی بیک بسطامی نیز از نوادر روزگار بود. وی تا میان سالگی، به شغل قفل و کلیدسازی اشتغال داشت و به اصطلاح

## ۱۰۰۰ فامیل

۲۴

محلی «چلینگر» بود و برای جلب مشتری در دهات اطراف بسطام دوره- گردی می کرد و با بانک بلند مشتری می طلبید . یک اتفاق ساده سبب شد که حسینعلی بیگ به دستگاه شبه سلطنت طهماسب میرزا که او نیز برای گردآوری قوا دوره گردی می کرد وارد شود: کلید انفیه دان آهنی و مرصع طهماسب میرزا بین راه گم شده بود و شاهزاده جوان سخت به آن نیاز داشت.<sup>۱</sup> در همین موقع دست تقدیر، قفل و کلید ساز بسطامی را در سر راه شاهزاده صفوی قرار داد و مشکل او را حل کرد، وازان پس جزء ملتزمین رکاب شد. حسینعلی خان در سایه زرزگی و فرصت طلبی، نرم فرمک به مقامات بالا و بالاتر رسید و معیرالممالک لقب گرفت و با بزرگان و صلت کرد و خانواده اشرافی معیز و معیری و والی را بنیاد نهاد و جزوی از تاریخ شد:

... این مرد مزور و نیرنگ باز پی در پی در زمان سلطنت سه پادشاه در مسند وزارت بماند و سه بار در سایه خیانت بد سلطان (و ولینعمت) خود مقام خود را حفظ کرد ... معیر خان سیاستش بر آن بود که با همه مربوط بماند و منتظر فرصت باشد تا اگر موقعي بدست آید او بر همه تفوق داشته باشد.<sup>۲</sup>

نه تنها معیرالممالک ، بلکه همه اطرافیان شاهزاده سرگردان که ظاهرآ برای نجات وطن قیام کرده بودند جزء منافع خویش و خویشان خویش نمی اندیشیدند و هیچیک از ایشان درد وطن نداشت. چرا که در سالهای آخر سلطنت صفویه، طبقه حاکمه ایران از اختلاط و امتزاج

۱ - شاهان و شاهزادگان صفوی اکثرآ علاوه بر شرب شراب به نوعی از مواد مخدر معتاد بودند که مخصوص ایشان تهیه می شد و اسم عام آن «انفیه» بود.

۲ - پی بر بازن (طبیب مخصوص نادرشاه) : مکاتبات

## دوره خانخانی

۲۵

خواجه‌های حرم‌سرا و غلامان گرجی و مهاجران عرب و مغول و ترک و ترکمان ترکیب یافته و جماعتی که اطرافیان طهماسب‌میرزا را تشکیل می‌دادند عموماً از همین قماش بودند.

اطرافیان طهماسب‌میرزا چون به این نتیجه رسیدند که خان‌افشار نیز مانند خان قاجار، سد راه منافع ایشان است کوشیدند تا ذهن شاهزاده جوان را نسبت به متفق جدید خود مشوب سازند و سرانجام بین طهماسب میرزا و نادرقلی آتش نفاق و اختلاف مشتعل ساختند؛ با آنکه نادر قلی از فرط فدویت به طهماسب‌میرزا اسم خود را طهماسب‌قلی گذاشته بود. اختلاف بین طهماسب‌میرزا و طهماسب‌قلی ابتدا بر سر تصاحب يك دختر از طائفه شادلو آفتابی شد:

... طهماسب‌قلی دختر سام يك قوچانی (جد اعلای شادلوها) را برای خود نامزد کرده بود ولی محرمان شاه (شاهزاده طهماسب‌میرزا) در خلال آن کار، اخلال راسز او ادیدند و کسان آن دختر، شاه را در همسری آن نیک‌اخته، اولی شمردند.<sup>۱</sup>

کسان آن دختر - یعنی فامیل شادلو - بزودی به اشتباه خود پی بردند. چون دیری نپائید که یتیم بچه پسوندین دوز روستای دستگرد، طهماسب‌میرزا را از گردوze خارج ساخت و تاج شاهی بر سر گذاشت؛ علیرغم آنکه می‌گویند بچه یتیم بزرگ می‌شود اما چیزی نمی‌شود.

۴

چنان‌که می‌دانید نادر پس از بیرون راندن افغانها از ایران، فتوحات

۲ - لسان الملک سپهر : ناسخ التواریخ

## ۱۰۰۰ فامیل

۴۶

زیاد کرد و این پیروزیهای جنگی البته برای دولت پادشاهی او افتخاراتی بهمراه داشت ولی به ملت ایران هیچ نمی‌داد. از این‌رو تاج پادشاهی به اعقاب نادرشاه زیاد وفا نکرد و پس از کشته شدن نادر، سلطنت به هیچیک از فرزندان بلافصل او نرسید و تنها دو تن از برادرزادگان و یکی از نوه‌هایش برای مدتی کوتاه در قسمتی از ایران به سلطنت رسیدند: علیقلی خان، ابراهیم خان و شاهرخ میرزا که سومی را به اعتبار اینکه از ناحیه مادر صفوی بود به سلطنت برداشتند.

علیقلی خان تمام معايب نادرشاه را داشت، منهای محاسن او - او نيز مانند عمش بی‌اندازه طماع و مال‌اندوز، و بی‌نهایت ستم‌پیشه و قسی‌القلب بود - با اين وصف اسم عادلشاه را به خود مرحمت فرموده بود!

عادلشاه با آنکه در خراسان بر سر گنج نادری نشسته بود، در گوش و کنار قلمرو پادشاهی خود، هرجا ثروتی انباشته سراغ می‌داشت آن ثروتها را به بهانه‌ای مصادره، و مال خود می‌کرد.

قرعه مصادره اموال در زمان عادلشاه اول بار به نام حاجی سمیع رشتی اصابت کرد. حاجی سمیع رشتی در اصل آذربایجانی بود که از خانوار اده خود بریده و با یکتا پی‌اهن و یکپا چارو ق به رشت کوچ کرده و در آنجا پس از مدتی شاگردی و پادوئی، به کار دادوستد و تجارت پرداخته و از لحاظ مال و مکفت، اول شخص گیلان شده بود.

حاجی سمیع به دستور عادلشاه به مشهد جلب شد و پس از آنکه اموال و املاک او را مصادره و از هـ دوچشم کورش کردند، مورد عفو ملوکانه قرار گرفت.

معروف است که این شخص وقتی از مشهد به رشت بازمی‌گشت در سر راه خود در خانه عمده‌التجار قزوین فرود آمد و با آنکه از در دو

## دوره خانخانی

۳۷

چشم کور بود چون خیلی خوش قد و بالا و وجیه‌المنظر به نظر می‌رسید، دختر یکی یکدانه عمده‌التجار یکذل نه، صد دل عاشقش شد و آندو با هم پیو ند زناشویی بستند و از ثمره این ازدواج، فامیل معروف سمعی در گیلان به وجود آمد—که امروز یکی از پرشاخ و برگ‌ترین فامیل‌های معروف به هزار فامیل است—و اگر دیده می‌شود که فامیل سمعی انقدر بهم مأذون سند و کمتر اتفاق افتاده است که یک سمعی به یک غیر‌سمعی دختر بدهد یادختر بگیرد، شاید به این دلیل است که «سمعی‌ها» ثمره یک پیوند «رمانتیک» هستند!

سمعی‌ها که کاسب پیشه و تاجرزاده بودند، بعدها در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار وارد سیاست شدند و ظاهراً نان سیاست زیر زبان آنها مزه کرده بود چون آمار نشان می‌دهد که از لحاظ عضویت در پارلمان بین هزار فامیل، فامیل سمعی (بعد از فامیل بختیار) در ردیف دوم قرار دارد. اول کسی که از خانواده سمعی وارد سیاست شد میرزا موسی رشتی بود:

... میرزا موسی رشتی، خلف حاجی سمعی رشتی، در دولت خاقان صاحبقران (ناصرالدین‌شاه) تربیت یافته به وزارت نواب‌شاهزاده حسین‌علی میرزا حاکم‌دار المخلافه تهران اختصاص جسته... روزگاری به پیشکاری خراسان و وزارت شاهزادگان والی آن سامان گذرانید<sup>۱</sup>

علیقلی خان افشار در ضمن چون می‌دانست که فتحعلی خان قاجار موقعی که همه کاره طهماسب میرزا بود ثروتی هنگفت گردآورده و آنرا در قلعه گرگان مخفی کرده و کلید در گنج فتحعلی خان، اینک در دست پسر او محمد حسن خان قاجار قو ازلوست به قلعه گرگان حمله برد. محمد حسن خان از مهلهکه فرار کرد ولی اولاد محمد حسن خان از جمله پسر ارشاد او محمد خان به اسارت عادل‌شاه در آمدند و عادل‌شاه وقتی چشمهای شر بار

۱ - رضاقلیخان هدایت: «روضه‌ای اصفای ناصری»

آن پسر شش ساله را دید فریاد کشید ببرید - و بریدزد - و محمدخان اخته شد، مقطوع النسل شد.

در مورد محمدحسن خان قاجار یک شایعه سائره حاکی از این بود که در واقع او فرزند شاه سلطانحسین صفوی بود، و نه فتحعلی خان قاجار - و گفته می شد که شاه سلطانحسین در ازاء خدمات فتحعلی خان در رفع فتنه ترکمانان یکی از زنان خود را به او بخشید و اتفاقاً این زن از شاه سلطانحسین حامله بود، و محمدحسن خان از همین زن بدنیا آمد. ولی باید توجه داشت که پیرامون اشخاص سرشناس همواره هالهای از شایعات موج می زند - شنو نده باید عاقل باشد.

بهر تقدیر، عادلشاه پس از مصادره دارائی های حاجی سمیع رشتی در گیلان و محمد حسن خان قاجار در گران، متوجه خوانین بختیاری شد. او شنیده بود که علی صالح خان از رؤسای طائفه هفت لنگ ایل بختیاری که در فتح هندوستان جزء سران سپاه نادرشاه بود از کشور هند غنائم زیاد با خود آورده و آن غنائم اینک در اختیار خانواده هفت لنگ بختیاری است، و ابوالفتح خان هفت لنگ به پشت گرمی گنجینه علی صالح خان خواب پادشاهی می بیند<sup>۱</sup>.

پس به علی مردان خان از طائفه چهار لنگ بختیاری فرمان داد که فی الفور ابوالفتح خان را با گنجینه اش مغلول بمشهد اعزام دارد. بختیاری ها نیز مانند سایر ایلات دارای شاخه ها و شعبه ها و طائفه های

۱ - بختیاری هائی که اکنون در کابل، هرات، قندھار و پیشاور ساکن هستند و تعدادشان نیز کم نیست بازماندگان همان افرادی هستند که تحت فرماندهی علی صالح خان در رکاب نادرشاه به افغانستان و هندوستان رهسپار شدند و پس از کشته شدن نادر عده کمی از آنها به ایران باز گشتند و به ایل خود پیوستند.

## دوره خانخانی

۲۹

متعدد هستند ولی برخلاف سایر ایلات، خوانین آنها از قوم خودشان نیستند و خون بختیاری در عروقشان جاری نیست.

خوانین بختیاری از اولاد حیدر کور هستند؛ و چنین گویند که این حیدر کور علیه ماعلیه، بچه لری بود که از دهات اطراف خرم آباد لرستان به حالت قهر به خاک بختیاری رفت و در آنجا به خدمت یکی از خوانین بومی در آمد و چون نزه خر آدمی بود، مورد توجه دختر خان قرار گرفت و آن دختر را تصرف کرد – و با این عمل، سنگ اول فامیل اشرافی بختیار در کمر کش کوههای سیاه بختیاری، به کار گذاشته شد.

وقتی که خان بختیاری مرد، چون فرزند ذکور نداشت طبعاً دامادش حیدر کور، خان محل شد و در همانجا مجددانه به تکثیر نسل پرداخت. ایل بختیاری از دیر باز گویا به واسطه یک قانونمندی مالیاتی به دوشاخه چهار لنگ و هفت لنگ تقسیم شده و سالیان دراز بین چهار لنگی ها و هفت لنگی ها بر سر ایل بیگی و ایلخانی جنگ و منازعه برقرار بود. عادلشاه که این جریانات را می دانست، خان چهار لنگ را ترغیب کرد که به جنگ خان هفت لنگ برود. علیمردان خان «حسب الامر» با ابوالفتح خان درافتاد و پس از منازعه ای سخت بین دو خان بختیاری، خان چهار لنگ بر خان هفت لنگ غلبه کرد و او را به کو هستان فراری داد و به گنجینه علی صالح خان دست پیدا کرد.

معلوم نیست در گنجینه علی صالح خان چه سری بود که گیر هر کس می افتد به دولت یاغی می شد و هوسر پادشاهی می کرد. علیمردان خان نیز پس از آنکه به گنجینه علی صالح خان دست پیدا کرد، هوسر شاهی به سرش زد و سراسر خاک بختیاری و اصفهان را به حیطه تصرف خود درآورد.

عادلشاه وقتی از ماجرا مطلع شد برادر کوچترش ابراهیم خان را با

## ۱۰۰۰ فامیل

۴۰

سپاهی انبوه و تجهیزاتی مفصل که از محل مصادره اموال ژروتمندان فراهم آمده بود به جنگ علیمردان خان اعزام داشت و چون علیمردان خان تاب مقاومت در مقابل آن سپاه انبوه و مجهز نیاورد به کوه زد و گنجینه علی صالح خان به چنگ ابراهیم خان افشار افتاد - و مایه حیرت است که ابراهیم خان نیز پس از آذکه به گنجینه کذاشی دست پیدا کرد به برادرش عادلشاه یاغی شد و پس از یک دوره جنگ و گریز، سرانجام ابراهیم خان بر عادلشاه غلبه کرد و برادر خود را به بند کشید - سیاست پدر و مادر ندارد.

ابراهیم شاه پس از غلبه بر عادلشاه راهی مشهد شد ولی اشرف و خوانین خراسان که از یکسو از مصادرهای عادلشاه خاطره خوش نداشتند و از سوی دیگر سلطنت را حق اولاد نادر شاه می‌دانستند و نه برادرزاده‌ایش، بر ابراهیم شاه بشوریدند و او و برادرش عادلشاه را که در اردوی شاهی حبس نظر بود به هلاکت رسانیدند و شاهرخ میرزا نوه نادرشاه را بر تخت شاهی نشانیدند.

شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا از ناحیه پدر نوه نادرشاه و از ناحیه مادر نوه شاه سلطان حسین صفوی بود ولی او از خلق و خوی جد پدریش نادرشاه افسار چیزی به ارث نبرده بود و بر عکس، در عروق او خون جد مادریش شاه سلطان حسین صفوی جریان داشت. از این‌رو به آلتی بی‌اراده در دست سر دسته شورشیان خراسان بدل شده بود - که او را نام، امیر علم خان خزیمه بود.

امیر علم خان از طائفه عرب خزیمه بود، و اعراب خزیمه طائفه‌ای بودند که به دستور منصور خلیفه عباسی تحت ریاست خازم ابن خزیمه برای سرکوبی جنبش‌های ملی و ضد عربی به ایران اعزام و در نواحی جنوبی خراسان متوطن شده و زاد و ولد کردند. امیر شوکت‌الملک علم

## دورة خانخانی

۳۱

و پرسش امیر اسدالله علم، از رجال معروف رژیم سابق، تخم و ترکه همان مهاجرین عرب بودند.

عمر حکومت امیر علم خان عرب، زیاد دوام نیاورد و چندی بعد در جنگ با احمدشاه ابدال افغانی کشته شد ولی شاهرخ میرزا چندسال در خراسان یک دستگاه شبیه سلطنت داشت و سرانجام توسط آغا محمد خان قاجار از سلطنت خلع و در سر راه تبعید خود به مازندران سربه نیست شد، و بدینسان سلسله پادشاهی افشاریه که از نادر قلی خان شروع شده و با علیقلی خان و ابراهیم خان ادامه پیدا کرده بود به شاهرخ میرزا اختتم شد. قبل از شاهرخ میرزا، عادلشاه و ابراهیم شاه تمام فرزندان و فرزندزادگان ذکور نادرشاه را قتل عام کرده بودند و به استثنای شاهرخ میرزا - که زنی بود به هیئت مردان، صحنه از فرزندان نادرشاه خالی شده بود - و حال آنکه در ایران فامیلهای متعدد وجود دارند که خود را از فرزندان نادری دانند - که ادعائی است نادرست و در عین حال نامعقول. چرا که آدمها همه از یک تبارند، از تبار حضرت آدم عليه السلام.

## ۵

شهر اصفهان با اینه باشکوه و اقتصاد شکوفا و مردم سخت کوشش، همواره مرکز توجه ابراهیم شاه افشار بود.

ابراهیم شاه وقتی برای که سلطنت جلوس کرد تصمیم گرفت اصفهان را پایتخت خود قرار دهد اما وجود دو خان گردن کافت لنگ و چهار لنگ بختیاری که به کوه زده بودند همواره تهندیدی برای شهر اصفهان به شمار می‌رفت. از این رو ابراهیم شاه قبل از پیاده کردن طرح انتقال پایتخت، به یکی از فرماده‌انش کریم خان لر، مأموریت داد که با ابواب جمعی خود به اصفهان برود و آن «پدرسونه‌ها» را به سختی گوشمالی

## ۱۰۰۰ فامیل

۳۳

دهد یا با زبان خوش به اطاعت وادارد – که زبان لر را، لرمی فهمد.  
کریم خان که در جوانی به کریم تو شمال شهرت داشت اصلاً از طائفه زند بود و طائفه زند یکی از شاخه‌های ایل فیلی ملایر محسوب می‌شوند که مقارن فتنه افغان در منطقه خود قدرتی به دست آورده بودند:

... بعضی بر آنند که این طائفه را زند به جهت آن خوانند که در تشت  
محافظت کتاب زند واوستا را بد ایشان می‌حوال کرده بود.

کریم خان که از طرف ابراهیم شاه مأمور دفع فتنه خوانین چهار لنگ و هفت لنگ شده بود، نرسیده به اصفهان وقتی شنید که ابراهیم شاه را کشته‌اند نقشه‌خود را تغییر داد و بجای آنکه با اختیاریها بجنگد با آنها از درصلاح و آشتی درآمد. نتیجه اینکه از ترکیب خان چهار لنگ و خان هفت لنگ که همواره بر سر ایلخانی اختیاری باهم نزاع داشتند، به اضافه کریم خان‌لر که با هزدوی آنها قبل از دست و پنجه فرم کرده بود، یک اتحاد مثلث به وجود آمد. خوانین سه گانه یکی از نواحی دختری شاه سلطان حسین را که طفلی صغیر بود و ابوطالب میرزا نام داشت به سلطنت برداشته و مشاغل عمده را برادرانه بین خود تقسیم کردند: علیمردان خان نایب السلطنه، و کریم خان فرمانده کل قوا شد و ابوالفتح خان به حکومت اصفهان اکتفا ورزید – به این ترتیب از اتحاد سه خان جادطلب که هر یک در اندیشه نابودی دو تن دیگر بود، حکومتی تشکیل یافت که از ابتدا پایه و اساسی استوار نداشت.

در دستگاه شبه سلطنت ابوطالب میرزا صفوی، دوستان ثلاثة خیلی زود به دشمنان ثلاثة بدل شدند و طبق قانون آکل و مأکول علیمردان خان، سر ابوالفتح خان را خورد و کریم خان، سر علیمردان خان را – مثل اینکه

۱ - سرجان ملکم : تاریخ ایران

## دوره خانخانی

۳۳

بعضی لرها از لرهای دیگر با هوشترند!

خانلر پس از آنکه کلک خوانین بختیاری را کند، نام خود و کیل‌السلطنه گذاشت و پس از آنکه ابوطالب میرزا مرخص شد نام و کیل‌السلطنه را به کیل‌الرعايا تغییر داد. او هرگز نام شاهی روی خود نگذاشت. بهمین جهت مادر تاریخ بهجایی برنمی‌خوریم که کریم‌خان را شاه کریم یا کریم شاه خوانده باشند و همه‌جا از او با نام کریم‌خان زند یا کریم‌خان و کیل و یا کریم‌خان و کیل‌الرعايا، یاد شده است.

کریم‌خان به همان نسبت که در مملکت‌داری مهارت داشت در تربیت اولاد یا جانشینان مناسب برای خود مسامحه کار بود. اولاد و جانشینان کریم‌خان عموماً عیاش و تنپرور بودند و تنها فرد شایسته سلسله زندیه پس از کریم‌خان، لطفعلی‌خان زند بود که او نیز شجاعت داشت، اما سیاست نداشت.

لطفعلی‌خان موقعی که پادشاهی سلسله زندیه توسط اخته خان (آغا محمد‌خان قاجار) به سختی تهدید می‌شد به اغوای مادرش بامیرزا-ابراهیم‌خان کلانتر شیرازی، مرد مقتدر اقلیم فارس، کج تابی می‌کرد. از اینرو وقته لطفعلی‌خان در جنگ با آغا محمد‌خان شکست خورد و برای تجهیز قوا به شیراز عقب‌نشینی کرد دروازه‌های شهر را به روی خود بسته یافت. میرزا ابراهیم‌خان کلانتر شیرازی از لج ملکه مادر و از ترس اخته‌خان، پادشاه جوان زند را به شیراز راه نداد و بر عکس، دروازه‌های شهر را به روی مؤسس سلسله پادشاهی قاجار باز گذاشت. حاجی ابراهیم‌خان کلانتر از خاندان معروف به هاشمیه بود.

خانواده هاشمیه در اصل از کلیمی‌های جدید‌الاسلام قزوین بودند و معروف است که پس از مهاجرت به شیراز با «حاجی قوام» معاصر و مددوح خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی و صلات کردند و سال‌ها بعد،

## ۱۰۰۰ فامیل

۳۴

وقتی انتخاب نام فامیلی برای خانواده های ایرانی الزام آور شد، باز ماندگان این خانواده به همین مناسبت، نام فامیلی قوامی و قوام شیرازی را برای خود انتخاب کردند.

کار اصلی خانواده هاشمیه ابتدا تجارت بود و اول کسی که از این خانواده وارد سیاست شد، حاجی هاشم پدر ابراهیم خان کلانتر بود که در زمان نادرشاه یک چشم خود را روی این کار گذاشت و از لحاظ یک چشم دیگر، مورد عفو قرار گرفت و از آن پس حاجی هاشم به «واحدالعین» معروف شد. بنابراین او از محدود رجالي بود که همه را به یک چشم نگاه می کرد!

زندگانی سیاسی اعضای خانواده هاشمی، از کدخدائی یک محله در شیراز شروع شد و به مرور زمان کارشان بالا گرفت و از کدخدائی یک محله، به شیراز مداری و فارس مداری و ایران مداری، مفتخر و مشتهر شدند و حاجی ابراهیم خان کلانتر از طرف آغا محمد خان، اعتمادالدوله وزیر اعظم شد.

حاجی ابراهیم خان همانطور که بعنوان کلانتر شیراز به سلطنت آغا محمد خان کمک کرده و در عوض، اجر خود را از او گرفته بود، پس از کشته شدن آغا محمد خان نیز بعنوان وزیر اعظم ایران به برادرزاده او فتحعلی خان کمکهای فراوان کرد تا او توانست که از میان خیل مدعیانش، گوی سلطنت را برباید و بهمین جهت بعد از آغامحمد خان هم، مقام خود را بعنوان اعتمادالدوله و وزیر اعظم حفظ کرد.

در دوره سلطنت آغا محمد خان قاجار، خانهای قجر در ولایات ایران حکومت می راندند که اکثر آنها «قوانلو» و بعضی «دولو» بودند ولی در اوایل سلطنت فتحعلی شاه، حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله رفته رفته فرزندان و برادران و برادرزادگان و سایر خویشاونش را یکی پس از

## دوره خانخانی

۳۵

دیگری به حکومت گماشت تا جائیکه در سراسر ایران منطقه‌ای نبود که از حیطه نفوذ فامیل هاشمی بر کنار مانده باشد.

سرانجام نفوذ روز افزون خانواده هاشمیه، سبب تحریک حسادت نزدیکان و اطرافیان شاه شد و ایشان شاه را از قدرت شیطانی «جهودزاده جدید اسلام» به راس افکندند:

... بر حسب امر اعلی، چنین تدبیر کردند که در روزی معین، حاجی و متعلقانش هرجا هستند اسیر بند و گرفتار کمند خاقان ظفر مند گردند. کسانی معتمد به اطراف ولایات فرستادند و در روز غرة شهر ذیحجه ۱۲۱۵ حاجی و کسانش را زنجیر سیاست بر پانه‌هادند و اوضاعی که سالیان دراز چیده بودند، در یک روز بر چیده شد.<sup>۱</sup>

در قتل عام خانواده هاشمیه، از کلیه کسان و فرزندان ابراهیم خان کلانتر، تنها دو فرزند خردسالش باقی ماندند و ایسن دو طفل که دو قلو بودند، یکی علیرضا نام داشت که همان موقع مقطوع النسل، و بعدها معتمد حرم فتحعلی شاه شد و دیگری علی اکبر نامیده می‌شد که چون به مرض آبله دچار بود و مردنی به نظر می‌رسید به امام خدارهایش کردند.

تقدیر چنین بود که آن طفل مردنی زنده بماند و چرا غ خانواده قوام و هاشمی را که می‌رفت تا به خاموشی گراید روش نگهدارد، و از سر نو نطفه یکی از بزرگترین فامیلهای اشرافی ایران، به اهتمام او بسته شود.

خانواده قوام با خریدن چند مورخ قلم به مزد، کوشیده است که حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله، به عنوان اولین قربانی استعمار انگلیس در ایران معرفی شود ولی اسناد گواهی می‌دهند که این خانواده در

۱ - فضل الله منشی : تاریخ ذوالقرنین

این مورد نعل وارونه می‌زده است:

قوام الملک که در سال ۱۹۱۱ در کنسو لگری بریتانیا در شیراز بست نشسته بود بهمان اندازه طرفدار بریتانیا بود که دشمنان خونی اش قشقاوی‌ها طرفدار آلمان شده بودند. اندک زمانی بعد از اسپشن به زیر اختاد و درگذشت. پرسش که لقب پدر را به ارت برداختند پدر از انگلیس‌ها پشمیبانی می‌کرد و به علاوه تا پایان جنگ مقرری سالیانه‌ای از انگلیس‌ها دریافت می‌داشت.<sup>۱</sup>

ظاهراً این خانواده، روابط خود را با انگلیس‌ها در دراز مدت

حفظ کرده بود:

... روز دوم حمله (در شهریور ۲۰) هواپیماهای متفقین تهران را بمباران کردند. من (اشرف پهلوی) در حالیکه از صدای انفجار بهبهان و توپهای ضد هوائی وحشت زده شده بودم، پسر کوچکم (شهرام) را محکم در آغوش گرفته به سوی زیرزمین رفتم. در این هنگام شوهرم (علی قوام فرزند قوام الملک شیرازی) جلوی مرا گرفت و گفت: بچه را بدله بهمن، می‌خواهم اورا به سفارت انگلیس ببرم. خانواده او روابط نزدیکی با انگلیس‌ها داشت.<sup>۲</sup>

بله، زیرپای میرزا ابراهیم‌خان را انگلیس‌ها خالی نکردند. میرزا ابراهیم‌خان چوب قوم و خویش بازی خودش را خورد، چون او همه مشاغل نان و آبدار را بیدریغ به فامیل هاشمی می‌سپرد در حالیکه اندرون حرم شاه از این بابت حق تقدم برای خود فائل بود. نور چشمی‌ها در حرم‌سرا آرام، آرام قد می‌کشیدند.

۱ - سر دنیس رایت (سفیر پیشین انگلیس در تهران): انگلیس‌ها در

میان ایرانیان

۲ - اشرف پهلوی: چهره‌های در آئینه



چهره یک خان : گریم خان اور

# فصل دوم:

# عصر شاهزادگان

« تو چه کرده‌ای که لایق این‌همه مزا یا شده‌ای؟... فقط برای زاده  
شدن زحمت کشیدی! »

(بومارشه : اپرای عروسی فیگارو)

## ۱

برای آنکه قاجارها به سلطنت بر سند جنگش را - به ترتیب ورود  
به صبحنه - فتحعلی خان و محمد حسن خان و آغا محمد خان کردند، و کیفیش را  
فتحعلیشاه برد.

فتحعلیشاه قاجار، به تمام معنی یک «اپیکوریست» بود. «اپیکورین»  
مسلکی را گویند که پیروان آن، جز به تمتعات جنسی ولذات حیوانی به  
چیزی دیگر نمی‌اندیشند و فتحعلیشاه نیز چنین بود.

چنین به نظر می‌رسد که در طول سلطنت دراز مدت‌ش - فتحعلیشاه -  
برخلاف عَمَّش آغا محمد خان زیاد در بند مملکت داری و کشورگشائی

---

١٠٠٠ فامیل

٤٠

نبوده و بر عکس، مسئله زنان بزرگترین مشغله ذهنی او را تشکیل می‌داده است:

... در عمارت نگارستان یک حمام مر زیبا دیده‌می‌شود که یک سرمه  
قشنگ در آن وجود دارد و می‌گویند فتحعلیشاه، پائین سرمه‌می نشست  
و زنهای او از بالای سرمه می‌لغزیدند و یکسره به آغوش آقا و  
خداآوند گار خودجا می‌گرفتند<sup>۱</sup>

فتحعلیشاه بر اثر تمرين و ممارست، در ارزیابی جنس لطیف،  
دیده بصیرت داشت و جنس مرغوب را از جنس نامرغوب به سهولات  
تشخیص می‌داد:

... بزرگترین علاقه او به جنس لطیف بود و در زیبائی شناسی—  
یا بهتر بگویم—صورت زیبائشناسی، چنان دست داشت که با مشاهده  
دختری سه، چهار ساله که در گوشیده چهار باع گریه می‌کرد،  
جمال آینده او را دریافت و به حرمسرايش فرستاد تا به دوازده  
سال بعد با لقب تاج‌الدوله، عزیزترین زن او گردد.<sup>۲</sup>

در باره تعداد زنان فتحعلیشاه، لسان‌الملک سپهر که گناه نوشت  
بخش قاجار در ناسخ التواریخ به گردن اوست، می‌نویسد: خاقان مغفور  
(روزی که اتفاقاً برگ طبیعی بمرد) بیش از ۱۰۰۰ زن اختیار کرده  
بود که چون عده‌ای از آنها در زمان حیات خود رها کرده یا به عمر زیاد  
بخشیده بود، دقیقاً ۱۵۸ زن قانونی در حرم او باقی مانده بودند. (از  
تعداد زنان غیر قانونی فتحعلیشاه متأسفانه آماری در دست نیست!)  
هم او (لسان‌الملک) تعداد فرزندان ذکور فتحعلیشاه را بالغ بر  
۲۶۰ نفر ذکر کرده و افزوده است که از آغاز پادشاهی کیومرث پیشدادی(?)

---

۱ - پروفسور ادوارد ہرون: انقلاب ایران

۲ - حسین پژمان بختیاری: فتحعلیشاه و هوسها یش

## عصر شاهزادگان

۴۱

الی الان که ۱۲۷۰ هجری است در هیچ تاریخی به نظر نرسیده که کثرت اولاد هیچ سلطانی بدین تعداد بوده باشد<sup>۱</sup>.

از بد حادثه، اکثر فرزندان «خاقان مغفور» مثل خود او زنباره و کثیر الاولاد بودند. فی المثل عباس‌میرزا و محمدقلی‌میرزا و شیخعلی‌میرزا هریک به تنهاشی بین ۴۰ تا ۶۰ فرزند از خود باقی گذاشت. در رابطه با تراکم زاد و ولد شاهزادگان قاجار «گرنت واتسن» منشی وقت سفارت انگلیس در یادداشت‌هایش آورده است:

... در سن چهارده یا پانزده به او زنی می‌دهند که به آسانی، زود از او خسته می‌شود. در نتیجه زن دیگر می‌گیرد و باز زن سوم... و حرمسرا یش رفته پرورتر می‌شود.

علاوه بر فرزندان ذکور شاه، شاهزاده خانمهای نیز زمینی حاصل‌خیز داشتند و فرزندانی که از آنها یکی پس از دیگری بدنیامی آمدند، یکی پس از دیگری به محض اینکه به سن بلوغ می‌رسیدند خود را در کمپانی حکومت ایران یکپا شریک می‌دانستند.

باد و بروت شازده خانمهای از مراتب از شازده پسرها بیشتر بود - انگار از دماغ فیل افتاده بودند - مثلاً یکی از دختران فتحعلی‌شاه موسوم به ضیاء‌السلطنه، آنچنان دماغش پرباد بود که هیچکس را به شوهری قبول نداشت و چند سال بعد از مرگ «شاه بابا» در حالیکه حسابی پیر دختر شده بود و ۳۷ سال را شیرین داشت به میرزا مسعود گرمروdi «وزیر دول خارجه» افتخار داد که شوهرش بشود و خواه ناخواه آن بیچاره را به

۱ - گویند وقتی بدآغا محمدخان ۴۷de دادند که زنان فتحعلی خان ظرف یک هفته پنج پسر کاکل زری زائیده‌اند، آغا محمدخان به حسرت گفته بود: کاش یکی می‌زاییدند و اطاعه‌لی خان زند می‌شد... ولازم به توضیح نیست که در خانواده قاجار، هر گز اطاعه‌لی خان زند زاده نشدا

خلوت خود اذن دخول بخشید<sup>۱</sup>.

خانم ضباء‌السلطنه از مریم‌خانم اسرائیلیه بود، که فتحعلیشاپس از مرگ آغا محمدخان خواجه، او را از میان زنان حرم «عموجان» گلچین کرده بود – تعجب نکنید – آغا محمدخان با آنکه خواجه بود حرم‌سرایی مفصل برای خود داشت که پس از کشته شدن او مقام سلطنت ممالک محروسه ایران به اضافه حرم‌سرای پروپیمان او به برادرزاده اش فتحعلی‌خان به ارث رسیده بود.

صرفنظر از فرزندان و فرزندزادگان متعدد خاقان مغفور که اکثر آ در عمر طولانی او به «سن حکمرانی» رسیده بودند، عموهای عموهای و برادرها و برادرزادهای و پسر عموهای و پسر عمهای و پسردائی‌ها و پسر خالهای و پدر زنها و برادر زنها و دامادها و باجناقهای او راهنم نباید از قلم انداخت، که بهر صورت خود را وابسته به خاندان سلطنتی دانسته و متوقع بودند که از گوشت قربانی مملکت، سهم آنها هم برسد.

در میان این جماعت کثیر نیز، افراد کثیر الولاد فراوان بودند. از جمله مصطفی قلی‌خان قرانلو – عموی شاه – ۱۲ پسر و ۱۰ دختر و ابراهیم‌خان ظهیر الدوّله که هم پسر عمو و هم پسر خوانده و هم داماد شاه محسوب می‌شد ۲۰ پسر و ۲۱ دختر درست کرده بودند.

ابراهیم‌خان ظهیر الدوّله بواسطه انتسابات چند جانبه با فتحعلیشاپ خاصه آنکه شاه، شوهر ننه‌اش بود ۲۲ سال تمام در کرمان حکومت کرد و پس از مرگ او حکومت کرمان به اولادش بهارث رسید. ابراهیمی‌ها و امیر ابراهیمی‌های کرمانی، اولاد ابراهیم‌خان ظهیر الدوّله هستند. رویه مرفته دوره فتحعلیشاپ برای ایران و ایرانی بسیار نحس و

۱ - میرزا مسعود گرمهودی جد پدری فامیل مسعود انصاری، و ضباء‌السلطنه، جده مادری فامیل‌های انتظام، خدا بیار و میر فندرسکی است.

نکبت بار بود. در این دوره پای استعمار خارجی به ایران باز شد، قراردادها و مقاوله نامه‌های اسارت آور به امضا رسید، و ۱۷ شهر قفقاز را به عبث از کف دادیم – اما آنچه که در این دوره به عمق فاجعه می‌افزاید، وجود ارثیه‌ای منحوس بود که از فتحعلیشاه بصورت شاهزاده و شاهدخت، روی دست ملت بینوا باقی ماندند – که نسل بعداً نسل، خون مردم را مکیدند و به زندگی انگل‌وار خویش استمرار بخشیدند.

فاجعه از وقتی شروع شد که بر روی لب شازده پسرها خط سبز روئید – شازده پسرها مرد شده بودند.

## ۲

بافت حکومتی ترکان قجرمانند بافت حکومتی ترکان سلجوقی، نوعی حکومت ایلیاتی و خانوادگی بود. براساس این شیوه حکومتی، وقتی «ذورچشمی‌ها» به سن حکمرانی می‌رسیدند به حکومت یکی از ولایات ممالک محروسه ایران، اعزام می‌شدند:

... در سراسر دوران سلطنت، می‌بایست (فتحعلی) شاه این بود که خانه‌ای موروثی را خفیف سازد. بنابراین در هر یک از شهرهای عمده، یکی از اعضای خاندان شاهی ریاست می‌کرد.<sup>۱</sup>

معمولًا شروع سن حکمرانی برای شاهزاده‌ها بین سینین ده تا پانزده سالگی بود، و چون شازده پسرها در این سینین و سینین بالاتر هم-لیاقت حکمرانی نداشتند، یکی از امرا یا منشیان درباری بعنوان پیشکار و نایب‌الحکومه در معیت شاهزاده‌ها اعزام می‌شد، و امور حکومتی عملرا روی شاخ سبیل نایب‌الحکومه می‌چرخید.

## ۱ - گرنز واتسن : تاریخ ایران

## ۱۰۰۰ فامیل

۴۶

در موقع تقسیم پستهای حکومتی، اتفاق می‌افتد که یکی از شاهزاده‌ها مثلاً حاکم اصفهان می‌شد—که نصف جهانش می‌گفتند—و به آن دیگری حکومت کنگاور می‌رسید، که نوعی رفع شرازخانم والده مربوطه بود.

ناگفته نمایند که کوچکی و بزرگی قلمرو حکومت شاهزاده‌ها به کوچکی و بزرگی اصل و نسب آنها بستگی داشت. چرا که گرچه همه شاهزاده‌ها ظاهراً از ناحیه پدر، فرزند فتحعلی‌شاه بودند ولی از ناحیه مادر بینشان تفاوت‌هایی وجود داشت. مثلاً فرزند زن عقدی با فرزند زن صیغه فرق قیمت پیدا می‌کرد—یا فرق بود بین شاهزاده‌ای که از ناحیه مادر، نسبت به سلاطین سلف و خوانین خلف می‌رسانید، با شاهزاده‌ای که مادر او فرضایک دهاتی زابلی یا یک رقاشه‌کابلی بود.

با تمام این احوال، وقتی پای «سکس» و تمیمات جنسی به میان می‌آمد، کلیه ضوابط و تشریفات و سنت‌های ایلی و درباری فراموش می‌شد، و درین خیل شاهزاده‌ها که همه را میل خاطر به حکومت در ایالات بزرگ و غنی و نان و آبدار می‌بود، همواره برد باکسی بود که والده مربوطه بهتر بتواند دل «شاه بابا» را به دست آورد—اما عیب کار اینجا بود که «شاه بابا» مرغ‌داش هر لحظه از شاخی به شاخ دیگر می‌پرید و هر روز آغوشی تازه طلب می‌کرد. از این‌و شاهزاده‌هایی که از ناحیه مادر، خون اشرافی نداشتند و صرف‌آ متکی به جاذبه جنسی والده مربوطه بودند، عموماً وضعی غیر ثابت داشتند و پایه‌های صندلی حکومتشان می‌لنگید. پس به ناچار وارد بازیهای سیاسی می‌شدند و برای استحکام مقام و موقع خود با صدراعظم وقت و سایر اصحاب قدرت، ساخت و پاخت می‌کردند.

فرزندان فتحعلی‌شاه که از ناحیه مادر از نژادها و رده‌های اجتماعی

## عصر شاهزادگان

۴۵

گوناگون بودند، طبعاً هیچگونه انس والفت با یکدیگر نمی‌توانسته‌اند داشته باشند، و گاه اتفاق می‌افتد که شاهزاده‌های حاکم، همچون دو کشوریگانه به‌قصد تصرف تمام یا قسمتی از خاک ولایت همسایه برای یکدیگر اردوکشی می‌کردند. نمونه‌اش جنگ محمد حسن میرزا حشمت‌الدوله حاکم باختران (کرمانشاه) بامحمد تقی میرزا حسام‌السلطنه حاکم بروجرد و خرم‌آباد، یا جنگ حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم فارس با سیف‌الملوک میرزا حاکم کرمان که محاربین در هر دو مورد عموم و برادرزاده بودند:

... چون شاه بعضی از پسرانش را از دیگران گرامی‌تر می‌دارد بین برادرانی که از مادران مختلف هستند همیشه نفرت حکم‌فرماست و این نفرت به موقع خود بد عمل تبدیل می‌شود و چه بسا که به قتل نیز منجر گردد.<sup>۱</sup>

اختلاف شاهزادها موقعی به نقطه اوچ خود رسید که فتحعلیشاه عباس‌میرزا را - با آنکه فرزند ارشدش نبود - برای آنکه به توصیه آغا- محمد خان «دلبستگی دولو را با خود استوار فرماید» به سمت ولی‌عهد و نایب‌السلطنه انتخاب کرد. (قبل اکتفته بودم که مادر عباس‌میرزا از تیره دولو بود.)

مخالفت شاهزادها با برادرشان عباس‌میرزا ابتدا پنهانی و زیرجلکی بود اما وقتی عباس‌میرزا که فرماندهی کل قوای ایران در جنگ با روسها را بعهده داشت طعم اولین شکست را چشید، شاهزادها که بو برد بودند بورس «نایب‌السلطنه» نزد «شاه بابا» تنزل کرده است، مخالفت خود را با او علنی ساختند و به این ترتیب جنگ بین ایران و روسیه همچنان‌داده داشت - که جنگی تازه بین اصحاب قدرت درگیر شد

۱ - دکتر یا کوب ادوارد پولاك : سفرنامه پولاك

و شاهزادگان عظام به عوض تجهیز قوا برای جنگ با روسیه، یکی پس از دیگری مراکز حکومتی خود را ترک گفتند و در تهران اجتماع کردند و متفقاً عزل نایب‌السلطنه را خواستار شدند. در این میان ظاهرآحسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه حاکم خراسان، آتشش از همه تیزتر بود:

... سه چهار علم سیاه همراه برداشته می‌گفت که علم‌های حضرت رضا صلوات‌الله علیه است که در خواب به من مرحمت فرموده است که روسها را به ضرب شمشیر از مملکت بیرون کنم ... خاقان مغفور به این ملاحظه حسنعلی میرزا را نواخته و سخنانی که مشعر بر فی الجمله، کم‌التفاوتی بود نسبت به نایب‌السلطنه، بر زبان آورده و شاهزادگان را به احترام داشتن حسنعلی میرزا امر فرمودند.<sup>۱۰</sup>

از آنطرف وقتی عباس‌میرزا در تبریز از قضایای تهران باخبر شد و اطلاع پیدا کرد که ولایت‌عهدی او به مخاطره افتاده است، لامحاله در مقابله با روسها کوتاه‌آمد و موقع انعقاد معاهده منحوس ترکمانچای، یقیناً امتیازاتی - بیش از حد لازم - به روسها داد تا توانست ماده هفتم را در معاهده ترکمانچای بگنجاند که به موجب آن دولت امپراتوری روسیه، ولایت‌عهدی عباس‌میرزا و اعکاب او را تایید و تنفیذ کرده، و شاه را ناگزیر به قبول آن می‌ساخت.

چند سال پس از این واقعه که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، ناکام از دنیا رفت، اطرافیان شاه مجدداً به تکاپو افتادند تا یکی از شاهزاده‌های طرف توجه آنها به ولایت‌عهدی انتخاب شود، و سرانجام فتحعلی‌شاه رضایت داده بود که از میان اولاد بلافصل خود، ولی‌عهدی دیگر انتخاب کند ولی «ارستوف» فرستاده «نیکلای» امپراتور روسیه که در این موقع

۱ - جهانگیر میرزا : تاریخ نو

## عصر شاهزادگان

۴۷

برای تعزیت مرگ عباس میرزا به تهران آمده بود، ماده هفتم معاهده ترکمانچای را به شاه ایران متذکر شد و او نیز خواه ناخواه، محمد میرزا پسر ارشد عباس میرزا را به ولایته‌هدی منصوب داشت.

بار دیگر موقعی که فتحعلیشاه حین سفر به اصفهان به سفر آخرت رفت، آتش اختلاف بین شاهزاده‌های فتحعلیشاهی و شاهزاده‌های عباس-میرزائی زبانه کشید و جنبه‌جنگ وارد و کشی به خود گرفت. ظاهرًاً محمد میرزا جانشین قاآنونی فتحعلیشاه محسوب می‌شد ولی پسران فتحعلیشاه، او را جانشین طبیعی خاقان مغفور نمی‌دانستند. چرا که با وجود ۵۸ اولاد بلافصل که از فتحعلیشاه باقی مانده بودند، پادشاهی نوه او برخلاف اصل وراثت بود، غافل از آنکه:

... مسئله‌ولایته‌هدی ایران خیالی پیش از این، در زمان فتحعلیشاه بین

دولت اندن و سن پطرز بورگ که حل شده بود<sup>۱</sup>

پس از آنکه محمدشاه به مدد معاهده منحوس ترکمانچای و با اعمال نفوذ روس و انگلیس بر عمدهایش غلبه کرد و به سلطنت رسید، ستاره اقبال شاهزاده‌های فتحعلیشاهی افول کرد و ایام به کام شاهزاده‌های عباس میرزائی شد.

به امر محمدشاه، شاهزاده‌های فتحعلیشاهی یکی پس از دیگری از حکومت ایالات و ولایات معزول شده و بعضاً به زندان افتادند و عده‌ای نیز جلای وطن کردند. در این میان شجاع‌السلطنه سابق الذکر که اول بار علیه عباس میرزا قیام کرده و خود را نظر کرده حضرت رضا(ع) می‌دانست بدستور محمدشاه از هر دو چشم کور، و با سایر شاهزاده‌های فتحعلیشاهی در قلعه اردبیل محبوس شد.

حتی دو تن از برادران ناتنی شاه جدید، خسرو میرزا و جهانگیر

۱ - کنت دو گویندو: سه سال در آسیا

## ۱۰۰۰ فامیل

۴۸

میرزا که در زمان ولایت‌عهدی محمد میرزا از او تمکین نمی‌کردند در این موقع از نعمت بینائی محروم، و با اهل بیت به قلعه تویسرکان تبعید شدند که هنوز نواده‌های آنها در تویسرکان زیست می‌کنند و معروف به شازده‌های تویسرکانی یا جهانگیری هستند.

من به تویسرکان نرفته‌ام و شازده‌های تویسرکانی را ندیده‌ام ولی اعتقاد‌السلطنه<sup>۱</sup> رفته است، اعتقاد‌السلطنه دیده است:

... امروز به قلعه شاهزاده‌ها که از اولاد جهانگیر میرزا ابن عباس- میرزا هستند رفتم. سی و پنج سال قبل با پدرم، که از سلطانیه به حکومت عربستان (خوزستان) می‌رفتم این قلعه را که در تویسرکان است دیده بودم. همان شاهزاده‌ها بحمد الله زنده بودند مگر سلطان سليم میرزا. مدتی آنجا بودم. مردمان خوبی هستند و مبادی آداب، فاضل و عالم. در این قلعه صد و چهل نفر ذکوراً و اناثاً از آقا و خانم و کنیز سکنی دارند. املاک مختصراً و معماش منظمی دارند. یک به غروب مانده در قلعه را می‌بندند، اول طلوع آفتاب باز می‌کنند<sup>۲</sup>

محمد شاه پس از قلع و قمع شاهزادگان فتح‌علی‌شاھی و دو تن از برادران ناتنی و ناخلف خود، نفسی به راحت کشید. وتاریخ تکرارشد:

بدانگاه که نظام تازه‌ای برای زور جانشین نظام پیشین می‌گردد گروهی به عزت میرسند و گروهی خوار می‌گردند، از هواداران نظام پیشین گروهی از گذشته خود توبه می‌کنند و به فرمانروای جدید می‌گرند، گروهی در بدر و خانه‌نشین می‌گردند، گروهی نیز

- ۱ - محمد حسن خان اعتقاد‌السلطنه در نیمه دوم سلطنت ناصر الدین شاه به ترتیب؛ روزنامه‌خوان و روزنامه نویس و وزیر انبیاءات او بوده است.
- ۲ - روزنامه خاطرات اعتقاد‌السلطنه

## عصر شاهزادگان

۴۹

به مجازات میرسند. بیم و امید بر دلها می‌افتد... و آرامش برقرار  
می‌شود. <sup>۱</sup>

۳

هر پدیده‌ای در عالم، تابع قانون چهارگانه طبیعت است: به وجود  
می‌آید، تکامل می‌یابد، تحلیل می‌رود - و فنامی پذیرد. حکومت  
شاهزاده‌ها نیز از این قاعده مستثنی نبود.

عصر شاهزادگان که از دوره فتحعلی‌شاه آغاز شد و در دوره  
محمد شاه تداوم یافت و در دوره ناصر الدین‌شاه تحلیل رفت، پس از ناصر-  
الدین‌شاه رو به نابودی گذاشت.

اول کسی که بانی خیر شدو روی شاهزاده‌ها را کم کرد، میرزا تقی  
خان امیر کبیر بود:

... مخالفین داخلی و خارجی امیر کبیر و کسانی که منافع نامشروع  
خود را در خطر می‌دیدند، یا از دست داده بودند، دست از مخالفت  
و سماحت پیش (ناصر الدین) شاه برای اسقاط کاینه امیر بر نمی‌داشتند  
و مخصوصاً عده‌ای از درباریها و شاهزادگان و هزار فامیلیها به بهانه  
اینکه امیر از خاندان پستی است و بزرگان کشور حاضر نیستند زیرا بر  
حکومت او بروند، شاه را به عزل او ترغیب می‌کردند.<sup>۲</sup>

بعد از امیر کبیر، میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی که روی اصل  
«تشبه به کامل» می‌کوشید تا پای خود جای پای «امیر» بگذارد، به شاهزاده‌ها  
اعتنای نداشت:

۱ - دکتر محمد علی اسلامی: جام جهان بین

۲ - حجت‌الاسلام علی‌اکبر‌هاشمی رفسنجانی: امیر کبیر یا قهرمان

مبارزه با استعمار

## ۱۰۰۰ فامیل

۵۰

... میرزا نبی خان قزوینی چهار پسر داشت که چهار شیطان مجسم بودند. بخصوص برادر بزرگشان حاجی میرزا حسین خان که منظور اصلی او تغییر وضع سلطنت قاجاریه بود تا آنجا که می‌توانست میان قبله‌عالی و خانواده سلطنت ... فساد می‌کرد<sup>۱</sup>

در سالهای نخست سلطنت ناصر الدین‌شاه، شاهزادگان قاجار زیر چتر حمایتی ملکه مادر قرار داشتند. ملک جهان خانم مهد علیا بطریقی جنون آمیز نسبت به فامیل قاجار تعصب کشی می‌کرد و هر کس را که خون قجر نداشت داخل آدم نمی‌دانست. علاوه بر او، پیر مردهای فامیل - عموهای شاه جوان - نیز هوای شازده پسرها را داشتند ولی مرور زمان همه چیز را دستخوش دیگر گونی می‌سازد:

... طبقه اول اولاد عباس میرزا همه مرده بودند. دیگر کسی باقی نمانده بود که از برادرزاده، تعصب کشی کند و نزد ناصر الدین‌شاه کلاه بر زمین زند<sup>۲</sup>.

شاهزادگان عظام، بمروزمان، چنان‌به‌پیشی افتادند که غیر شاهزاده‌ها حتی به زنان معقوده حضرت والاها چشم طمع می‌دوختند. چنان‌که گویند میرزا محمود مستوفی پسر میرزا شفیع صاحب‌بیوان آشتیانی، خاطر خواه محترم‌السلطنه، زن معتقد‌السلطنه پسر علیقلی میرزا اعتضاد‌السلطنه شد و او را مال خود کرد.

میرزا محمود مستوفی از منسوبان میرزا یوسف مستوفی‌الممالک بود و این میرزا یوسف در دربار ناصر الدین‌شاه لـو له نگش خیلی آب بر می‌داشت و درباریهای متملق او را «آقا مطلق» یا «جناب آقا» می‌خواندند. در این موقع بخت از شاهزاده‌ها چنان‌برگشته بود که یکی از

۱ - مسعود میرزا اغلی‌السلطان: تاریخ سرگذشت مسعودی

۲ - عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من

ایشان در دستگاه همین میرزا یوسف مستوفی‌الملک خدمت می‌کرد:  
... مستوفی‌الملک روبه پیشکار خود (شاهزاده) جهانسوز میرزا  
کرده گفت: برو پسرم را بیاور، می‌خواهم خانم عصمت‌الدوله را  
ببینند. جهانسوز میرزا از پی فرمان رفت و پس از زمانی بازآمده  
عرضه داشت که آقا زاده (میرزا حسن مستوفی‌الملک) با جمهی  
سواره به گردش رفته است.<sup>۱</sup>

نیز اتفاق افتاد که میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله‌شیرازی که  
جای شاهزاده‌هارا در حکومت خراسان گرفته بود در ملاع عام به شاهزاده  
ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس توهین کرد و قصد توقيف و تأدیب او  
را داشت. شیخ‌الرئیس که تاب آن توهین را نیاورده بود از خراسان،  
رخت سفر بر بست و با تضمین از خواجه حافظ منظومه‌ای ساخت و آنرا  
توسط کامران میرزا نایب‌السلطنه برای ناصرالدین‌شاه فرستاد:

«نایب‌السلطنه بر گو به شه نیک سر شست»  
«که یکی زا هل خراسان بد توان نامه نوشت»  
«آصف و ملک خراسان به تواریخی باد»  
«ما ره عشق گرفتیم، چه مسجد چه کنست»

ناصرالدین‌شاه که خود نیز از طبع شعر بی‌بهره نبود، شکایت منظوم  
شاهزاده مظلوم را به نظم پاسخ داد:

«نایب‌السلطنه بر گو به خراسانی زشت»  
«که شهنشاه جواب تو بدین نامه نوشت»

«آصف ار نیک و اگر بد، تو بر و خود را باش»  
«هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت»

میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی، از برسکشیده‌های

۱ - دوستعلیخان معیر‌الملک: رجال عصر ناصری

میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، و به نوبه خود از دیوانسالاران طراز اول بود. راجع به تبار آصف الدوّله، مسعود میرزا ظل السلطان (پسر ناصرالدین شاه) در یادداشت‌هایش آورده است:

... نوه عابدین بیک (دلک) که حاجی میرزا حسین خان (سپهسالار) باشد، مصاحبی بهتر از میرزا عبدالوهاب خان شیرازی، پسر چخماق ساز که اسم پدرش هم معلوم نیست و نمی‌دانم کیست چه کسی را بجوييد؟ عجبها، با وجودی که عمومی من کاملاً از احوال این بد بخت مستحضر بود یکنون افتخاری بهدامادی او می‌کرد و در مجاموس و محالل افتخار می‌نمود.

در باره این قسمت از یادداشت‌های ظل السلطان چند نکته قابل ذکر است:

۱ - منظور ظل السلطان از «عموی من» فرهاد میرزا معتمد‌الدوله است که دختر خود هما خانم عصمت‌السلطنه را به آصف‌الدوّله داده بود. هما خانم موقعی که به خانه آصف‌الدوّله می‌رفت، دست دوم بود و قبل از آصف‌الدوّله شیرازی به قوام‌الدوّله آشتیانی شوهر کرده بود.

۲ - فرهاد میرزا معتمد‌الدوّله، عموی ظل السلطان نبود بلکه عموی پدر او ناصرالدین‌شاه بود. منتها چون ناصرالدین‌شاه، فرهاد میرزا را «حاج عمو» خطاب می‌کرد فرزندان او نیز به تأسی از پدر، به فرهاد میرزا «عمو جان» می‌گفتند.

۳ - بادقت نظر در این قسمت از یادداشت‌های ظل السلطان به سهولت می‌توان دریافت اوضاع تاچه حد تغییر کرده بود که فرهاد میرزا معتمد‌الدوّله، پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و عموی ناصرالدین‌شاه، به وجود داماد ناشاهزاده اش افتخار می‌کرد. آنهم به کی... به آصف‌الدوّله - که سر

## عصر شاهزادگان

۵۳

سفره بابا ننه‌اش نان نخورده بود!  
 آری، چنین بود برادر – که عنوان شاهزادگی و انتساب به «خاندان  
 جلیل سلطنت» رفته حرمت سابق خود را از دست داد، و زادورود  
 خان مغفور، سکه یک پول شده بودند – کاربه دیوانسالاران تعلق گرفته بود.





چهره یک شاهزاده مسعود میرزا اظل السلطان  
او سالیان متمادی حاکم اصفهان بود و اصفهانیها در باره‌اش می‌گفتهند:  
شهزاده ظل السلطون فقط یک هوا از شاه کو چکترس!

# فصل سوم:

# ظهور دیوانسالاران

وز خیال پریرو دی بگذر چند گوئی فلان، چنینش پدر قطره بوده است در صدف، گو هر کس نزاده است مهتر از مادر (وصفي گرمانی)	مردمان را به چشم وقت نگر چند گوئی فلان، چنانش مام سنگ بو ده است در ازل الماس که هر ان، مهتر ان شوند به عمر
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

## ۱

تصرف پستهای دیوانی توسط دیوانسالاران، یک شبه صورت نگرفت. سالها طول کشید تا آنان توانستند جاده منتهی به قدرت را بیمایند. ظهور دیوانسالاران در واقع ثمره حکومت شاهزادگان بود. چرا که بعد از ظهور اسلام، عنصر ایرانی در صفت طبقه حاکمه ایران سهمی ناچیز داشت و حکومت شاهزاده‌ها با وجود تمام معاییش، فرصتی مناسب برای عنصر ایرانی به وجود آورد تا به کاخهای سلطنتی وارکهای حکومتی راه پیدا کند. شاهزاده‌ها اکثرًا ذهن‌شان آلوده به سعاد نبود و مغزشان

کار نمی کرد. پس به حکم اجبار منشی ها و دبیران ایرانی را استخدام می کردند تابعای آنها فکر کنند. از همین زمان بود که تعداد مستخدمین دولت، روبرو تزايد گذاشت و خشت اول دیوانسالاری در ایران به کار گذاشته شد و رفته رفته از زیر شال کمر اطرافیان شاه و شاهزادگان بجای قمه، قلمدان روید.

عزل ناگهانی حاجی ابراهیم خان کلانتر شیرازی و قتل او واعوان و انصارش در اوایل سلطنت فتحعلیشاه نیز راه را برای نشو و نمای دیوانسالاران هموار ساخته بود. زیرا فتحعلیشاه که از خود سریهای حاجی ابراهیم خان، خاطره خوش نداشت پس از رفع شر او تصمیم گرفت که امور مملکت به طریق تقسیم مسئولیت اداره شود:

...حضرت خاقان گیتیستان، تمامت اختیار مملک و دولت و کشور و لشگر را در دست یک کس گذاشت و خود را بدوفی محتاج داشتن، مصلحت نمی دانست، لهذا چهار وزیر با تدبیر صداقت کیش صافی ضمیر، مقرر فرمود.<sup>۱</sup>

وزرای اربعه که در این موقع در رأس امور قرار گرفتند عبارت بودند از :

- |                                     |                                                      |
|-------------------------------------|------------------------------------------------------|
| ۱ - میرزا شفیع بندپیشی              | ۲ - حاجی محمدحسین امین الدوله اصفهانی مستوفی الممالک |
| ۳ - میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک | ۴ - میرزا هدایت الله تفرشی وزیر اشکر <sup>۲</sup>    |

- 
- |                                         |                                                                                                                                                                                               |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱ - رضا قلی خان هدایت: روضة الصفا ناصری | ۲ - لسان الملک سپهر در ناسخ التواریخ نام چهارمین نفر از وزرای اربعه را به غلط میرزا اسدالله نوری ذکر کرده است، شاید به این نیت که به پسر او میرزا آقا خان نوری صدر اعظم وقت، تملقی گفته باشد. |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

## ظهور دیوانتاران

۵۷

مقارن با موقعیکه تشکیلات دولتی در تهران ورم می‌کرد، میرزا عیسی قائم مقام فراهانی برادرزاده میرزا حسین، وزیر دولت زندیه که در دربار فتحعلیشاه سمت منشگیری داشت به عنوان وزیر و پیشکار عباس میرزا نایب السلطنه به تبریز اعزام شد و چون لازم آمد که نیابت سلطنت نیزیک دستگاه شبه سلطنت داشته باشد، در دستگاه حکومتی تبریز تشکیلاتی عریض و طویل بوجود آمد - و میرزا ابوالقاسم (قائم مقام بعدی) پسر میرزا عیسی نیز از همین موقع وارد خدمات دیوانی شد - به این ترتیب، شهر تبریز وطن دوم آن پذرو پسر شد، و روی همین سابقه است که امروز در میان «۱۰۰۰ فامیل» دوجور قائم مقامی دیده می‌شوند: قائم مقامی‌های فارس و قائم مقامی‌های ترک.

در همین اوان که مملکت می‌رفت تا نظم اداری پیدا کند، دو برادر اهل آشتیان، موسوم به میرزا مطیعا و میرزا محسن که خط و ربط خوب داشتند، محیط کوچک قریه آشتیان را برای طبع بلند پرواز خویش تنگ دیدند و زادگاه آباء و اجدادی را ترک گفتند. میرزا مطیعا به تبریز رفت و میرزا محسن به تهران آمد.

میرزا مطیعا در دارالحکومه تبریز و میرزا محسن در دارالسلطنه تهران، هر یک برای خود دمگاوی به دست آورد. میرزا محسن در تهران و میرزا مطیعا در تبریز به تولید نسل ادامه دادند - و سالیان بعد که انتخاب نام فامیلی در ایران اجباری شد، بازماندگان میرزا محسن به اعتبار اینکه آن مرحوم در تهران سمت استیفا داشت نام فامیلی مستوفی را برای خود انتخاب کردند، و بازماندگان میرزا مطیعا به این بهانه که اولاد مالک اشتر هستند، نام مالک اشتر را دوشقه کردند: نیمی «مالک» و نیمی دیگر «اشتری» شدند.

بهر تقدیر، وقتی وزرای اربعه از طرف فتحعلیشاه منصوب شدند،

## ۱۰۰۰ فامیل

۵۸

لازم آمد که هریک از وزرا تعدادی منشی و کارگزار و مشیر و مشار جزء ابوا بجمعی خود داشته باشد. چون مستوفی‌الملک بدون مستوفی و منشی‌الملک بدون منشی، مثل سرداری سپاه و سرهنگ بی‌هنگ، البته اسمهائی بی‌سمی بودند. بهمین جهت پس از انتخاب وزرای چهارگانه، چندین نفر مستوفی و میرزا بنویس جدید توسط آنها وارد خدمات دولتی شدند – و دستگاه اداری مملکت بیش از پیش متورم شد. اولین دسته که در این موقع رسماً به خدمت دولت درآمد مرکب

بود از:

۱ - دوستعلی خان معیر‌الملک  
پسر حسینعلی خان معیر‌الملک  
سابق‌الذکر

۲ - میرزا محمد حسین‌نوری  
برادر میرزا احمد نوری مازندرانی  
معروف به دماغ‌کج، جدبهزاده‌های  
مازندرانی

۳ - میرزا اسماعیل مستوفی‌گرانی  
جد مستوفی‌های گرانی  
پسر میرزا کاظم و جد مستوفی‌های  
آشتیانی

۴ - میرزا حسن آشتیانی  
برادر میرزا حسن و جد خانواده‌های  
مصطفی، معاون، دفتری و متین دفتری  
پسر میرزا هاشم و جد خانواده‌های  
قوام و وثوق

۵ - میرزا حسین آشتیانی  
پسر آقاسی بیک و جد خانواده‌های  
دادور و فرهاد معتمد

۶ - میرزا محمد تقی آشتیانی  
باید توجه داشت که میرزا کاظم و میرزا هاشم و آقاسی بیک آشتیانی  
هر سه با هم برادر، و پسران میرزا محسن آشتیانی سابق‌الذکر بودند.

بنابراین خانواده‌های اشرافی مستوفی آشتیانی و مصدق و دفتری و متین دفتری و قوام و وثوق و شکوه و مقتدر و دادور و فرhad معتمد، عموماً از یک نسل بوده و همه در میرزا محسن آشتیانی (جد اعلی) بهم می‌پیوندند. در این میان فرhad معتمد‌هانام فامیلی را از جد مادری خود «فرhad میرزا معتمد‌الدوله» گرفته‌اند. با این توصیف می‌توان گفت که منطقه کوچک آشتیان، به نسبت مساحت و جمعیت، در مقایسه با سایر نقاط ایران از لحاظ کثرت فامیلهای اشرافی، مقام نخست را دارا می‌باشد – که البته، افتخاری برای کسی نیست.

## ۳

تقسیم کار بین چهار دیوانسالار، دردی از فتح‌علی‌شاه دوا نکرد. وزرای اربعه هر یک خر خود را می‌راند، و عدم هم‌آهنگی وزرا، امور کشوری و لشکری را مختل ساخته بود.

از سوی دیگر شیخوخیت و سابقه خدمت میرزا شفیع سبب شد که سایر وزرای اربعه، رفته‌رفته میدان‌صدارت را برای او خالی بگذارند چون قجرها را که استثناء کنیم، میرزا شفیع از اولین کسانی بود که به «اخته‌خان» پیوسته بود – موقعی که او هنوز با تخت سلطنت، فاصله زیاد داشت.

موقعی که آغام‌محمدخان در اطراف بارفروش (بابل) به جمع آوری قوا مشغول بود، شب‌هنجار به خانه حاجی خان‌جان حاکم قریه‌بنده‌پی فرود آمد و در این خانه یک قرارداد مودت بین حاکم بنده‌پی و پادشاه آینده ایران به امضاء رسید. خط و ربط آن قرارداد «اخته‌خان» را بسیار خوش آمد و سراغ نویسنده‌اش را گرفت. او را گفتند که قرارداد را

میرزا شفیع نامی، نوشه که تنها ملای ده است و ضمناً باخان حاکم قرابت دارد و منشی مخصوص اوست.

آغا محمدخان که برای نوشتن دعوتنامه هایش به شخصی «ملا» احتیاج داشت از حاکم بندپی درخواست کرد که میرزا شفیع را فقط برای چند ماه به او قرض بدهد و این درخواست اجابت شد. نشان به آن نشانی که این منشی عاریتی در تمام مدت کشورگشایی و سلطنت آغا محمدخان در التزام رکاب بود و بعد ازاو نیز در سلطنت فتحعلیشاه جزء دیوانسالاران شد و طول مدت صدارت او به بیست سال تمام رسید و تا عمرش تمام نشد از صدارت دست نکشید.

از میرزا شفیع فقط یک دختر باقی ماند و یک ثروت هنگفت که در طول مدت صدارتش اندوخته بود—که آن دختر و این ثروت «حسب الامر» نصیب نورچشمی، همایون میرزا شد. حالا شازده های همایونی هر چه می خواهند بگویند، گمان نمی رو د والدہ مربوطه همایون میرزا، اصل و نسب درست و حسابی داشت (!) چون آن موقع رسم نشده بود که قجرها با غیر قجرها وصلت کنند — هنوز چیزی نشده، قجرهای نکبتی، خود را از نژاد برتر می دانستند.

## ۳

در شرایطی که موجوداتی از قماش فتحعلیشاه و میرزا شفیع رئیس مملکت و رئیس دولت بودند، ناگفته پیداست که جنگ ایران با روسیه، جنگ پشه با حبسه بود. با اینهمه معروف است بعضی روزها که «قبله عالم» غضب می کرد و آن ردای سرخش را می پوشید، دربار یان متعلق انگشت تحریر به دندان می گزیدند و می گفتند: وای به حال اروس!

## ظهور دیوان‌الاران

۶۱

شاید در اجرای همین سیاست مسدرانه بود که فتحعلی‌شاه یکی از خانهای گردن کلفت و نتراشیده و نخراشیده قجر را به صدارت برداشته بود – تا رسها را بترساند!

این لندهور – که نامش اللهیارخان بود و لقبش آصف‌الدوله – از چند جهت «مقرب‌الخاقان» بود:

۱- اللهیارخان پسر ارشد محمدخان قاجار دلو بود، و این محمدخان از اکابر قوم‌قجر به شمار می‌رفت و موقعی که آغا محمدخان دو قبیله‌قجر قوانلو و دلو را با هم متحد ساخته بود تا به سلطنت ایران دست یابند، بزرگان و ریش سفیدان ایل اکثراً بر این باور بودند که تاج سلطنت برای سر آقا محمدخان قاجار دلو برآزندگان از سر آغا محمدخان قاجار قوانلو است، ولی خود آقامحمدخان دلو تاج سلطنت آینده را به آغا محمدخان قوانلو تعارف کرد و «اخته خان» را حسن را جایز ندانست.

(ظاهراً شاخه‌ای از اعقاب همین محمدخان دلو بعدها به مناسب آن گذشت و ایثار بود که نام فامیلی تاجبخش را برای خود انتخاب کرد)

۲- خواهر اللهیارخان – گوهر تاج خانم – از زنان عقدی فتحعلی‌شاه بود و فتحعلی‌شاه خاطر خواهر او را خیلی می‌خواست.

۳- دختر فتحعلی‌شاه – مریم خانم – به زوجیت اللهیارخان در آمده بود و به این ترتیب شاه و صدر اعظمش، هردو امادیکدیگر محسوب می‌شدند.

۴- یکی دیگر از خواهران اللهیارخان، زن عباس‌میرزا نایب –

السلطنه بوده و بنابراین فتحعلی‌شاه با پرسش با جناق شده بود.

اللهیارخان آصف‌الدوله به خاطر همین «امتیازات» بود که همواره خمیازه صدارت می‌کشید و سرانجام موقعی که به صدارت رسیده بود، از اسباب صدارت جز انتساب با خانواده سلطنتی چیزی فراهم نداشت. با اینهمه او نیز به ذوبه خود در ایام صدارتش، پوزه اعوان و

انصار را به توبه دولت بند کرد - ولی چون از قضا موقع ، موقعی حساس بود و ایران با روسیه می جنگید و وجود یک صدراعظم ناشی در آن موقع حساس، کارها را خرابتر می کرد ، پس از مدتی فتحعلیشاه خواه ناخواه، برادر گوهر تاج خانم را از صدارت برداشت . اللهیار خان، رستم صولت و افندی پیزی بود!

از خدمات درخشان اللهیار خان در طول مدت خدمتش ، فرار مشعشعازه او از جبهه جنگ است - که میرزا ابوالقاسم قائم مقام (ثانی) از این بابت حقش را خوب کف دستش گذاشت و شعری برایش ساخت که ورد زبانها شد :

«بگریز به هنگام که هنگام گریز است»

«رودر پی جان باش که جان سخت عزیز است»

«ای خائن نسان و نمک شاه و ولیعهد»

«حق نمک شاه و ولیعهد گریز است؟!»

«گوید که غلام در شاهنشهم ، اما»

«بالته نه غلام است ، اگر هست کنیز است»

«آخر به من ای قوم بگوئید از این مرد»

«چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است؟»

از قرار معلوم چیزی که «شهنشاه» در اللهیار خان دلو پسندیده بود، خواهر او گوهر تاج خانم بود.

## ۴

تصادف و تملق، دو عامل مهم بودند که حاجی محمدحسین خان اصفهانی، بنیادگذار خانواده اشرافی صدر اصفهانی را به صدارت رسانیدند.

حاجی محمد حسین، نوه محمد رحیم علاف بود و خود او نیز در او ان جوانی به علافی و کاه فروشی استغالت داشت. موقعی که آغا محمد خان به مقصد شیراز پایتخت سلسله زندیه - مازندران و تهران را پشت سر گذاشت و به اصفهان فرود آمد، در سر راه خود تصادفاً این جوان خوش سروزبان اصفهانی را دید و پسندید و او را چون بهر صورت از کاه و علوفه سر رشته داشت، متصدی علوفه لشکر کرد.

پس از آنکه کار «خواجه خان» بالا گرفت و به سلطنت رسید قهراء نو کران قدیمی او نیز بالا وبالاتر رفتند، و یکوقت مردم اصفهان متوجه شدند که نوه محمد رحیم علاف، دختر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی صدراعظم را گرفته و حاکم اصفهان شده است. بقول فتحعلی شاه: ملک الشعرا در بار فتحعلی شاه:

«از کاه کشی به که کشان شد»

«پس تخت ز تخته دکان شد»

حاجی محمد حسین موقعی که حاکم اصفهان بود یک دختر ارمنی موسوم به طاووس خانم را از جلفای اصفهان برای فتحعلی شاه به تورانداخت و آن «سیمین بدن» را به شاه شاهان پیشکش کرد - و بعدها از کانال همین طاووس خانم بود که به پایتخت راه یافت، امین‌الدوله لقب گرفت، جزء وزرای اربعه شد و بالاخره به مقام صدارت عظمی رسید<sup>۱</sup>

حاجی محمد حسین امین‌الدوله که پس از احراز مقام صدارت عظمی، به صدر اصفهانی معروف شده بود زنان و فرزندان متعدد داشت

۱ - توضیح لازم: امین‌الدوله اصفهانی بعد از میرزا شفیع بندهشی و قبل از آصف‌الدوله قاجار به مقام صدارت دست یافته بود و نویسنده برای آنکه رشته کلام پاره نشود عالمأ و عامدأ دست بداین جا بجایی زد. امید آنکه قارئین محترم این اشتباه خود خواسته را بر نویسنده ببخشایند..

و فامیل صدری، آن موقع نیز مثل این موقع، تعدادشان زیاد بود و «آقا صدر» که علاقه مفرط به فامیل داشت همه افراد فامیل را می‌پائید و از کیسه پرفتوت دولت، دستی به سروگوش آنها می‌کشید: ... چا کرانش صاحب دولت و ثروت شدند و هر یک به حکومتی و خدمتی ممتاز آمدند.<sup>۱</sup>

این کاه فروش سابق اصفهانی بقدری زیرک و آب زیرکاه بود که با آنهمه خاصه خرجی و فامیل نوازی، در طول مدت صدارتش نگذاشت صدا از کسی بلند شود و روزی که مرد، همانطور که آرزو داشت مقام صدارت در خانواده صدر اصفهانی باقی ماند و فرزند ارشد او عبد الله خان امین‌الدوله ثانی، شاهد دولت را بی‌خون دل به آغوش کشید. امین‌الدوله ثانی، از نمدمالی فقط پف نم زدن را بلد بود. او نیز مانند پدرش از خرج تراشی برای دولت و مملکت، و پست تراشی برای قوم و خویش و دوست و آشنا پروائی نداشت ولی برخلاف پدرش، مرد میدان سیاست نبود - چون حاجی محمدحسین خان مردی بود خود ساخته که بقول ملک‌الشعراء دربار فتحعلیشاه «از کاه کشی به که کشان شد» و حال آنکه عبد‌الله خان منصب صدارت را از پدر به ارث برده و نان افتخارات او را می‌خورد.

علاوه بر این عبد‌الله خان، خورشید کلاه خانم دختر فتحعلیشاه از طاووس خانم ارمنی سابق السذکر را برای پسرش به زنی گرفته و تحت حمایت سوگلی سابق شاه بود.

در تاریخ عضدی که مؤلف آن احمد میرزا عضد‌الدوله، پسر طاووس خانم و برادر خورشید کلاه خانم است، می‌خوانیم: ... «شاه بابا» برای مجبور کردن طاووس خانم به پذیرفتن پسر

۱ - رضاقلی خان هدایت: روضة‌الصفای ناصری

## ظهور دیوان‌الاران

۶۵

عبدالله خان امین‌الدوله به دامادی خود او را پسر خود معرفی کرده و خانم را واداشته است او را بیوی سد، و بعد حقیقت را اظهار داشته و با این تدبیر، کار عروسی را بهم بسته است.

پیداست که در این موقع، مهر طاووس خانم از دل «شاه بابا» بیرون رفته بود و گرنۀ هر گز اجازه نمی‌داد که بیک مرد که نزه خر، زن او را پیش چشم‌ش ببوسد.

با اینحال خاطره دوران کامجویی از آن دختر ارمی، به حدی گوارا بود که حتی در سن وسالی که او دختر دم بخت داشت چوب خطش پیش «شاه بابا» پر نشده بود. بهمین جهت پس از مرگ امین‌الدوله اول و قبل از مرگ فتحعلی‌شاه، طاووس خانم بزرگ‌ترین حامی دامادش، عبدالله خان امین‌الدوله دوم بود اما پس از آنکه فتحعلی‌شاه مرد و نوه‌اش محمد میرزا به پادشاهی رسید اوضاع به کلی تغییر کرد و دیوان‌الاران فتحعلی‌شاهی نیز مانند شازده‌های فتحعلی‌شاهی از سکه‌افتادند. یقیناً اگر در آن موقع بجای امین‌الدوله ثانی، پدرش امین‌الدوله اول مصدر کار بود خیلی زود می‌توانست تغییر رنگ بدهد و نگذارد که مرغ وحشی صدارت، از بام خانواده صدر پر واژکند ولی چون امین‌الدوله ثانی مرد این میدان نبود در مقابل آن تغییر و تحول ناگهانی، خود را باخت. نتیجه اینکه مقام صدارت در خانواده صدری از امین‌الدوله اول شروع شد و به امین‌الدوله دوم خاتمه پذیرفت... و از مقام صدارت، فقط نام فامیلی صدر و صدری برآ، اعقاب صدر اصفهانی باقی ماند.

امین‌الدوله دوم قبل از آنکه رسماً از صدارت معزول شود از ترس مخالفان سیاسی خود، دست خالی و تک و تنها بهین‌النهرین گریخت و در آذجای یک زن از نوع عرب گرفت و خانواده‌ای جدید تشکیل داد. عبدالله خان در زندگی جدید خود تنها کار مثبت که توانست انجام دهد این بود که

تخدم و ترکه فامیل صدری را در عراق عرب نیز پراکند - و هم اکنون جماعتی کثیر بانامهای فامیلی صدر و صدری در کشورهای عربی وجود دارند که از بیخ عرب هستند ولی با لهجه مليح اصفهانی به زبان فصیح عربی تکلم می‌کنند!

## ۵

عارف قزوینی شاعر شوریده - که سخت به دام عشق افتخار السلطنه یکی از دختران ناصر الدین شاه گرفتار شده بود، در یک قطعه شعر به طعنه‌می گوید:

«مرد وزن قجر، بود این فرقشان که هست»

«آن مملکت خراب کن، این دل خراب کن»

در میان طبقه نسوان قجر، زنی را می‌شناسیم که این هردو هنر را با هم داشت. یعنی علاوه بر آنکه بقول عارف «دل خراب کن» بود، از خراب کردن مملکت نیز به سهم خود مضایقه نداشت.

ملک جهان خانم معروف به مهدعلیا دختر محمد قاسم خان قاجار قوانلو و نوه دختری فتحعلی شاه از شاهزاده خانم بیگم جان، و یکی از زنان عتمدی محمد شاه بود. محمد شاه برخلاف جدش و پدرش (و پسرش) از لحاظ زن، آدمی قانع بود: طفلك هفت زن بیشتر نداشت!

از میان زنان هفتگانه محمد شاه، چهار تن عقدی و سه تای دیگر صیغه و کنیزتر کمان بودند - و این هفت زن بر رویهم پنج پسر و چهار دختر برای او آورده بودند، که پسرانش به ترتیب ورود به دنیا عبارت بودند از ناصر الدین میرزا، عباس میرزا (ثانی)، عبدالصمد میرزا، محمد تقی میرزا و ابوالقاسم میرزا.

ملک جهان خانم مهدعلیا، مادر ناصر الدین میرزا فرزند ارشد

## ظهور دیوان‌الاران

۶۷

محمد شاه بود و حکم ملکه ایران را داشت.

مهد علیا خیلی از خودش متشکر بود. چون او علاوه بر آنکه این «افتخار» را داشت که از ناحیه مادر، نو و خاقان مغفور را شد از ناحیه پدر، یک قو انلو بوده و وسیله‌ای شده بود تا جانشین محمد شاه از ناحیه مادر نیز، از تیره قوانلو باشد. از این‌رو مهد علیا، فامیل قوانلو را مدیون خویش می‌دانست و در عین حال از نظر حفظ منافع افراد فامیل، مانند ترکان خاتون رسالت مخصوص برای خود قائل بود:

...قر کان خاتون که دختر یکی از اسیران ترک بود؛ بعد از قبولی همسری سلطان (علاء الدین) تکش، نزدیکان خود را که از ترکان قنفلی بودند، در تمام کارها دخالت داد. نوشته‌اند که در عصر علاء الدین تکش و پسرش سلطان محمد؛ کمتر ناحیه‌ای بود که به تصرف سلطان خوارزمشاه درآید و ترکان خاتون یکی از خواص خود را به حکومت آن منصوب ننماید<sup>۱</sup>

اتفاقاً مانند ترکان خاتون، مهد علیا نیز شوهری داشت بی‌نهایت بی‌کفایت و مانند ترکان خاتون، مهد علیا نیز پسرش وقتی به سلطنت رسید که بسیار جوان و بی‌تجربه بود. از این‌رو در طول سلطنت محمدشاه و همچنین در سالهای نخست سلطنت ناصر الدین شاه، در کلیه امور مملکتی پای ملک جهان خانم در میان می‌بود. در عین حال که همچون سایر زنان درباری از کار دل، غافل نبود در عهد مهد علیا کسانی مرد روز بودند که عمدهً وظایفشان را در شب انجام می‌دادند<sup>۲</sup>

۱ - عباس اقبال آشتیانی : تاریخ مغول

۲ - ابراهیم صفائی که اصراری عجیب در قلب واة یهای تاریخی دارد در کتاب خود «رهبران مشروطه» مدعی شده است که مهد علیا برخلاف مجھولات قصه پردازان مجلات و خاطره نویسان مفترض، ذنی بر هیز کار بوده (!) اما صفائی دلایلی بر اثبات این ادعا ارائه نکرده است.

خوشبختانه، نه مهد علیا و نه حتی محمد شاه، در انتخاب اولین صدر اعظم خود دخیل نبودند و هیچکس قبل از نظر آندو را در این مورد نپرسیده بود. قائم مقام فراهانی راعبا سمیرزا نایب السلطنه در زمان حیاتش به سمت مربی و پیشکار محمد میرزا انتخاب کرده بود و موقعی که محمد میرزا به پادشاهی رسید، طبیعتاً پیشکار او قائم مقام نیز همه کاره و صدر اعظم شاه جدید شد.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی فرزند میرزا عیسی قائم مقام بود – و گرچه میرزا ابوالقاسم خان نیز مانند عبدالله خان امین‌الدوله سابق الذکر منصب وزارت را از پدر به ارث برده بود ولی بخاطر فضل و فضیلتی که داشت؛ چیزی نگذشت که نام قائم مقام اول، با همه درخشندگی، تحت الشعاع نام قائم مقام ثانی قرار گرفت.

قائم مقام ثانی از اسباب بزرگی و سروری؛ همه چیز آماده داشت. او علاوه بر سلاح دانش و فضیلت، سالها زیر دست پدرش که وزیر عباس‌میرزا نایب السلطنه بود مشق وزارت کرده و خود او نیز چند سال وزیر عباس‌میرزا و محمد میرزا و لی‌عهد بود بهمین جهت وقتی به صدارت رسید از دقایق امور و حقایق اوضاع، آگاهی کامل داشت.

وصلت با خاندان سلطنت نیز که از مظاهر بزرگی و سروری به شمار می‌رفت پیش از آنکه قائم مقام به صدارت برسد، یک عمل انجام شده بود – یعنی گوهر ملک خانم، خواهر اعیانی عباس‌میرزا را که عمه شاه جدید می‌شد، و بیوہ محمد امین‌خان قاجار دولو بود، به زنی گرفته بود. گوهر ملک خانم، زن دوم قائم مقام بوده و درباره ازدواج با او، قائم مقام در نامه‌ای به یکی از بستگان خود نوشته بود:

«به حیرتم که خدا راضی و عمل مقبول»

«محمد و علی و اهل بیت ناراضی»<sup>۱</sup>

در زمان صدارت قائم مقام، هر اندازه که شاهزاده‌های فتحعلی‌شاھی و سرداران قاجار، خوار و بی‌مقدار شدند و از نظرها افتادند، کوکب اقبال منشیان و اهل قلم تاییدن گرفت و قائم مقام که خود شاعر و نویسنده‌ای توانا و صاحب سبک بود، دروازه‌های کاخ سلطنتی را به روی اهل ادب گشوده داشت. از جمله میرزا خانلر مازندرانی (جداعلای ناتل خانلری‌ها) و میرزا تقی علی‌آبادی صاحبدیوان (جداعلای علی‌آبادی‌ها) و میرزا تقی نوائی (جد اعلای نوائی‌های مازندرانی) از بر کشیده‌های قائم مقام بودند.

نگاهی به کارنامه اعمال دولتی اهل ادب، معلوم می‌دارد که آنها نمی‌توانستند برای مدتی طولانی در نوکری دولت دوام بیاورند – بچند دلیل – یکی اینکه اغلب به فضل و دانش خویش غره بودند و سایر نوکران شاه که غالباً امّی و عامی بودند نسبت به آنها حسادت می‌ورزیدند، دیگر اینکه آنطور که باید و شاید اهل سیاست و دوز و کلاک نبودند، و مهمتر از همه اینکه ابواب جمعی و سپاهی و ایل و عشیره نداشتند، و عزل آنها بی‌دغدغه خاطری انجام می‌پذیرفت.

از جمله میرزا حبیب‌شیرازی، متخلص به قاآنی که یکچند خدمت دربار کرده بود، بدخواهان و حاسدان چنان عرصه را بر او تنگ ساختند که ناچار عطای دولت را به لفایش بخشیده و گفته بود:

«گر تاج زر نهند از این پس به سر مرًا»

«بر درگـه امیر نبینی دگـر مرًا»

۱ - قائم مقام از زن قبلی خود دارای سه فرزند ذکور، اسمی محمد و علی و ابوالحسن بوده و اشاره او در این بیت به پسران خویش است، که ظاهراً بازن بابا و نامادری خود، صفاتی نداشتند.

میرزا فتح الله شیبانی نیز که چندی بخت خود را در کارهای حکومتی آزموده بود درباره خدمت در بارگاه شاهان گفته است:

«شاه یکی چشمهاست عذب و گوارا»  
 «بر سر کوهی قوی و تندر چوالوند»  
 «راه بدان کوه، سخت و با خطر جان»  
 «خفته فراگرد چشمها، شیر نری چمند»  
 «تا بتواند به اختیار نگردد»  
 «گرد چنان کوه و چشمها، مرد خردمند»

حسنعلی خان امیر نظام گروسی (از ایل کبودوند) نیز آنچنان عرصه را بر خود تنگ یافته بود که در نامه‌ای خطاب به میرزا عباس-خان قوام الدوله می‌نویسد:

«کار طهران به دشوه است و عشوه. دشوه را مال ندارم، عشوه را جمال!»

تغییر چهره دربار، البته درباریان و در راس آنها ملک جهان خانم مهدعلیا را خوش آیند نبود. پس در کنار گوش قائم مقام یک کانون توطئه بر ضد او به وجود آمد که سر نخ آن در خفا در دست مهدعلیا بود ولی به صورت ظاهر، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در رأس توطئه-کنندگان قرار داشت.

علیقلی میرزا فرزند فتحعلیشاہ و عمومی محمد شاه، تنها شاهزاده فتحعلیشاہی بود که در دربار محمد شاه باقی مانده و به دو دلیل مشمول تصفیه قرار نگرفته بود. یکی اینکه دستش با قلم آشنا بود و قائم مقام به اهل قلم احترامی گذاشت، و دیگر اینکه مردی خوش منظر و خوش محضر و مجلس آرا بود و معروف است که هر وقت «علیا حضرت ملکه» داشت می‌گرفت «علیقلی» را خبر می‌کردند. همین علیقلی میرزا در کتاب خود «اکسیر التواریخ» زهر خودش را به قائم مقام ریخته است:

## ظهور دیوان‌الاران

۷۱

... دولت قاجار را قدح و مذمت می‌نمود و پیوسته کوس سرکشی نواخت و برای تهیه اسباب سلطنت برای خویش، جمع کثیری از اهالی فراهان را که به فعل چون حشرات زمانه، نامضبوط—وبه طبع چون حرکات سپهر، ناموزون—امیر و وزیر کرد.

مخالفان قائم مقام برای حذف او و قوم فراهانی از صحنه سیاست، دست به توطئه، ای کثیف زندگ و با علیشاه ظل‌السلطان که دشمن خونی قائم مقام بود تبانی کردند. علیشاه ظل‌السلطان برادر اعیانی عباس‌میرزا و عموی محمد شاه پس از مرگ فتحعلیشاه از مدعیان عده سلطنت بود و چند روزی هم سلطنت کرد و سرانجام به اهتمام قائم مقام، بساط سلطنت چند روزه او برچیده شد و بعداً باوساطت قوم و خویشها مورد عفو محمد شاه قرار گرفت ولی از دربار رانده شد:

... نواب ظل‌السلطان که در ایام فترت بر تخت جلوس کرده بود...  
ناچار زنان را شفیع نموده، به همراهی فخر الدوام عمه مکرم شاهنشاه و هم‌شیره گان سرکار اقدس که عروسان او بودند در نگارستان به حضور مشرف شد و مشمول مراحم شاهنشاه گردید. ۱

در این توطئه، مهد علیا در یک موقعیت مناسب به همدستانش چراغ سبز نشان داد و ایشان سر بزنگاه که خاطر خطیر ملوکانه را از قائم مقام گرد تکدر نشسته بود به دروغ به شاه عرض کردند که قائم مقام، بنا دارد عم مکرم شما ظل‌السلطان را به شاهی بردارد و محمد شاه که همواره از جانب عم جاه طلبش دلو اپس بود، موضوع را از خود او سئوال کرد و ظل‌السلطان که نسبت به قائم مقام کینه‌ای دیرینه داشت، حتی به قیمت حبس و تبعید شخص خودش به قلعه اردبیل، نزد شاه آن دروغ را راست جلوه داد. شاه متوجه شد و حکم به عزل قائم مقام صادر

۱ - فرهاد میرزا ممتاز‌الدوله: جام جم

کرد . ظاهرًا مخالفین قائم مقام برای مبارزه با او از سیاست خارجی نیز مدد گرفته بودند، چنانچه «سر جان کمبل» وزیر مختار انگلیس در تهران ، در گزارش روز ۲۱ ذوئن ۱۸۳۵ برابر با ۲۶ صفر ۱۲۵۱ (روز عزل قائم مقام) به وزیر متبع خود می نویسد:

...چون به سفارتخانه رسیدم، دیدم چندین نفر انتظار بازگشت مرا دارند تا مبارکباد و تهنیت گویند. از آن جمله بودند بعضی از خویشاوندان شاه، رئیس دیوانخانه و چند تن از دیش سفیدان شهر. احساسات آنان چنان بود که همگی تمدن اشتنداز اعلیحضرت استدعا کنند هر آینه شهرت راست باشد (شهرت بر کناری قائم مقام) ولی قائم مقام هنوز معلوم نشده باشد او را بکشند و جسدش را در میدان عمومی آویزان کنند . چه، او بقدرتی آدم بزهکاری است که اگر زنده بماند همه کس را خواهد فریفت و از نسوزمام قدرت را بدست خواهد گرفت.

دشمنان قائم مقام که از سحر قلم او آگاهی داشتند و می ترسیدند که «میرزای فراهانی» با استفاده از حربه قلم، از سر نو به قدرت برسد و دمار از روزگارشان بر آورد محمد شاه را تحت فشار قرار دادند که دستور قتل او را صادر کند. گویا شاه قبل از مشهد مقدس ، برای قائم مقام سوگند خورده بسود که خون وی را نریزد پس دستور داد قائم مقام را خفه کنند ، طوری که حتی خون از بینی صدر اعظم نیاید، چون نمی خواست و جداش از این بابت ناراحت باشد!

وقتی آفتاب عمر و عزت قائم مقام فراهانی غروب کرد، کوکب اقبال قوم فراهانی که در دستگاه دولت فراوان بودند رو به زوال گذاشت و «نشاطی هزار جریبی» که از شعرای فرمایه درباری، واز بر کشیده های خود قائم مقام بود به شاه توصیه کرد:

«تیغ بر کش ای ملک، خبل فراهانی بکش»

«رحم بر ایشان مفرما، هر چه بتوانی بکش»

ولی محمد شاه بر این طائفه رحمت آورد و تیغ به روی آنها حرام داشت. فقط دربار و دولت را از قوم فراهانی تصفیه کرد و به دستور او کلیه بستگان و همولايتی‌های قائم مقام در هر کجا و در هر پست و مقامی که بودند به فراهان باز گردانیده شدند و در آنجا به کار زراعت که کار آباء اجدادی آنها بود، پرداختند. مهد علیا به عراد دل خویش رسیده بود.

## ۶

بی‌هوشی و کودنی و عدم لیاقت، گاه رمز ارتقاء افرادی از طبقه حاکمه به مقامات بالا و نیز رمز بقای آنها در این مقامات بوده است. ملا عباس ایروانی، معروف به حاجی میرزا آقا سی، نمونه بارز اینقیل افراد است که محمد شاه او را از میان خیل داوطلبان مقام صدارت، به جانشینی قائم مقام برگزید و ۱۴ سال تمام بر «ملت ششهزار ساله» حکومت کرد - خلائق، هر چه لایق!

گناهش به گردن اعتماد السلطنه که در صدر التواریخ، حاجی میرزا آقا سی را از سلسله بیات معرفی کرده است. بیات‌ها در اصل از قبایل ترکمن بوده و از شعبه‌های مهم آن «شام بیات»‌ها بودند که در سوریه شمالی می‌زیستند. به مرور ایام شاخه‌هایی از قبیله بیات در ارakk و فارس و آذربایجان و خراسان متوطن شدند که به ترتیب عبارتند از: بیات - شامبیاتی - بیات ماکوتی - قره بیات و بیات مختاری.

زاد گاه حاجی میرزا آقا سی، ایروان بوده و موقعی که حاجی خیلی جوان بود پدرش از ایروان باعث شیره و خویشاوندان کوچ کرده و در ماکو بزرگ است.

پرداخته بودند. حاجی میرزا آفاسی یا ملا عباس ایروانی، در جوانی به کسوت درویشان بود ولی میرزا عیسی قائم مقام، حاجی رازلباس درویشی در آورده و او را تکلیف به تربیت پسران عباس میرزا نایب السلطنه کرد. حاجی میرزا آفاسی بیش از تمام فرزندان عباس میرزا در محمد میرزا نفوذ داشت و او را به مشرب درویشی هدایت و تربیت کرد تا جائی که محمد شاه، حاجی را صاحب کشف و کرامات می‌دانست.

این معلم سرخانه در تبریز عزت نساء خانم، دختر فتحعلیشاه و بیوه حسین خان قوانلو را تصادفاً دید و به یک نظر عاشقش شد:

... گویند عزت نساء بقصد زیارت مکه به تبریز آمد. حاجی میرزا آفاسی، به احمد میرزا معین الدوّله گوید به عمه‌ات بگوزن من بشود او را به مکه می‌برم. خانم در جواب می‌گوید به آن (مردک) بگو از این غلطها نکند. حاجی به احمد میرزا می‌گوید عمه‌ات را در تهران خواهم گرفت.

چهار سال از این مقدمه می‌گذرد، عباس میرزا در خراسان و فتحعلیشاه در اصفهان فوت می‌کنند، محمد میرزا به شاهی می‌رسد و آن «مردک» صدر اعظم ایران می‌شود، و دستخطی از شاه برای عزت نساء می‌گیرد که باید زن حاجی بشوی، والا پسرت را کور می‌کنم... و عزت نساء خانم، حیفشه می‌آید که پرسش کور بشود!

عزت نساء خانم از شوهر قبلی خود پسری داشت، که نزه خر پسری بود. نام ایسن پسر، الله قلی بود که چون از جانب مادر، نوه فتحعلیشاه محسوب می‌شد از پسوند «میرزا» که خاص شاهزاده‌ها بود استفاده می‌کرد و به کلیه اطرافیان خود قول غن اکید کرده بود که او را الله قلی میرزا بخوانند.

## ۱ - مهدی قلنی خان مخبر السلطنه هدایت: خاطرات و خطرات

## ظهور دیوان‌سالاران

۷۵

حاجی میرزا آقا سی عزیز محمد شاه، عزت نساء خانم عزیز حاجی میرزا آقا سی والله قلی میرزا عزیز عزت نساء خانم بسود، بنابراین تمام قدرت آن روز مملکت از مقام شامخ سلطنت سرچشمه می‌گرفت و از کانال حاجی میرزا آقا سی، و عزت نساء خانم، در وجود الله قلی میرزا خلاصه می‌شد.

«حاجی» چون خودش ترک بود بنا به رسم معمول، به همشهریها یش در دولت و در بار خیلی پر و بال داده بود. خصوصاً ترکان ماکوئی در این موقع به درجات عالی رسیده و قدرتی به هم زده و از مردم تهران، حسابی زهر چشم گرفته بودند:

... حاجی (میرزا آقا سی) سر بازان ماکوئی را که بخود اختصاص داده و از برای روز بد، آنها را پیراهن خود می‌دانست، ایشان را چنان مسلط کرده بود که (هر) زن بیچاره و بچه بی‌صاحبی را می‌دیدند، می‌بردند و با او خلاف شرع بدعمل می‌آوردند ... کرا را از تعذیبات این ترکان، مردم نزد حاجی شکایت می‌بردند. حاجی به ترکی می‌گفت: این ترکان با اطفال شما «وطی» نکنند، پس بامن «وطی» کنند؟ ۱۰

حاجی میرزا آقا سی در طول صدارت دراز مدت‌ش هرگز رنگ اشرافیت بخود نگرفت یا نتوانست بگیرد - چون ممکن است کسی بر حسب اتفاق برای مدتی کوتاه یا طولانی به مقامات مهم برسد یا ثروت سرشار و املاک بی‌شمار به دست آورد و یا حتی با یک خانواده اشرافی وصلت کند - و با تمام این اوصاف، هرگز جزء اشراف به حساب نیاید - برای عضویت در طبقه اشراف، باید با تمام وجود در این طبقه مستحب شد.

---

### ۱ - اعتماد اسلطنه: صدرالتواریخ

اشرافیت گذشته، اشرافیت وابسته به زمین بود و انتساب با خاندان سلطنت، و نیز اشتغال در رده بالای حکومت، از مظاهر عالی اشرافیت محسوب می‌شد – و در حاجی میرزا آقا سی، این هرسه شرط، جمع بود. یعنی بالغ بر هزار پارچه آبادی داشت، خانم عزت نساء دختر فتحعلی‌شاه را به زنی گرفته بود و حدود ۱۴ سال بقول خودش شخص اول مملکت محسوب می‌شد – با اینهمه چون هر گز رنگ اشرافیت بخود نگرفته و نتوانسته بود در طبقه اشراف ریشه بدواند، اشراف و اعیان آن روزه همواره او را به منزله یک دمل چرکین بر پیکر طبقه حاکمه می‌دانستند – از اینرو به محض اینکه سایه محمد شاه که تنها حامی حاجی بود از سر او کم شد، اشرف تهرانی بنا را براین گذاشتند که قبل از هر کار این زائده را از پیکر طبقه خود جراحی کنند و بنا بر این بر ضد صدراعظم وقت دست به یک نوع اعتصاب زدند و به وزرای مختار دول خارجه پیغام فرستادند: «تا حاجی در امر متصرف و در شهر، ممکن است ابدأ ما به شهر در نیائیم و اهالی حرم و شاهزادگان و نعش پادشاه مغفور را هم به شهر نرسانیم.» حاجی میرزا آقا سی که خود را ناگهان یکه و تنها یافته بود، ناچار دست توسل به دامان وزراء مختار روس و انگلیس دراز کرد، و آندو به حمایت از حاجی برخاستند و به رجال شورشی پاسخ دادند: «شما این منصب به حاجی نداده اید تا از او بازستانید.»

رجال شورشی وقتی دیدند که وزراء مختار روس و انگلیس صراحتاً از حاجی میرزا آقا سی جانبداری می‌کنند به مهد علیا مادر ناصرالدین – میرزا ولی عهد که ناامدند او از تبریز نیابت سلطنت را به عهده داشت متول شدند و طوماری به امضاء رسانیدند که اگر از این پس نیز صدارت به عهده حاجی میرزا آقا سی است ما را از جریده چاکران محو فرمائید. مهد علیا در پاسخ نوشت: «ما به رضای یکتن، پنجاه تن مرد داننده را

از حضرت پادشاه پراکنده نخواهیم داشت.»  
 گرچه در این نامه اشاره‌ای به عزل حاجی میرزا آقاسی نشده بود  
 ولی مهد علیا تلویحاً فرمان عزل صدراعظم را صادر کرده بود.  
 رجال و اعیان آنروز که با عزل غیر رسمی حاجی میرزا آقاسی، طعم  
 شیرین اتحاد و همبستگی را چشیده بودند تصمیم گرفتند این اتحاد  
 و همبستگی را همچنان حفظ کنند و از آن پس کلیه مسائل مملکتی را در  
 شورای اعیان مطرح سازند تا هر طور که رأی اکثریت شورا تعلق گرفت  
 همانطور عمل شود. فی الواقع در این موقع بود که برای نخستین بار در  
 ایران، نغمه جمهور و جمهوریت به گوش رسید:

... امرا و اهالی ایران که بالطبع به خودسری مایل و به دول خارجه  
 نرفته و از آداب دولتمرداری غافلند و اکثر اوقات در هنگام فرصت،  
 ظهور این جور خودسریها را می‌نمایند در آنوقت جمعی از خود-  
 خواهان به سر کردگی میرزا نصرالله صدرالممالک اجتماع کرده  
 کنکاش می‌نمایند که باید دولت ایران را جمهور نموده و امورات  
 دولتی را منوط به مصلحت دید جمعی ساخت.<sup>۱</sup>

میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی از معلمین محمد شاه بود  
 که با او از تبریز به تهران آمده و مطابق مدد روز، تظاهر به درویشی  
 می‌کرد و در عین حال مثل اغلب کسانی که خود را درویش و اهل حق  
 می‌خوانند، نادر ویش و بی‌حقیقت بود. این درویش نادر ویش، قریب  
 بیست سال برای بدست آوردن مقام صدارت تلاکرد و عاقبت هم آرزو  
 به دل مازد چون تا لحظه آخر سوراخ دعا را پیدا نکرده بود ... او  
 می‌باشد مانند حاجی میرزا آقاسی، برای پیدا کردن سوراخ دعا، ابتدا  
 پایگاهی در خاندان سلطنت برای خود می‌جست.

۱ - جهانگیر میرزا: تاریخ نو

به ر صورت، حاجی میرزا آقا سی که می ترسید در جمهوری ر جال، تصمیم به قتل او گرفته شود از بیم جان ناچار از خیر صدارت گذشت و در حرم شاه عبدالعظیم بست نشست و پس از آنکه تمام املاک و دارائی خود را به دولت بخشید، از سر نوبه کسوت درویشی درآمد و یکه و تنها، راهی عتبات شد و یکسال طول نکشید که مرد.

گویند وقتیکه حاجی میرزا آقا سی پس از ۱۴ سال صدارت، تهران را ترک می کرد چند مرتبه چشمها یش را مالید و گفت: عجب خواب در ازی دیدم! با حذف حاجی میرزا آقا سی از صحنه حکومت، ترکان ما کوئی نیز از قدرت افتادند و دست انتقام از آستین مردم تهران بیرون آمد:

... اهالی تهران که سالها از آن جماعت، گرفتار آفت و مخافت بودند زمان فرصت را از دست نداده، در مقام کیفر و انتقام بر آمدند. هر کاسب ذلیل بازاری، بر سرتیپ و سرداری می تاخت و هر علیل بی فرهنگی، یاور و سرهنگی را عریان می ساخت<sup>۱</sup>

به این ترتیب ترکان ما کوئی که روزگاری دراز، به جان و مال و ناموس مردم دست تهدی دراز کرده و بازوی دولت حاجی میرزا آقا سی محسوب می شدند، بلا فاصله پس از سقوط حاجی، هر سوراخ موش را به هزار تو مان می خریدند - نفرت از ترکان ما کوئی به نفرت از آنچه به آنان تعلق داشت، منتهی شده بود.

## ۷

وقتی موکب شاه جوان به تهران رسید، فرد مورد نظر ملکه مادر

۱ - میرزا جعفر خان خورموجی: حقایق الاخبار ناصری

## ظهور دیوان‌الاران

۷۹

جهت تصدی پست صدارت، میرزا آقاخان بود - که جای خالی محمد شاه را درزندگی خصوصی او پر کرده بود.

میرزا آقاخان پسر میرزا اسدالله اهل نور مازندران بود و این میرزا اسدالله نیز جزء نخستین کسانی بود که هنگام جمع آوری قوا در مازندران به آغا محمدخان پیوست و ابتدا به سمت «غلام‌نویس» در کادر اداری قشون پادشاه آینده ایران استخدام شد و به تدریج مانند سایر نوکرها پابهپای ارباب خود ترقی کرده و لشکر نویس باشی یا وزیر لشکر شد و یکروز بالاخره مرد - و پسر اولیه‌اش میرزا آقاخان، یکشیبه سمت وزیر لشکر را از پدر به ارث برد.

پس از تغییر اوضاع، میرزا آقاخان نوری که هم تحت الحمایه سفارت انگلیس و هم مورد حمایت ملکه مادر بود مقام صدارت را برای خود، امری محظوظ و مختوم می‌دانست ولی ناصرالدین‌شاہ برای صدارت خود، آشپرزاده فراهانی را بر امیرزاده نوری ترجیح داد.

میرزا تقی خان امیر نظام، پسر مشهدی قربان هزاوهای فراهانی بود. پدرش مشهدی قربان - درخانه میرزا عیسیٰ قائم مقام فراهانی آشپرزاده می‌کرد و خود او نیز در آن خانه «خانه‌شاگرد» بود و در همان خانه، خوانا و نویسا شد.

میرزا تقی خان بعداً در دستگاه قائم مقام‌ها در تبریز به خدمت دیوانی درآمد و در سازمان حکومتی آذربایجان تدریجیاً به درجات بالا رسیده و «امیر نظام» شده بود.

میرزا تقی خان امیر نظام در تهران به امر ناصرالدین‌شاہ و علیرغم میل باطنی مهدعلیا، صدراعظم و «امیر کبیر» شد، و آن زن مکاره که خود را در مقابل عمل انجام شده می‌دید ابتدا سعی کرد که برای رام‌کردن صدراعظم جدید، از سلاح قدیمی خود استفاده کند ولی حربه زنانه زنی چون

او، برای رام کردن مردی چون امیر، یک حر به پوسیده و زنگزده بود. ازدواج شاهزاده خانم عزت‌الدوله با آشپرزاده فراهانی، شاید از ابتکارات شخص ناصر الدین‌شاه بود. شاه‌جوان که از نظر سیاسی، سخت تحت تأثیر امیر کبیر واژ نظر عاطفی، سخت تحت تأثیر مادرش قرار داشت مخصوصاً ترتیب ازدواج خواهر تنی خود را با صدر اعظم داده بود تا مگر علّقه فامیلی سبب شود که «سر کار علیه» از خر شیطان پائین بیاید و با کارشکنی‌های او در امر دولت، امور ملک و ملت مختل نگردد ولی این چاره‌اندیشی نیز مشکلی را حل نکرد بلکه مزید بر علت شد و نوعی بدالی ناشناخته که بعضی دامادها و مادر زنها نسبت به یکدیگر دارند رابطه آن‌دورا بیش از پیش تیره ساخت:

... گویند وقتی ناصر الدین‌شاه از دخالت زنان حرم شکایت داشت امیر به ناصر الدین‌شاه گفت این روزها که در اندرون مشغول صید هستید، مهدعلیا را هدف قرار دهید. آنگاه زاری آغاز کرده و از اینکه به تیری به خطا، مادری مهربان را از پای در آورد داده اظهار تأسف و بیقراری فرمائید.<sup>۱</sup>

امیر کبیر نه تنها به مهدعلیا – که به تمام شاهزادگان و دیوان‌سالاران و فامیلهای اشرافی زمان خود اعلان جنگ داده بود. او برای نخستین بار در ایران مسئله «تفریغ بودجه» را بصورت جدی مطرح ساخت. پیش از او از دخل و خرج مملکت رقمی صحیح در دست نبود – و چون به حسابها رسیدگی به عمل آمد معلوم شد که مملکت بالغ بر دو کرورتومان (به پول آن‌روز) کسر بودجه دارد. برای جبران کسر بودجه، البته راه حل آسان افزایش مالیات‌ها بود ولی «امیر» که از میان مردم بر خاسته بود – که درد مردم را می‌دانست – که پس از رسیدن به قدرت نیز، طبقه

۱ – دوستعلی خان معیرالممالک: مجله یغما سال یازدهم

خود را فراموش نکرده بود و ذمی خواست که از این مرمر، تضییقات تازه برای توده مردم فراهم کرده باشد، تصمیم گرفت بجای وضع مالیات‌های جدید در هزینه‌های زائد صرفه جوئی کند. پس علیرغم میل مادر شاه و درباریان متنفذ، میزان رسوم و مواجب و خرج سفره شاهزادگان و منشیان و مستوفیان و قره نو کران درگاه را کاهش داد، و نیز عده‌ای را که وجودشان در دولت و دربار منشأ هیچگونه خدمتی نبود بدون حب و بغض، باز خرید و پاکسازی کرد.

شاهزادگان و درباریانی که مشمول کم‌لطفی امیر قرار گرفته بودند البته بیکار ننشستند و همگی زیر علم مهد علیا جمع شدند و وجود یک آشپر زاده را در رأس دولت شاهنشاهی، ننگی عظیم برای خانواده قاجار و خانواده‌های وابسته دانستند و آنقدر نزد شاه جوان از امیر کبیر سعایت کردند که عاقبت دیگر غصب ملوکانه به‌جوش آمد و امیر کبیر را از خدمت معاف داشت:

... انسان به آسانی پی‌نمی‌برد که چه علت‌هایی مانع از ابراز اعتماد ملکه مادر به امیر نظام (امیر کبیر) شد... شاید هم او را اقناع کرده بودند که امکان نداشت نجای دیرین کشور زیربار قوانینی بروزد که بوسیله فردی فاقد نسب خانوادگی وضع گردیده بود.<sup>۱</sup>

همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد پس از عزل امیر کبیر، نوبت صدارت به میرزا آقا خان نوری رسیده بود ولی کار او فقط یک‌گیر داشت. میرزا آقا خان به تبعیت دولت انگلیس درآمده بود و چون خود او همه‌جا به‌این مسئله تظاهر و تفاخر می‌کرد کسی که از قضیه خبر نداشت، خواجه حافظ شیرازی بود.

«لیدی شیل» همسر «کلنل شیل» وزیر مختار وقت انگلیس در تهران، در کتاب خود «سفرنامه ایران» پیرامون وقایع آن روزها می‌نویسد:

... بعد از عزل میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا آقاخان عرب‌پهای به شوهرم نوشت که چون شاه می‌خواهد مرا صدر اعظم ایران بنماید لذا استدعا دارم مرا از تبعیت دولت انگلیس معاف فرمایند... شوهرم در حاشیه عرب‌پهایش نوشت: افتخار تبعیت دولت انگلیس، بیشتر از تاج کیان است!

می‌گویند وقتی میرزا آقاخان دستخط وزیر مختار انگلیس را رؤیت کرد به اهل منزل گفته بود: من تبعه دولت انگلیس شده بودم که صدر اعظم بشوم-حال که مقصود حاصل است، موضوع منتفی است. وقتی که میرزا آقاخان به قول خود از افتخار تبعیت دولت فخیمهٔ انگلستان دست کشید، خود را از شاه طلبکار دانست و از «قبله عالم» استدعا کرد که به جبران آن فداکاری عظیم، رقیب او امیر کبیر را از تهران به جائی دیگر تبعید کند:

... روزی که میرزا تقی خان را می‌خواستند به طرف کاشان حرکت دهند، مهدعلیا برای خدا حافظی به خانه امیر رفت و خواست با او (که دامادش بود) روبوسی نماید. میرزا تقی خان او را از خود دور کرد و گفت: امیر عادت ندارد باروسپی روبوسی کند!

این توهین آشکار سبب شد که مهدعلیا کمر قتل دامادش را بر میان بندد - زیرا اصولاً همه کسانی که به اعمال زشت و قبیح دست می‌زنند، نفس عمل را بد نمی‌دانند، ولی از اسم آن بدشان می‌آید!

عاقبت کینه مهدعلیا، مصلحت میرزا آقاخان و منافع استعمار، موجباتی فراهم آوردند که ناصرالدین‌شاه دریک حالت مستی و بی‌خبری،

## ۱ - خان‌ملک ساسانی: دست پنهان انگلیس در ایران

## ظهور دیوان‌الاران

۸۳

بفرمایش الکل ، دستور قتل امیر را صادر کرد - بعد هم مثل سگ پشیمان شد.

میرزاتقی خان امیرکبیر قبل از آنکه عزت‌الدوله، خواهر ناصر الدین‌شاه را به عقد خود درآورد، یک زن از منسوبان خود از اهله هزاوه فراهان موسوم به جان جانان داشت و از او یک دختر و یک پسر پیدا کرده بود. دخترش را به عزیز خان مکری، سردار کل داد و پسرش میرزا احمدخان چون پس از قتل پدر کسی را نداشت سالها بیکار و خانه‌نشین بود تا آنکه با کمک شوهر خواهرش، عزیزخان سردار کل که به پیشکاری مظفرالدین میرزا به تبریز رفته بود، سرتیپ فوج آذربایجان شد و ساعد الملك لقب گرفت.

امیرکبیر ضمناً از عزت‌الدوله خواهر ناصر الدین‌شاه دو دختر پیدا کرد موسوم به تاج‌الملوک و همدم‌الملوک - که مهدعلیا این دو نوه دختری را به عقد دو نوه پسری خود، مظفرالدین میرزا و مسعود میرزا ظل‌السلطان درآورد.

از ترکیب تاج‌الملوک و مظفرالدین میرزا (مظفرالدین شاه بعدی) سه فرزند به وجود آمد که اولی موسوم به خاقان در طفویلت فوت کرد، دومی محمدعلی میرزا (محمدعلی شاه بعدی) بود و سومی دختر بود و به عقد عبدالحسین میرزا فرمانفرما درآمد - که محصول این ترکیب آخری، یعنی ترکیب شاهزاده و آشیززاده، تعدادی از شاخص‌ترین پسران فرمانفرما موسوم به نصرت‌الدوله، سالار لشکر، محمد ولی میرزا و محمدحسین میرزا بودند که سالیان متتمدی در صحنه سیاست و اقتصاد ایران، حضور فعال داشتند.

تاج‌الملوک را مظفرالدین میرزا قبل از آنکه به پادشاهی رسد به علت حرفهایی که مردم پشت سرش می‌زدند به حکم ناصر الدین‌شاه طلاق

داد و او بعداً زن معتمدالسلطنه، و نامادری و ثوق الدوله و قوام السلطنه  
(نخست وزیران اسبق) شد.

و اما عزت الدوله، زن امیر کبیر پس از قتل شوهرش از دستی به دست  
دیگر گشت و به چندتن از اعیان زادگان شوهر کرد: به میرزا کاظم خان  
نظام الملک پسر میرزا آقا خان نوری، به شیرخان اعتضاد الدوله و به یحیی خان  
مشیر الدوله... عزت الدوله در او اخر عمر همیشه می گفت: یک موی گندیده  
آن بچه آشپز، می ارزید به تمام هیکل این بچه اعیانها.

## ۸

صدر اعظم نوری سالها مشق صدارت کرده بود، در سش را بلند بود،  
و خوب می دانست برای آنکه یک شاه جوان از کار ملک و ملت غافل  
بماند به چه چیز نیاز دارد:

... روزی که شاه باید برای سان قشون به میدان مشق برود، در  
عریضه ای میرزا آقا خان به شاه می تویسد: هوا سرد است، ممکن  
است به وجود مبارک صدمه ای بر سر، دو تا خانم بردارید، ببرید  
ارغونیه، عیش کنید... آنجا پشت کوه قاف است، سه شب  
متوالی عیش بفرمائید<sup>۱</sup>

ناصر الدین شاه که ماده اش مستعد فساد بود و از این لحاظ به جد  
امجدش فتح علیشا رفته بود، نصایح مشفقاته صدر اعظم را به سمع قبول  
می شنید و صدر اعظم نیز دور از چشم شاه، پسته ای کلیدی و مشاغل  
نان و آب دار را یکی پس از دیگری بین اعوان و انصار خود تقسیم  
می کرد:

۱ - انبوخته ۱۶۲/۱۰۸ کتابخانه کاخ گلستان

## ظهور دیوان‌الاران

۸۵

... چون در رعایت خویش و تبار بی‌اخنیار بود اولاد و برادر زادگان و منسوبان، بل همسایگان ایشان، بلکه اهالی نور و کجور را حتی المقدور حاکم بلاد گرداند، و مالک الرقاب عباد. هر جا احتمی بود از شراب هوش ربانی دولت مست آمد و هر کجا ابله‌ی بود، با عیش و نعمت همدست گردید ۱ ... در مدتی کوتاه نوریها که همشهری صدر اعظم بودند به چنان قدرت و سلطنتی دست یافتند که بی‌سابقه بود. چنان شبکه‌ای از فساد و قوم‌خویش بازی در سراسر کشور ایجاد کردند که هیچ شغل مهم و پرمداخلی نماند که به یک نفر نوری سپرده نشده باشد. خاندان صدر اعظم به ثروتی غیر قابل تخمین دست یافت و قسمتهای کاملی از شهر (تهران) توسط نوریها خریداری شد ۲ مشغولیات شاه جوان و حمایت‌همه‌جانبه ملکه مادر از صدر اعظم نوری، باعث ثبات ظاهری وضع دولت نوریها شده و چنین به نظر می‌رسید که دولت نوریها، دولت ابد مدت باشد. اما یک مسئله خانوادگی - مملکتی، مسئله انتخاب ولایت‌عهد، ناگهان محیط دربار را متشنج ساخت و «دولت ابد مدت» مواجه با بحران شد. پیش از آن، دو تن از فرزندان ناصرالدین‌شاه که به ولایت‌عهدی انتخاب شده بودند بطرزی مشکوک در خردسالی مرده بودند: . . . می‌گفتند مهد علیا مادر شاه از شدت علاقه به فرزندخویش (ناصرالدین‌شاه) نمی‌توانست جانشین آینده او را بییند و هنگامی که ولی‌عهد بیمار می‌شد به دستور محرمانه او، طبیب زهر در داروی کودک بی‌گناه می‌کرد و او را مسموم می‌ساخت ۳

۱ - میرزا جعفرخان خورموجی: حقایق الاخبار ناصری

۲ - دکتر یاکوب ادوارد پولاك: سفرنامه پولاك

۳ - دوستعلی خان معیرالممالک: رجال عصر ناصری

بحران از روزی شروع شد که ناصرالدینشاہ قصد خود را مبنی بر انتخاب و لیعهد جدید علنی ساخت و کاشف به عمل آمد که شاه قصد دارد پسر سوگلی حرم خود، فروغ‌السلطنه را به ولایته‌عهدی انتخاب کند. خانم فروغ‌السلطنه نیز به نوبه‌خود از زنان نادره روزگار بود، منتها از لحاظ جاذبه جنسی. در نگاه او می‌گویند راز ورمزی وجود داشت که کمتر مردی در برابر آن تاب مقاومت می‌آورد – آنهم مردی مثل ناصرالدینشاہ که مثل فتحعلی‌شاه بود!

نام اصلی فروغ‌السلطنه «جیران» بود. جیران دختر یک با غبان تجربی موسوم به «ممدل» بود که اول بار جزء عمله طرب مهد علیا پایش بشه کاخ سلطنتی باز شد و در شبی از شباهی رویائی کاخ ملکه مادر، شاه جوان دختر با غبان را در حال رقص دید، نگاهش با نگاه او تلاقی پیدا کرد، و کار «قبله عالم» ساخته شد.

معلوم نیست این دختر رقاشه تجربی چه چیز خارق العاده به شاه ارائه داده بود که به زودی سایر زنان شاه را تحت الشاعع قرار داد و تحت نام فروغ‌السلطنه، سوگلی حرم او شد.

وقتی مسئله انتخاب و لیعهد مطرح شد، دو زن مقتدر دربار ناصرالدینشاہ – فروغ‌السلطنه و مخدوم سابق او مهد علیا – رودر روی هم قرار گرفتند.

فروغ‌السلطنه، می‌خواست پسر خردسالش امیر محمد قاسم میرزا ملقب به امیر نظام، و لیعهد بشود – و گرچه پسر فروغ‌السلطنه نیز نوه مهد علیا محسوب می‌شد، ولی آن زن متکبر چون «جیران» را بسی اصل و نسب می‌دانست به ولایته‌عهدی پسر او رضایت‌نمی‌داد و ولایته‌عهدی را حق مسلم مظفر الدین میرزا می‌دانست که از نظر سن و سال نسبت به محمد قاسم میرزا ارشد بود و علاوه بر آن مادرش از قوم فجر

بود، و از قبیله قوانلو.

در اختلاف بین مهد علیا و فروغ السلطنه، رجال و درباریان به دو دسته تقسیم شدند و در این میان میرزا آقاخان ابتدا جانب مهد علیا را گرفت اما روزی ناصر الدین شاه به او گفته بود: «مادر امیر نظام از رفتار شما راضی نیست» و از آنروز به بعد حسن ششم میرزا آقاخان به او خبر داد که باد به پرچم فروغ السلطنه می‌زد، پس تمام خوبیهای را که مهد علیا آشکار و نهان در حق او را داشته بود یکسره فراموش کرد و از دامان مهد علیا به دامان فروغ السلطنه، فرو غلتید.

دکتر یاکوب ادوارد پولاک که در آن موقع طبیب دربار بود در کتاب

خود «سفر نامه» شهادت داده است:

... در سال ۱۸۵۶ (میلادی) دومین ولیعهد به بیماری و بادر گذشت. شاه تصمیم گرفت با عقب زدن مظفر الدین میرزا، قاسم خان پسر جیران را به ولایته‌هدی انتخاب کند اما برای حفظ صورت ظاهر ازمن خواسته شد که سندی با این مضمون به دست بدhem که مظفر الدین میرزا از نظر دماغی و جسمی ضعیف است و در نتیجه شایستگی رسیدن به سلطنت را ندارد. طبیعی است که من این پیشنهاد را که از طرف صدراعظم (یعنی میرزا آقاخان نمک‌نشناس) به من رسیده بود باشد و حدت رد کردم.

با وجود براین، میرزا آقاخان به عنوان صدراعظم ایران رسم‌آعلام داشت که حضرت مستطاب محمد علی خان (مدل سابق) پدر علیا حضرت فروغ السلطنه (جیران سابق) نسبت، به هلاک سوخت مغول می‌رسانند و بنابراین ولایته‌هدی ایران، حق مسلم والاحضرت امیر محمد قاسم میرزا امیر نظام است.

در این موقع به ا Gowai فروغ السلطنه و به حکم ناصر الدین شاه،

مهدعلیا از دخالت در کارها منع شده بود و میرزا آقا خان برای آنکه کمافی سابق پایگاهی محکم در دربار داشته باشد پسر ارشد خود میرزا کاظم خان نظام الملک را به پیشکاری امیر نظام و لیعهد منصوب داشت و به او سفارش اکید کرد که یکدم از حائل والاحضرت، غفلت نکند و چهار چشمی مواظب ش باشد ولی نظام الملک که جوانی بی بندوبار و سربه هوا بود برخلاف توصیه پدرش، از مراتب غفلت چیزی فروگذار نکرد و شد، آنچه که نباید بشود: ولیعهد جدید، ناغافل بیمار شد و بیماری او نیز مانند دومورد قبلی، مشکوک به نظر می رسد.

مخالفان میرزا آقا خان که مقامات آباء و اجدادی آنها را در دولت و دربار، جماعت نوری متصرف شده بودند، فرصت را مغتنم شمرده به فروغ السلطنه تلقین کردن که چون صدراعظم نوری از ابتدا به این کار مایل نبوده و هنوز از طریق عروسش خانم عزتالدوله با مهدعلیا سروسری دارد پسر خود نظام الملک، پیشکار ولیعهد را واداشته است تا «چشم و چراغ ملت ایران» را مسموم سازد – و چنین شد که پای بمب جاذبه جنسی دربار ناصر الدین شاه به بازیهای سیاسی کشیده شد:

... وضع صدراعظم در این روزها بسیار متزلزل است و بر اثر توطئه ای که مادر ولیعهد (جیران) در رأس آن قرار دارد نزدیک بود میرزا آقا خان در همین هفته از مقام خود ساقط شود بیماری شاهزاده جوان طبیعتاً نگرانی و هراسی در قلب مادر ایجاد کرده بود و همچنین موجب بدگمانی و یا لااقل سبب بهانه ای شده بود که شاه هم نگران شود بطور یکه شاه دستور داد نظام الملک (پسر صدراعظم) دیگر به بالین ولیعهد نرسود. ۱

۱ - بارون دوپیشون، وزیر مختار فرانسه در تهران

ولیعهد خردسال هرگز از بستر بیماری سر برنداشت و چندی بعد در گذشت و چون فرزند ذکور دیگر از فروع السلطنه باقی نمانده بود بالاخره مظفر الدین میرزا - فرد مورد نظر مهدعلیا - به عنوان ولیعهد انتخاب شد و برای آنکه ولیعهد جدید از دسترس دربار تهران دوربماند بلافضله در معیت عزیزخان سردار کل به تبریز اعزام شد و مسئله جنجال برانگیز انتخاب ولایته عهد خاتمه یافت اما کینه زنانه سوگلی وقت حرم شاه، نسبت به صدراعظم وقت با مرگ دلخراش جگر گوشهاش پایان نیافته بود و سرانجام سیل بنیان کن خشم جیران خانم، طومار حکومت قوم نوری را درهم نوردید.

به این ترتیب در مبارزه‌ای که بین صدراعظم و زن سوگلی شاه در گیر شده بود، سرانجام عامل «سکس» پیروز شد و صدراعظم نوری خوشبختانه برای همیشه از صحنه سیاست کنار رفت ولی نوریها و خواجه نوریها متأسفانه در صحنه باقی ماندند.

میرزا آقا خان نوری، علاوه بر میرزا کاظم خان نظام الملک سابق الذکر چند پسر دیگر داشت که هیچ‌کدام، مالی نبودند: میرزاداد او دخان پسر دوم میرزا آقا خان (که محله داویده تهران به نام اوست) با دختر حسنخان سردار ایروانی ازدواج کرد و میرزا محمد خان موقر الدوله کوچکترین فرزند میرزا آقا خان، دختر محمد ابراهیم خان نظام الدوله را به زنی گرفت که چون نظام الدوله بسیار متمول بود و همین یک دختر را داشت تمام ثروت او به موقر الدوله رسید و پس از مرگ موقر الدوله به پسرانش نظام السلطان خواجه نوری و رضا خان مؤید همایون انتقال یافت و این دو برادر عیاش آن ثروت هنگفت را بزودی به باد دادند و ثروت نظام الدوله بیش از دو پشت دوام نیاورد - و من سال گذشته در واشنگتن به گوش خود از

## ۱۰۰۰ فامیل

۹۰

مخبر صادقی شنیدم که یکی از اعقاب موقدالدوله، یک امیر سابق ارتش، از سطیل زباله تغذیه می‌کند – در صورتی که هم اوپیش ازانقلاب، سالی یکبار برای شکار مرغابی به واشینگتن می‌رفت.

۱ - اصولاً خانواده میرزا آفخان نوری یک خانواده نفرین شده است – مادر امیر کبیر نفرینشان کرده بود – اولاد صدراعظم نوری اکثرًا عاقبت به خیر نشدند، یاسر سالم به گور نبردند.

تا آنجا که بنده اطلاع دارم مؤید همایون فوق الذکر که در زیرچنان گلند و گلند مدنون است در شکار گاه لشگرک به تیر غیب دچار شد، رضا خواجه نوری نوه صدرالسلطنه که از بالکن خانه اش در میدان بهارستان تظاهرات دانشجویی را تماشا می‌کرد هدف تیر هوائی قرار گرفت، پدرش «آقادسری» که در مغازه مشروب فروشی خیابان علاءالدوله (فردوسی) عرق می‌نوشیدستفاده کرد سرش خراب شد، نظام خواجه نوری نوه نظامالدوله که فرمادار قزوین بود درتصادف رانندگی جاده تهران – قزوین بدقتل رسید، یکی از خواجه نوریها که یک افسر وظیفه و نوه نظامالملک بود بر سر یک مسئله ناموسی برادر خود وزن خود و خودش را به ضرب گلو له کشت، عبدالله خواجه نوری از خانواده حاجی صدرالسلطنه در او ان جوانی خود کشی کرد و پدرش حاجی میرزا زکی خان که تنها همین یک اولاد را داشت آخر عمری دیوانه شد و حرکات ناموزون می‌کرد و خانه مسکونی او در دروازه شمیران به نام «چله و زیه» معروف بود، فروع خواجه نوری نوه نظامالدوله که ندیمه مخصوص اشرف بهاوی بود در حمله مسلحانه به اتو مبیل اشرف در جنوب فرانسه به هلاکت رسید، سه تن از خواجه نوریها یعنی محسن خواجه نوری سناتور تهران و سپهبد خواجه نوری رئیس اداره سوم و سر لشگر خواجه نوری رئیس دادگاه تجدیدنظر ارتش در رژیم سابق در جریان انقلاب ۲۲ بهمن به حکم دادگاه انقلاب تیرباران شدند – و بعد از انقلاب نیز منیراعظم معتمدی دختر نظامالدوله خواجه نوری که از مراسم تدفین شوهرش علی معتمدی در مشهد بازمی گشت به اتفاق تعدادی از خواجه نوریها در یک سازمانه هوائی نزدیک تهران به هلاکت رسید، و تجییب اینکه هوایی حامل خانواده خواجه نوری درست به کوه «ورجین» اصابت کرد که به باغ گلند و گلند (مالک خانوادگی خواجه نوریها) اشرف کامل دارد و چندین نسل، ناظر اعمال این خانواده نفرین شده بوده است.

## ظهور دیوان انسالاران

۹۱

متشخص ترین پسران میرزا آقاخان، حاجی حسینقلی خان صدرالسلطنه معروف به حاجی واشینگتن بود که سفیر ایران در آمریکا شد . بزرگترین خاصیت حاجی صدرالسلطنه قریحه شاعری، و محکم ترین شعر او این بود:

«آن میرزا رضای قد کمانچه»

«زد شاه شهید را طپانچه»

یکی دیگر از پسران میرزا آقاخان، میرزا عبدالوهاب خان نظام-الملک ثانی بود که گرچه هنری جز فرزندی صدراعظم نوری نداشت ولی همواره مرغدش به هوای صدارت پرمی کشید ، و وقتی در جائی گفته بود: «صدارت سه بار تادرخانه من آمد، اما تو نیامد!» غافل از آنکه وضع نسبت به سابق فرق کرده بود. رفته رفته ایران مرکز توجه ممالک اروپائی شده و روابط سیاسی و اقتصادی با فرنگستان هر روز بیشتر از روز پیش توسعه پیدا می کرد – عصر متربنیخ و بیسمارک، صدراعظم های آهنین، فرارسیده بود.





چهره یاکدیوانسالار: میرزا تقی خان امیر کبیر

«در میان تیرگیهای شب دیجور هم»

«اختری بیداشود گاهی که تا بد نور هم»

# فصل چهارم:

# حضور دولتمردان

چه کسی بر مملکت فرمان را ای می کنند: شاه  
 چه کسی بر شاه فرمان می زاند: صدر اعظم  
 چه کسی بر صدر اعظم فرمان می دهد: شیطان!  
 (اشتفان تسوایک)

## ۱

تدریجیاً پایی فرنگیها به ایران باز شده بود ، و متقابلاً پایی ایرانیها به فرنگ . در همین اوان محصلینی که جهت کسب معلومات جدیده به فرنگستان اعزام شده بودند یکی پس از دیگری به قصد اشغال پستهای دولتی به ایران باز می گشتند .

اولین دسته محصلین اعزامی به فرنگ ، به ابتکار میرزا عیسی قائم مقام ، وزیر عباس میرزا نایب السلطنه و به سلیقه او در تبریز انتخاب شده بود. اصل فکر خوب بود ، خرابش کردند ، و اول کسی که خرابش کرد ، خود میرزا عیسی قائم مقام ، باعث و بانی این کار بود که چند تن از بچه های فامیل ، از جمله برادرزاده اش میرزا جعفر خان

(مشیر الدواه بعدی) را جزء اولین دسته محصلین اعزامی جا زده بود. اصل فکر این بود که چون دنیا، رو به ترقی است و مملکت احتیاج به نیروی انسانی متخصص دارد، تعدادی افراد کاردان و صنعتگر از قشر زحمتکش جامعه، به فرنگستان اعزام شوند تا مهارت‌های لازم را کسب کنند ولی این فکر خوب، در عمل چند نتیجه بود داد، یکی اینکه در دسته‌های اعزامی، نور چشمی‌های هزار فامیل جای افراد متخصص و کاردان را غصب کردند – و دیگر اینکه نور چشمی‌ها در فرنگ یا به کلی درس نخواندند، یا رشته تحصیلی خود را به دلخواه تغییر دادند و یا فلان آقا که فرضًا در فرنگستان دامپزشک شده بود وقتی به تهران بازمی‌گشت و می‌دید که مثلاً دائی جانش توی وزارت خارجه او لهنگش خیلی آب بر میدارد، میزی در همان وزارت توانه برای خود دست و پا می‌کرد تا جاده ترقیات بعدی او هموارتر باشد.

به عنوان مثال یکی از ایشان اسدالله خان آق اولی (جد اعلای آق اولی‌ها) در فرنگ در صنعت کاغذ سازی کار کرده و در این فن مهارت یافته بود اما وقتی به تهران باز گشت در اداره پستخانه مشغول کار شد. اسدالله خان همه شهمر گفت: اگر کاغذساز نشدم، شکر خدا که کاغذ باز شدم! جعفر خانهای از فرنگ بر گشته همه از یک قالب بیرون آمده بودند، همه خود را تافته جدا بافته می‌دانستند، همه می‌خواستند غوره نشده مویز بشوند، همه پای خود از حکومت و سفارت و وزارت پائین نمی‌گذاشتند – و همه، همه چیز و همه کس را زیر سؤال می‌کشیدند: . . . شتر مرغهای ایرانی که از پظرز بورغ و سایر بلاد خارجه بر گشته‌اند و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان منضرد شده، از علم دیپلمات و سایر علومی که به تحصیل و تعلم آن مأمور بودند، معلومات آنها به دو چیز حصر شده: استخفاف ملت

## حضور دولتمردان

۹۵

و تخطیه دولت، در بد و رود، پای ایشان بروی پابند نمی‌شود که از اروپا آمدند. این انگورهای نو آورده با نطفه‌های متأسفانه گاه از بخت خود تعجب می‌کنند که از ولایات منظمه به این زودی چرا به ممالک بی‌نظم رجعت کرده‌اند و گاه احوال پادشاه متوجه‌کرده تا چند از تمدید انتباب تربیت غفلت دارند. این تأسف و تعجب تا وقتی است که به خودشان از امورد ملکی، کاری سپرده نشده، همینکه مصدر کاری و مرجع شغای شدند، به اطمینان کامل که قبح عملشان تاچندی به برکت سیاحت قطعه اروپا پوشیده است، بالا دست همه برمنی خیزند.

در این موقع که تب تقليد از فرنگستان شیوع پیدا کرده بود ناصرالدین‌شاه برای آنکه از قافله تمدن عقب نماند به سبک فرنگیها یک شورای وزیران تشکیل داده مرکب از شش نفر از «اکابر وزرا» که همگی در کار خود اگر نگوئیم تخصص، لااقل تجربه داشتند و از دولتمردان بنام بودند.

اعضای اولین هیئت وزیران در ایران که به سبک فرنگستان و براساس تفکیک مسئولیتها تشکیل یافت، عبارت بودند از :

- ۱ - میرزا محمد صادق امین‌الدوله نوری وزیر داخله
  - ۲ - میرزا سعیدخان انصاری گرموده وزیر دول خارجه
  - ۳ - میرزا یوسف مستوفی‌الممالک آشتیانی وزیر مالية
  - ۴ - میرزا محمدخان سپهسالار قاجاردولو وزیر جنگ
  - ۵ - عباسقلی‌خان جوانشیر قره‌باگی وزیر عدله
  - ۶ - میرزا فضل‌الله نصرالملک علی‌آبادی وزیر وظائف و اوقاف
- اتفاقاً در این برده از زمان، شهرت صدراعظم‌های اروپا از قبیل

۱ - میرزا محمدخان سینکی مجدا‌الملک: رساله مجدیه

مترنیخ و بیسمارک، حتی از پادشاهان وقت بالا زده بود و ناصرالدینشاہ شاید به انگلیزه حس خودخواهی که در نهاد اولادخاقان مغفور به حدوفور وجود دارد تصمیم گرفته بود که خود، صدراعظم خود باشد. در اولین شورای وزیران که ناصرالدینشاہ تشکیل داد با آنکه مسئولیتها از پیش، تعیین و تفکیک و تقسیم شده بود ولی چون کابینه، رئیس نداشت که بین وزرا هم آهنگی ایجاد کند، جلسات هیئت وزیران بیشتر به گود زورخانه شباهت داشت و وزرای ششگانه اغلب برای هم شاخ و شانه می‌کشیدند. وجود اختلاف بین وزرای کابینه، روی سایر نوکران شاه را نیز زیاد کرده بود :

... خاصان خلوت که طرف انس و اعتماد شاه بودند در این هنگام که رئیس کل و صدراعظم مستقل در کار نبود، نفاذی در کار و تصریفاتی در امور یافته، خود را با شاه همزانو می‌دیدند، و با اکابر وزرا، هم ترازو می‌دانستند<sup>۱</sup>

ناصرالدینشاہ که وضع را چنین دید باز هم زیربار انتخاب صدر.

اعظام مستقل برای خود نرفت ولی میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که تحصیل کرده فرنگی بود به ریاست شورای وزیران انتخاب کرد.

میرزا جعفرخان برادرزاده میرزا عیسی و پسر عم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بود - که مشیری‌های آذربایجانی از اعیان او هستند. او جزء اولین دسته محصلین ایرانی از تبریز به فرنگ اعزام شد و ابتدا قرار براین بود که پس از آموختن زبان انگلیسی در لندن، در دستگاه نایاب‌السلطنه در تبریز مترجم حضور شود، ولی مگر ممکن بود کسی برادرزاده قائم مقام پدر و پسر عم قائم مقام پسر باشد، فرنگی رفته باشد، زبان خارجه بداند و با آنهمه مزایا به شغل ناقابل مترجمی، قناعت کند.

## ۱ - میرزا علی خان امین‌الدوله : خاطرات سیاسی

## حضور دولتمردان

۹۷

میرزا جعفرخان مگر مخش عیب داشت!  
وقتی جعفرخان از فرنگ برگشت، با آنکه در فرنگ فقط انگلیسی خوانده بود مهندس باشی نامیده شد و به خاطر همان چند کلمه انگلیسی که می‌دانست، پی درپی به مأموریتهای خارج اعزام شد و جزء کادر سیاسی درآمد و مشیرالدوله لقب گرفت، واژ دولتمردان طراز اول کشور شد.

البته صرف رفتن به فرنگستان و دانستن یک زبان خارجی و یا حتی داشتن تحصیلات عالیه، مدیریت نمی‌آورد. مدیریت باید توی خون آدم باشد – که مشیرالدوله فاقد آن بود و وجود او در رأس شورای وزیران نیز نتوانست مشکلی را حل کند. در جلسات هیئت وزیران «اکبروزرا» همچنان توی سر هم می‌زند و گاهو بیگانه نزد شاه از یکدیگر «چغلی» می‌کردند. در میان وزرای ششگانه، بیش از همه میرزا محمدصادق امین الدوله نوری که در تغییرات جدید، وزارت داخله سهم او شده و باد صدارت به دماغش دمیده بود نظم جلسات هیئت وزیران را مختل می‌ساخت، و حتی از اظهار این مطلب ابا نداشت که اگر مشیرالدوله برادرزاده میرزا عیسی فراهانی است، امین الدوله هم برادرزاده میرزا آقاخان نوری است و اگر مشیرالدوله به فرنگ رفته است، امین الدوله هم فرنگ را دیده است!

سرانجام ناصرالدینشاه برای آنکه دیگران حساب کار خود را بکنند میرزا صادق خان نوری را وجه المصالمه قرارداد و به پیشنهاد مشیرالدوله منصب ولقب و قلم و قلمدان میرزا صادق خان، در بست به ابوطالب فرخ خان اعطای شد.

ابوطالب فرخ خان، وزیر داخله و امین الدوله جدید، ابتدا مثل خود میرزا جعفرخان مشیرالدوله، در دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه خدمت می‌کرد – منتهی به شکلی دیگر – فرخ خان در دستگاه نایب السلطنه

غلام بچه بود و بعد از آنکه ریشش درآمد عباس میرزا او را به فتحعلیشاه پیشکش کرد.

در باره فرخ خان، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی قطعه‌ای دارد که در مجموعه منشآت قائم مقام نیست—ونمی‌دانم خان ملک ساسانی، آنرا از کجا آورده است ولی قلم، قلم قائم مقام است:

... معقول کاری، روزگاری داشتیم. هر وقت که از خدمات دولتی

خسته می‌شدیم، در سالاریه سرگرم بازی شترنج بودیم و چون از حرکات فیل و فرزین و رخ ملال حاصل شدی، به غنج و دلال «فرخ» واصل شدمی. چه فرخ: لبی رنگین تر از لاله، دلی سنگین تر از مرمر، بهشت زعیم، یدو پیضای کلیم، کلاله مو، لاله رو، ابر و کمند، بالابند، تذرو خرام، شیرین کلام، گل بدن، جادو سخن، نازک میان، سهام مژگان، قندین لب، ماه غیب...

<sup>۱</sup>

در موجبات ترقی فرخ خان امین‌الدوله علاوه بر صباحت منظر، یک اتفاق ساده نیز نقش تعیین کننده داشت. گویند که وقتی فرخ در بارگاه فتحعلیشاه، غلام بچه بود—روزی از روزها که قلیان چاق کرده برای شاه می‌برد، پایش به قالی کف اتاق گیر می‌کند و آتشهای سرقلیان به روی فرش گرانها می‌ریزد و فرخ بی آنکه دست پاچه بشود، فوراً سرقلیان را از کوزه جدا می‌کند و آب قلیان را روی آتشها می‌ریزد، فتحعلیشاه که شاهد عینی این منظره بود از چالاکی فرخ خوشش می‌آید و او را از صفت پیشخدمتها جدا می‌سازد و رئیس خلوت خود می‌کند:

... ابوطالب در دستگاه پوسیده کپک اوغلی‌ها روز بروز ارجمند تر شد، فرخ خان شد، امین‌الملک شد، امین‌الدوله شد، سفیر شد و پیمان ننگین پاریس را با انگلیسیها بست — یعنی که هرات و افغانستان را به انگلیسیان بخشید.<sup>۲</sup>

۱ - خان ملک ساسانی: دست پنهان انگلیس در ایران

۲ - کثیرائی: فراماسونری در ایران

## حضور دولتمردان

۹۹

باید اضافه کرد که فرخ خان در این خلال یک زن کاشی گرفت، بچه دار شد، عروس و داماد پیدا کرد و خانواده اشرافی غفاری کاشانی را بنیاد گذاشت - بنابراین می‌توان گفت که اگر آنروز آن اتفاق ساده، در حضور فتحعلیشاه رخنداده و فرخ خان آن ترفند را بکار نبسته بود، امروز گلزار هزار فامیل از هزار دستان خانواده غفاری، بی‌نصیب می‌ماند!

این امین‌الدوله جدید نیز اتفاقاً مانند آن امین‌الدوله قبلی، عاشق سینه چاک صدارت بود و میرزا آقا خان نوری موقعی که صدراعظم بود به این نیت که یکی از مدعيان صدارت را از مرکز قدرت دورسازد فرخ خان را برای عقد معاهده بالانگلیسیهایا به پاریس فرستاده بود او برای آنکه حمایت انگلیسیهایا در اجرای نقشه صدارت خویش جلب کند در این معاهده آنقدر به آنها «آوانس» داد که حتی میرزا آقا خان نوری صدایش در آمد و طی نامه‌ای به شاه نوشته بود:

«فرخ خان با انگلیس دوست شده، روس از دست رفته!»

با این سوابق مشعشع که فرخ خان امین‌الدوله داشت، بدیهی است که ورود او در جمع شورای وزیران، نه تنها کاری از پیش نبرد بلکه وضع را از آنچه که قبلاً بود و خیم تر ساخت و چون به تجربه ثابت شده بود که میرزا جعفر خان مشیر‌الدوله، عرضه اداره جلسات شورای وزیران را ندارد، ناصر الدین شاه به خیال خود یک آدم با جربزه، یعنی میرزا محمد خان سپهسالار قاجار دلو را بجای او انتخاب کرد، و در ضمن به میرزا یوسف مستوفی‌الممالک گفته بود توهم هستی - اعلم بحضرت یک دختر را به دو جا شوهر داده بود!

میرزا محمد خان سپهسالار نمونه مجسم خانهای قاجار بخصوص از نوع دلو بود: مغورو، خودخواه، خسیس و در عین حال اکول ... و بالاخره فامیل نواز، اما از کیسه دولت:

**۱۰۰۰ فامیل****۱۰۰**

... با نهایت خست ظاهری که لازمه طائفه دولوی قاجار است، در باطن به فقرا و مساکین علی الخصوص به شاهزادگان و امراء معزول بی‌چیز رعایت می‌نمود ... طمع زیادی در اخذمال داشت لیکن به اندازه‌ای که طرف مقابل، ممنون دردادن آن بود. به مأکولات از هر قبیل نهایت میل را داشت و بیشتر اوقات بواسطه کثیرت اکل، مجبور به تنقیه بود و همیشه عبدالله‌خان، محترم در اتاق مخصوص که نزدیک به مجلس صدارت بود، اسباب تنقیه حاضر داشت.<sup>۱</sup>

رئيس جدید شورای وزیران، پسر امیرخان سردار از طائفه دولو و پسر خاله عباس میرزا نایب السلطنه بود و علاوه بر آن، دو پرسش اعتضاد‌المالک و اعتضاد‌الدوله داماد شاه بودند ولی انتساب با شاه و شاهزادگان و خاندان سلطنتی اگر روزگاری نقش تعیین کننده‌می‌داشت، در این روزگار که کاربه دولتمردان تعلق گرفته بود، تنها شرط ریاست و صدارت محسوب نمی‌شد، این بود که ریاست سپهسالار نیز باعث اعاده نظم در شورای وزیران نشد. این بار نوبت مستوفی‌الممالک بود که بارئیس شورا کج تابی کند:

... میرزا یوسف مستوفی‌الممالک، قبل از میرزا محمدخان سپهسالار تقریباً شخص اول مملکت بود و غلیون او جلو تر به مجامی آمد. بعد از انتصاب میرزا محمد به صدارت، اتفاقاً روزی هردو در یک مجلس بودند و همین‌که پیشخدمت، غلیون «جناب آقا» را که بعد از غلیون سپهسالار وارد کرده بود جلوی او ہرد، غلیون را بعنوان این‌که تفنن را ترک نموده است رد کرد و تازنده بود جز در اندرون خانه خود غلیون نمی‌کشید، تا خلاف عمل آن یک روزاز او مشاهده نشود.<sup>۲</sup>

**سرانجام ناصر الدین‌شاه به این نتیجه رسید که یک آدم‌هر قدر جربزه**

**۱ - محمدحسن خان اعتضاد‌السلطنه: صدرالتواریخ**

**۲ - عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من**

## حضور دولتمردان

۱۰۹

داشته باشد بدون در دست داشتن فرمان صدارت «اتوریته» صدارت نخواهد داشت. حتی آدم‌بزن بهادری مثل محمدخان سپهسالار قاجاردولو که می‌گفتند دعوای کوچکش، قتل است!

۳

مهمنترین سوغاتی که تحصیلکردهای خارج، با خود از فرنگ آوردند، فرهنگ و تمدن اروپائی بود – البته فرهنگ و تمدن رایج در محله‌های پیکال و پیکادلی و سنپولی.

جوانهای از فرنگ برگشته که یک‌چند هوای مدیترانه‌ای شهرهای اروپائی را استنشاق کرده بودند در «اداره جات» زیربار مافوق مربوطه نمی‌رفتند، خود را «منورالفکر» می‌دانستند و پیر مردها را «فسیل» می‌خواندند.

در این موقع ناصرالدین‌شاه برای آنکه دهان «فرنگی ماها» را بینند و صدراعظمی مد روز داشته باشد، از میان دولتمردان پیرو جوان، حاجی میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی را به صدارت انتخاب کرد که نه زیاد پیر بود و نه زیاد جوان – که قسمت عمده عمر دیوانی خود را در بلاد فرنگ گذرانیده بود – که بواسطه تصدی مقامات مختلف در «کوردیلماتیک» یک دولتمرد ورزیده بود – که زبان فرانسه را مثل بلبل حرف می‌زد(!) که شیوه فرهنگ و تمدن مغرب زمین بود – که «حاجی» به فرنگستان رفته، و «مسیو» برگشته بود.

حاجی میرزا حسین خان، پسر حاجی میرزا نبی خان امیر دیوان و نوه عابدین خان دلاک بود. جد او یک‌زمانی در حمام سرخانه علینقی میرزا رکن‌الدوله حاکم قزوین دلاکی می‌کرد، و فی الواقع در همان سرینه

حمام سرخانه شاهزاده رکن‌الدوله، به شکلی که برما مجهول است پایه های ترقی حاج‌میرزا نبی‌خان امیر دیوان قزوینی و اولاد او گذاشته شد. و رفته رفته کار اولاد عابدین دلاک به قدری بالاگرفت که ماه نوش خانم افتخار‌السلطنه و خواهرش ماه تابان خانم قمر‌السلطنه دختران فتحعلی‌شاه را میرزا نبی‌خان و پسرش میرزا حسین خان به زنی گرفتند و دم خود را به دم خانواده سلطنتی قاجار، گره زدند.

به احتمال قوی، نوه عابدین دلاک قزوینی، به‌قصد سرکیسه کردن مردم و مملکت آمده بود ولی همه جا ظاهر می‌کرد که درد وطن، دارد او رامی کشد و بخشناهه، پشت‌بخشناهه خطاب به کارکنان دولت و حکام ولایات می‌نوشت و جمیع آنها را از رشو و خواری و قوم و خویش- بازی بر حذر داشته و به عزل و تنبیه تهدیدشان می‌کرد—مردم ظاهربین باور کرده بودند که امیر کبیری دیگر، ظهور کرده است:

... از ۱۲۶۸ که امیر نظام (امیر کبیر) از کار خارج شده بود تا این تاریخ

بیست و یک سال گذشته و در این مدت از این قماش احکام هیچ به گوش مردم نخورده بود. یکی دو فقره عزل و تنبیه که برای نافرمانی پاره‌ای از حکام، حتی درباره شاهزادگان، مانند عزل حسام‌السلطنه از خراسان اتفاق افتاد خواهی نخواهی هم را بیدار کرد، پاها به اندازه گلایم دراز شد و کارها رو به اصلاح رفت<sup>۱</sup>.

در آن موقع مقتدرترین شاهزاده‌ها، مسعود‌میرزا ظل‌السلطان پسر ناصر‌الدین‌شاه بود که اصفهانیها در حق او می‌گفتند: «شہزادہ ظل‌السلطون فقط یک هو از شاه کو چکترس!» نوه عابدین دلاک برای آنکه از صدر و ذیل زهر چشم گرفته باشد، روزی در میدان مشق تهران؛ سردوشی ظل‌السلطان را کند و گفت: «استفاده از امتیازات نظامی از رهگذر کوشش

### و هنر است، ذه شرافت اصل و گهر»

ظاهر آنروز در میدان مشق تهران، میرزا حسین خان خیلی رعایت «حضرت والا» را کرده بود، چون میرزا حسین خان مدام که در رأس کار قرار داشت خیلی بذبان و فحاش بود و به همه بد و بیراه می گفت. میرزا حسین خان البته محسنه هم داشت. او آدمی مدیر و نقشه کش بود. پیش از امور مملکت با اصول ریش سفیدی و کدخدامنشی و من بمیرم و تو بمیری، حل و فصل می شد. کارها قاعده درست و حسابی نداشت و متصدیان امور در رابطه با یکدیگر حد و مرزی نمی شناختند. اول کسی که برای انتظام امور دولتی، نظامنامه نوشت و آنرا به امضاء شاه رسانید، میرزا حسین خان سپهسالار بود :

«سر کار اعلیٰ حضرت اقدس همایون شاهنشاهی، کل امور دولت رادر میان نه وزارت و یک صدارت تقسیم فرموده اند و اجرای جمیع امور پادشاهی و اداره کل امور دولت بر عهده این نهوزارت است. اداره این نه وزارت، محول به صدارت عظمی است... هر وزارت باید یک وزارت خانه مخصوص داشته باشد... بجهت ترتیب هر یک از این نه وزارت خانه، یک قاعده جداگانه وضع خواهد شد<sup>۱</sup>» می گویند روزی که سپهسالار این نظامنامه را به امضاء شاه رسانید به او گفته بود: «کدخدا حسین، کار پسرهایش را نباید بکند، کدخدا حسین، باید کار خودش را بکند، و پسرهایش کار خودشان را» و اضافه کرده بود: «با این نظامنامه کارها را چنان منظم می کنم که اگر یک چوب را بگذارید در رأس دولت، دستگاه ها مثل ساعت کار خودشان را بکنند.»

سپهسالار همانطور که وعده داده بود، نظمی تازه به امور دولتی

۱ - قسمتی از نظامنامه میرزا حسین خان سپهسالار

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۰۴

بخشید ولی وقتی مقرر شد که کد خدا حسین نوعی، کار خودش را بکند و پسرهایش کار خودشان را، پیداست که تعداد کارگران و ننان خورهای دولت باز هم فزونی گرفت و با هجوم دولتمردان و تکنو کراتها، بخصوص نورچشمی‌های هزار فامیل که از فرنگ برگشته بودند، سازمان اداری مملکت، بیش از پیش عریض و طویل شد.

کسی چه میداند، شاید سپهسالار روزی که قبول مسئولیت کرد نیش خوب بود و قصد خدمت داشت ولی وزیر گیج کن‌ها و مأمور-خراب کن‌ها که همه وقت، در همه جا هستند او را گیج کردند و اخلاقش را فاسد ساختند – تا جائی که سپهسالار در نیمه راه صدارتش، به کلی تغییر مسیر داد و برنامه‌های اصلاحی او تب تن بود که زود به عرق نشست:

... سپهسالار اعظم تغییر مسلک داده، بقدر انکار واستعجاب که او ایل از رشوه خوردن و امتیاز و مقام نظامی و غیر نظامی را نابجا فروختن و شرف خدمت را پست و ضایع کردن به هزار سوز دل اظهار می‌کرد، خود در این مراحل از سابقین گوی سبقت جست و مبلغ پیشکشی را از آنچه معمول قدیم مملکت بود، چندین مقابله بالا بردا!

یکی از وزیر گیج کن‌ها یک آدم امّی و عامی موسوم به حاجی میرزا عباسقلی بود که شغل و منصب رسمی و دولتی نداشت ولی در دستگاه سپهسالار، همه کاره و کارچاق کن بود و از راه دلالی آنقدر پول و پله پیدا کرده بود که به یک کرور تومنان می‌گفت تتمه حساب!

در آن موقع با چه حاج میرزا عباسقلی در کوچه پامنار، پس از توافق شاهزاده‌های درجه اول و وزرا و حکام کشور بود و خود حاجی در او آخر عمرش از اعیان شاهنشناس محسوب می‌شد و روزی که حاجی مرد، یکی

---

۱ - میرزا علی خان امین‌الدوله : خاطرات سیاسی

## حضور دولتمردان

۱۰۵

از پیش خدمتها که خبر مرگ او را به شاه داده بود برای آنکه پیش شاه، مزه انداخته باشد به او گفته بود: قربان، استدعا دارم منصب حاجی میرزا عباسقلی گری را به چاکر النفات فرمائیدا

سپهسالار قزوینی خیلی سفت و سخت طرفدار نسل جوان بود و هرجا که دستش می‌رسید جوانها را به کار می‌کشید. گویا در همین موقع بود که فرهاد میرزا معتمدالدوله به اخویزاده‌اش ناصرالدین‌شاه به‌شونخی گفته بود: آنوقتها که ما جوان بودیم آدم زیشدار می‌پسندیدند و حالا که ریش در آورده‌ایم آدم بی‌ریش می‌پسندند!

پس از روی‌کار آمدن جوانها آن عده از معمرین و ریش‌سفیدان که دستشان از کارها کوتاه شده بودنای ضدیت با سپهسالار را گذاشتند و پشت سر صدراعظم قزوینی چه چیزها که نمی‌گفتند. خود صدراعظم هم یك چیزیش می‌شد چون بقول معروف تابناشد چیز کی، مردم نگویند چیزها :

... وزیر اعظم را با یکتن از خواجه‌سرایان حرم همایون، الفتی پیدا نمود که طلعتش ماه را تاب می‌داد و طریق‌اش سیل را آب، عارضی به طراوت گل، ذقني به صفائی سبیم، اطفی به غایت و ماحی به نهایت. اندامی ظریف و اطرافی فراهم... بیچاره (صدراعظم) گرفتار و مفتون بود و راز از پرده بیرون افتاده، کار از نظر بازی به دست درازی کشید.<sup>۱</sup>

این‌ماه طلعت مذکور که امین‌الدوله تو صیغش را کرده است شاهزاده وجیه‌الله میرزا نام داشت که البته چون شاهزاده بود خشت اول ترقیات او از روزی گذاشته شد که روی خشت افتاد ولی در عصر و زمانه‌ای که کار شاهزاده‌ها رونق سابق را نداشت، این سپهسالار قزوینی بود که

۱ - همان منبع

دست او را گرفت و بالا کشید و سالها بعد وجیه‌الله میرزا آنقدر سطع  
بالا شد که لقب سپهسالار اعظم به او دادند.

در اولین سفری که ناصرالدین‌شاه به تشویق سپهسالار قزوینی و  
در معیت او به فرنگ رفت بود، گویا وجیه‌الله میرزا نیز از ملتزمین رکاب  
بوده است:

... ناصرالدین‌شاه در سفر اول فرنگستان علاوه بر این‌الدوله چند.  
نفر دیگر از زنان حرم‌سرای خود را نیز همراه برداشت حاج طرخان  
که رسیدند، میرزا حسین‌خان به شاه گفت که خوب است فقط یک  
نفر از زنان را بعنوان ملکه همراه خود ببرید و دیگر زنان را  
مرخص کنید که به ایران برگردند. با اینکه در این بابت حق با  
میرزا حسین‌خان بود ناصرالدین‌شاه از گفخار وی زیاد خوش‌نمایند  
و تعرضاً به وی گفت اگر این کار صورت بگیرد پس هیچ‌کس نباید  
هیچ جور زنی همراه خود بیاورد.

موقعی که میرزا حسین‌خان شانه به شانه شاه در بلاد فرنگ به سیر  
آفاق و انفس مشغول بود، مخالفان صدر اعظم در تهران به رهبری فرهاد-  
میرزا معتمد‌الدوله مقدمات سقوط او را فراهم آوردند و همانند که پای  
پادشاه از فرنگ برگشته، در بندر انزلی خاک ایران را بوسه زد، فی الواقع  
این بوسه برای سپهسالار قزوینی، بوسه مرگ بود.

مستقبلین در همان کنار دریا به عرض مبارک رسانیدند که رجال و  
شاہزادگان عظام در سر طویل شاهی در تهران بست نشسته‌اند و مصر آ  
عزل صدر اعظم را از پیشگاه‌های اپونی مستدعی هستند - و روی همان شنهای  
نمور دریایی مازندران بود که صدر اعظم مقتدر ایران‌زیر پایش خالی شد.  
به دستور ناصرالدین‌شاه، میرزا حسین‌خان پس از عزل از صدارت

## ۱ - مهدیقلی خان مخبر‌السلطنه هدایت: خاطرات و خطرات

## حضور دولتمردان

۱۰۷

برای آنکه از محیط تهران دور باشد و جوانها را تحریک نکند ابتدا والی گیلان و سپس والی خراسان شد و سرانجام در مشهد به طرزی مشکوک در گذشت و شایع شد که به او قهوه قجر نوشانیده‌اند – نوعی قهوه که هر کس می‌نوشید، نفس کشیدن یادش می‌رفت – یا به تعبیر فرهاد میرزا: آنقدر آلو بالو شب خورد که مرد!

پس از مرگ مشکوک سپهسالار قزوینی، حکومت وقت کوشید که مرگ او را طبیعی جلوه دهد و چه بسا که بر سر مزار او توسط قتل‌هاش چند قطره اشک تماسح ریخته شد و حتی در تهران خیابانی به نام او کردند ولی در خاطرات اعتماد السلطنه وزیر انطباعات ناصرالدین‌شاه، دم خروس به خوبی نمایان است:

... این شخص با جمیع صفات ذمیمه‌ای که داشت خیلی عاقل و دانا بود و از پولتیک و از اصول فرنگی مطلع بود. اگر پادشاه او را به واسطه ترقیات زیاد دیوانه نکرده بود بهترین خدمتکار دولت می‌شد اما در ظرف یک‌سال وزیر عدلیه – بعد وزیر جنگی – بعد صدر اعظم، آنهم به آن استقلال که فی الواقع تفویض سلطنت به او بود، به اینجهت دیوانه شده بود و مغزور. طوریکه امروز شاه می‌فرمودند نسبت بهمن (بهشاه) جسارت زیاد می‌کرد ... و اظهار تأسف ظاهری می‌کردند (از مرگ سپهسالار) در باطن چندان متالم نیودند زیرا که می‌فرمودند این مرد به حالتی رسیده بود که جز مرگ چاره‌ای برای او نبود.

به نظر می‌رسد که فوت ناگهانی میرزا حسین خان سپهسالار انگیزه سیاسی – اقتصادی داشت. چون اولاً سلطان صاحبقران همواره از «آنتریک»‌های نایب التولیه خیال مبارکش ناراحت بود و در ثانی

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۰۸

گویا آنروزها دربار او از کسر بودجه شدیداً رنج می‌برد . پس استعمال قهقهه سپهسالار از یکسو باعث تسکین خاطر مهر مظاهر ملوکانه ، و از سوی دیگر موجب تأمین کسری بودجه دربار شاهنشاهی می‌شد .

از سپهسالار املاک و اموال و نقدینه زیاد بهجا ماند که چون ورثه درجه اول نداشت بنا به رسم معمول ، تمام آنها به شخص شاه منتقل شد . میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی که در بدو امر ، حسن نیت و قصد خدمت داشت آنچنان در محیط فاسد اطراف خود مغروف و مستحیل شده بود که نخواست یسا نتوانست مصدر خدمتی برای مردم و مملکت باشد ، بهجز یک مورد: او بی عقبه از دنیا رفت !

## ۳

«سلطان صاحبقران» هم خدارا می‌خواست وهم خرمara می‌خواست صدر اعظمش آنقدر با کفایت باشد که همه کارها را قبضه کند تا او بتواند با خیال راحت ، در «اندرون» با مخدرات ، خوش باشد - و در عین حال می‌خواست صدر اعظمش به قدری ضعیف و چاکر منش باشد که اگر به او گفت برو بمیر ، برود بمیرد .<sup>۱</sup>

البته چون جمع ضدیت میسر نبود ، ناصرالدینشاه ناچار صدر اعظم نوع دوم را انتخاب کرد: میرزا یوسف مستوفی العمالک را - که درویش بود و بی خیال !

۱ - همان کار که سالها بعد علی اکبر داور در زمان رضاخان کرد: رضا شاه به وزیر دارائی خود گفته بود برو بمیر ، واوهم «حسب الامر مطاع ملوکانه» تریاک خورد و مردا

میرزا یوسف، پسر میرزا حسن و نوه میرزا محسن آشتیانی بود. همان کسی که در اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه، به اتفاق برادرش میرزا مطیعاً، دست خالی از قریه آشتیان مهاجرت کرده بود.

میرزا یوسف که دو نسل بعد از میرزا محسن بود، در تهران محترشم ترین رجل عصر خود محسوب می‌شد — به خصوص از روزی که با خانواده سلطنتی پیوند فامیلی بسته بود. ظل‌السلطان، پسر ناصرالدین‌شاه که از درجه تقریب «جناب آقا» نزد پدر تاجدارش آگاهی داشت، دختر او همدم‌السلطنه را برای پسر خود، جلال‌الدوله خواستگاری کرده و مستوفی‌الممالک قلعه نصرت آباد در مجاورت تهران را که از فیروز میرزا نصرت‌الدوله اول، به او منتقل شده بود به عنوان جهیزیه دخترش به جلال‌الدوله بخشید و آن قلعه به جلالیه معروف شد. که اینک در وسط تهران قرار گرفته و هر متر مربعش، به قیمت خون آدمیزاد است. توصیف این عروسی شاهانه در یادداشت‌های مسعود‌میرزا ظل‌السلطان (پدر داماد) آمده است:

... این سفر، عقد کنان و عروسی فرزند والامقام، جلال‌الدوله با دختر مستوفی‌الممالک واقع شد. نه در عروسی خودم وزه در عروسی برادران و خواهرانم چنین عروسی مفصل و با شکوهی نشده بود. دو هفته تمام در عمارت مسعودیه، چه در بیرونی و چه در اندرونی، جشن عروسی برپا بود و همچنین در خانه خود مستوفی‌الممالک جناب آقا، و خانه میرزا عیسی وزیر که این عروس در حجره تربیت عمه‌اش عیال‌میرزا عیسی، بزرگ شده بود.

میرزا یوسف مستوفی‌الممالک از آن کمال‌های روزگار بود.

معمول و وقتی پستی به او پیشنهاد می‌شد ناز می‌کرد، قهر می‌کرد، پیغام و پسquam می‌فرستاد و پست پیشنهادی را با دست پس می‌زد و با پیش

می کشید... و سرانجام با یکدنیا منت قبول زحمت می فرمود:

... جناب آقا قبول صدارت را نمی کرد . می گفت بدون لقب خدمت می کنم. چهار مرتبه امین‌السلطان رفت و آمد، آخر به حکم شاه قبول کرد. بعد از خلعت پوشان، خود شاه تشریف آوردند، خطابهای به لفظ مبارک قرائت فرمودند و قدغن اکید فرمودند جز صدراعظم خطاب دیگری به جناب آقا نشود. فرمودند که ما بعد از میرزا تقی‌خان و میرزا آقا خان، صدراعظم نداشتم. میرزا محمدخان و میرزا حسین خان، صدراعظم مصنوعی بودند.

صدراعظم جدید، خودش خوب بود اما اطرافیاش بد بودند. بینی و بین‌الله، کسی نشنیده بود که دستهای میرزا یوسف چسبندگی داشته باشد. درویش بود و چشم به مال دنیا نداشت. همینقدر که سور وسات شکارش فراهم می شد درویش به فیض می‌رسید و اگر دنیا را آب می‌برد، عین خیالش نبود .

ذردها و شارلاتانها، در این موقع که حساب و کتابی در کار نبود ، بی‌پروا دست به غارت بیت‌المال زده بودند. نه اینکه بگوییم پیش از مستوفی‌الممالک ذردي نمی‌شد و همه، عیسی بافته و میریم تافته بودند. نخیر، پیش از مستوفی‌الممالک هم ذردي بود ، اما نه آنقدر زیاد.

مستخدمین دولت در دوره مستوفی‌الممالک نرخ ذردي را بالا برده بودند ، و در ادارات دولتی هیچ کاری از پیش نمی‌رفت مگر آنکه قبل اخر کریم را نعل کردد باشند.

او ضایع به قدری آشفته و هر دمیل شده بود که ظال‌السلطان با آنکه با «جناب آقا» قرابت سببی داشت در یادداشت‌هایش نتوانسته است کتمان کنند که:

## ۱ - اعتماد‌السلطنه : خاطرات

## حضور دولتمردان

۱۱۱

... چنان رشته نظم و کار دولت و اندرون و حرمخانه و قشون و شهر و بلد، از هم گسیخته و بر هم ریخته که والله اکر شیرازه هزار افلاطون و از سطالیس را می کشیدند و با عدل انوشیروان و قهر نادرشاه و چنگیز خان مخلوط می کردند، اصلاح ممکن نبود. مالیات نمی رسید، لاعلاج از راههای بد، بنای پول پیدا کردن را گذاشتند: لقب فروشی و منصب فروشی. دیگر شخصی از اهل ایران باقی نماند از این سی کرور مخلوق که فلان اسلطنه و بهمان اسلطنه و فلان الملک نشد ... بیست هزار الملک داشتیم، پنجاه مؤیدا اسلطنه و شصت ظهیر الملک!

بامزه است که در آن آشفته بازار، حتی برای اطفال خردسال مکتب نرفته نیز لقب می گرفتند. چنانچه حسینقلی خان نظام اسلطنه مافی در خاطرات خود آورده است:

... وقتی که اجلال نظام نوشت که سردار مکرم (نظام اسلطنه بعدی) لقب سالار معظمی را برای میرزا محمد علی خواسته است، بواسطه شدت محبت و امیدی که به این پسر دارم راضی نشدم که حالا صاحب لقب شود... طفل، معلوم نیست که در چه عام و خط ترقی خواهد کرد. مثلا اگر در خط قلم یا صنایع دیگر بالآمد، به او بگویند سالار معظم، میل آنست که به میرزا محمد منگنه، سیف الملک و شجاع الملک و صمصادم اسلطنه لقب دادند

مخفى نماند که با این وجود، بالآخره میرزا محمد علی خان را رشوه گرفتند و سالار معظم لقب دادند. در این رابطه، چه خوب گفته است لرد کروزن سیاستمدار مشهور انگلیسی، در کتاب ایران و مسئله ایران:

... بیشتر القاب ایران به سه کلمه اسلطنه، دوله، ملک ختم می شود. اگر بخواهیم القاب دا دوست به بزرگان ایران بدهیم باید

آنها را غارت کننده کشیر، فاسد کننده سلطنت، خراب کننده امور دولت، برهم زننده نظام و شکننده قانون، بر باده هنده آبرو و شرف خطاب کنیم.

در آن زمان رشوه خواری اسم دیگرداشت. بدجای رشوه، «رسوم» می گفتند و پرداخت رسوم، امری مرسوم شده بود. میرزا حبیب‌الله شاعر که خود نیز از صاحب لقبان بود و «بدیع‌السلطنه» لقب داشت، شعری در این باره دارد:

«زنهاز از فراق تو زنهاز، ای رسوم»

«کردی توروز روشن ماتاز، ای رسوم»

«ایدون خوشاب حالت مستوفیان که باز»

«دارند با تو جمله سر و کار، ای رسوم»

گویند روزی ناصرالدین‌شاه به مستوفی‌الممالک می‌گوید: این رسوم چیست؟ ... «جناب آقا» به خونسردی جواب می‌دهد: یک چیز است به اسمی مختلف: در حضور مبارک، تقدیمی است. نزد علما، حق الجعله. در بازار، حق العمل. به مستوفی‌ها که می‌رسد، اسمش رسوم است! <sup>۱</sup>

در دوره مستوفی‌الممالک، مردم دندانهای دولت را شمرده بودند و وقیعی به دستورهای دولتی نمی‌گذاشتند. چنانچه وقتی از دیوانخانه عدله، احضاریه‌ای برای شاهزاده معزز‌الدوله صادر شد که فوری به عدله بیاید و جواب شاکیان را بدهد - و او زیر ورقه احضاریه نوشته بود: من به عدله نمی‌آیم، عدله اگر کاری دارد پیش من بیاید! بعد از این جریان ناصرالدین‌شاه دستخطی خطاب به مستوفی‌الممالک صدر اعظم صادر کرد که حاکی از مطلبی تاریخی است:

۱ - ... و در روزگار ما اسمش کمیسیون شده است!

## حضور دولتمردان

۱۱۳

«جناب آقا! نظم دیوانخانه عدله و گذشتن عرض عارضین اینست که دیوانخانه اقتدار داشته باشد و از جمله تسلط دیوانخانه آنست که هر کس را احضار به دیوانخانه می کنند بلا استثناء باید فوری بدون هیچ عذری حاضر بشود. حتی اگر خودشما را احضار کند باید حاضر شوید، تا چه رسد به دیگران. نمی آیم یعنی چه؟ بسیار غلط است. حکم سختی الان به معززالدوله بدهید و در روزنامه اعلان و نشر نمایند که هر کس احضار شود و نیاید، سیاست خواهد شد.»

(۱۲ صفر ۱۲۹۹ قمری)

نشان به آن نشانی که معززالدوله، نه هرگز پای خود به عدله گذاشت و نه هرگز «سیاست» شد و مستوفی نیز قضیه را تعقیب نکرد. صدراعظم درویش مسلک، موقعی که به صدارت رسید، چیزی از عمر شریف باقی نمانده بود و چندی نگذشت که به بستر احتضار افتاد. راجع به ناخوشی مستوفی‌الممالک، اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصر الدین‌شاه می‌نویسد:

... صحیح که در بخانه (در بار) رفتم، امین‌السلطان را میان با غدیدم، خدمه‌شان رفتم - مدتی محض تملق در سرما با ایشان ایستادم. محروم‌انه می‌گفت صدراعظم بدخلال است. به اتفاق، نارنجستان رفیتم. به او گفتم مفت تو، اگر صدراعظم بمیرد، تو صدراعظم خواهی شد. گفت من الحال صدراعظم. می‌خواهم چه کنم آن اسم بالارسم را.

دوستعلی‌خان معیر‌الممالک که پای او نیز به «در بخانه» باز بود در این زمینه به نقل قول از امین‌السلطان می‌نویسد:

... صدراعظم چند روز به قوش مانده، مرا کنار بسترش نشانید و با لحنی پدرانه گفت: من بهزادی می‌روم و برای تو جا باز

می کنم زیرا می دانم که پس از من، مقام صدارت به تو ارزانی خواهد شد. دو وصیت نیز با تو دارم: اول اینکه در تقسیم اموال و املاک من نگذاری دامادم، پسر شاهزاده ظل السلطان بهترینش را ببرد...

گویا برای مستوفی‌الممالک، با همه کرامت و ریاست و چله‌نشینی، کشف نشده بود که ظل السلطان بعد از روی کار آمدن امین‌السلطان با او نیز وارد معامله خواهد شد و خانم افتخار اعظم، دختر صدراعظم بعدی را هم برای پسر بعدیش صارم‌الدوله خواهد گرفت.

حالا کسی به تشییع جنازه مستوفی‌الممالک می‌رویم، ناگفته نباید گذاشت که درباره میرزا یوسف مستوفی‌الممالک، تذکرہ نویسان متفق القول هستند که خیانتی از او دیده نشده است و در ضمن باید گفت که هیچ‌کدام خدمتی را هم از او ثبت نکرده‌اند. تنها مهدی بامداد در «شرح احوال رجال ایران» راجع به «جناب آقا» می‌نویسد که البته عمران و آبادیهای در تهران: محله حسن‌آباد، بوجنت آباد، یوسف‌آباد و ونک کرده‌است... ولی «بامداد» بلا فاصله اضافه می‌کند که این آبادیهای عموماً از مسنه‌حدثات و املاک شخصی خود او بوده‌اند!

میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک در میان صدراعظم‌هایی که به مرگ طبیعی مرده‌اند، از موارد نادر و انگشت‌شمار است: او تا آخرین نفس، صدراعظم بود و شناسنامه‌اش، قبل از فرمان‌صدر ارشاد باطل شد(!) دلیل داشت:

... مستوفی‌الممالک می‌گفت که از خیر و صلاح پادشاه حرف زدن و اظهار رأی کردن خطاست. اگر شاه بگوید می‌خواهم خودم را از بام خانه به زمین بیندازم، خواهم گفت که هر چه رأی همایون اقتضا کرد، البته صحیح است.

## ۱ - میرزا علیخان امین‌الدوله: یادداشت‌های سیاسی

خدا بیامرز ذو کر خان بود، نه نو کر بادمجان— مثل بقیه!

## ۴

پس از فوت مستوفی‌الملک‌همانگونه که مقرر بود نوبت صدارت به «غلام خانه‌زاد» میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان رسید— که به قول خودش در زمان مستوفی هم به واسطه ضعف و بی‌حالی صدراعظم، عملاً صدراعظم بود— هر چند که ظاهراً وزارت دربار را به‌عهده داشت.

میرزا علی‌اصغر خان، پسر آقا ابراهیم و نوه زال ارمنی از اهالی سلماس بود. زال ارمنی ابتدا از غلامان امیر سلیمان‌خان اعتمادالدوله بوده و اعتمادالدوله او را مسلمان کرده و زنی مسلمه به او داده بود. آقا ابراهیم از آن زن مسلمه، زاده شد.

آقا ابراهیم در کودکی یک‌چند شاگرد کفash بود. سپس با معرفی اعتمادالدوله به عنوان پادو و شاگرد قهوه‌چی، دستش در آبدارخانه شاهی بند شد.

گویند روزی از روزها که ناصر الدین‌شاه در شکار گاه سلطنتی، شکار زیاد کرده و از اینرو وجود مبارک خیلی خوشحال و سردماغ بود، یکی از درباریان متعلق موسوم به میرزا فروغی (جد اعلای خانواده فروغی) که شاعر رسمی دربار بود این شعر را برای شاه می‌خواند:

«شست ملک به جرگه ندیدی چکار کرد»

«یک گله صید را به خدنه‌گی شکار کرد»

از شنیدن این شعر مبالغه‌آمیز، قبله‌عالمرا وجد و نشاطی مضاعف دست می‌دهد و در حالیکه نگاه پر غرور خود را به اطرافیان متعلق دوخته بود، در دور دست نگاه او با نگاه تحسین آمیز و ستایشگر مردی ناشناس

۱۰۰۰ فامیل

۱۹۶

تلاقی پیدا می کند و می پرسد: این مردک کیست؟... به عرض می رسانند: محمد ابراهیم مستخدم آبدارخانه است.

آن مردک - محمد ابراهیم - از آن تاریخ شاهنشناس می شود، آبدار باشی می شود، رئیس صندوقخانه و شترخانه و قاطرخانه و ضرایبخانه و باغات و قنوات و گمرکات و خزانه می شود و امین‌السلطان لقب می-گیرد، و پس از سالیان دراز که غزل خدا حافظی را می خواند، تمام مناصب او به اضافه لقب دهانپرکن امین‌السلطان به یکی از ده پسرانش، میرزا علی اصغرخان می رسد.

به این ترتیب گرچه امین‌السلطان اتابک، بعدها که صدراعظم شد، در لندن به مخبر «رویتر» گفته بود: «خانواده من، از من شروع شده است» ولی اصل قضیه اینست که خانواده اشرافی اتابکی از او شروع نشد، از پدرش محمد ابراهیم شروع شده بود: در آن روز کذائی، در آن شکارگاه شاهی، و از تلاقی نگاه شاه و شاگرد قهوه‌چی.

امین‌السلطان شانس آورده بود که ناصرالدین‌شاه آخر عمری از اصلاح امور مأیوس شده و یا مشغولیات «اندرون» او را از رسیدگی به مسائل مملکتی بازداشتی بود - گواینکه همیشه اوقات مسائل پایین‌تنه، بالاترین درجه اهمیت را برای او داشت!

ناصرالدین‌شاه بهخصوص از موقعی که امر صدارت را به غلام خانه‌زاد و مورد اعتماد خود، میرزا علی اصغرخان سپرده بود، بی‌اعتنای به ملک و ملت، توی عالم خودش سیر می‌کرد:

... شاه را هوس شکار و تفرج بالا گرفت و هر سال عزم سفری می فرمود - شهر تهران و پایتخت دولت، از اقامه شهریار کمتر نصیب داشت... و همین هوس شاهنشاهی به تفرج کوه و صحراء و حرص به شکار، دستگاه سلطنت را از دربار و دولت جدا کرد و

## حضور دولته ردان

۱۱۷

برای تحصیل چنان فراغت که ایام گشت و گذار به آسودگی و راحت باشد، قوای پادشاهی و حکمرانی منقسم شد. شاه به لوازم و اسباب راحت برای خود، بیشتر توجه می فرمود تا به کارهای مملکت<sup>۱</sup>

در واقع سلطان صاحبقران بطور «ترانزیت» به تهران می آمد. گهگاهی به تهران نزول اجلال می فرمود اما خیلی زود، دل، هوس سبزه و صحراء همی کرد. در تهران هم که بود گرفتاریهای اندرون، مجال رسیدگی به سایر امور برای شاه باقی نمی گذاشت. چرا که سلطان صاحبقران نیز مانند خاقان مغفور، آدمی عیالوار بود و علاوه بر چهار زن عقدی که در این موقع در حرم سرای شاهی بودند، ۱۶۰ زن صیغه داشت، و اینهمه زن به اضافه للهها و ددها و کنیزان و مشاطه گران، یک ارتضش ۱۵۰۰ نفری را تشکیل می دادند :

... یک ارتضش پانصد هزار نفری را آسانتر می توان تحت فرمان نگه داشت تا ۱۵۰۰ زن را، آنهم از ملیتهای مختلف و طبقات مختلف و سینهای مختلف ولی ناصرالدین شاه آنان را تحت فرمان داشت، آنهم چه فرمانی؟... همینقدر که رئیس خواجهگان ندا در می داد و می گفت شاه آمد، سکوت مطلق برقرار می شد. شاه تمام زنها را احضار می کرد. همه برای سان بیرون می ریختند. مانند سواران جنگی تعلیم یافته، به شیپور حاضر باش، زنها صفتی ایستند. هر یک از دبگران زیباتر، هر یک از دیگران سرو قدتر<sup>۲</sup>.

... لیلی خانم، خواهر انتظام الدوائمه سواد کوهی، معروف به حرافی و جسارت بود. در حضور شاه روزی ایراد کرده

۱ - دوستعلی خان معیرالممالک: یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی

ناصرالدین شاه

۲ - کلنل کاسا کوفسکی، رئیس بریگاد فرقه ایران : خاطرات

بود: چه خیر است هر روز زن می‌گیری؟... شاه جواب داده بود: «این عمل متضمن خیر عامه است. از قبل هر زن هزار نفر به نان می‌رسند»... این بدخت نمی‌دانست که هزار خانه باید خراب شود تا هزار نفر به نان برسند.<sup>۱</sup>

گرفتاریهای اندرونی ناصرالدین‌شاه باعث شده بود که در دوره امین‌السلطان، خود به‌خود نوعی شبه مشروطه سلطنتی در ایران به وجود آید: شاه سلطنت می‌کرد و صدراعظم حکومت. تا جاییکه خلق‌الله این مضمون منظوم را برای شاه و صدراعظمش کوک کرده بودند:

«صدراعظم شاه ایرانست، گوئی نیست هست»

«شاه تنها اسم و عنوانست، گوئی نیست هست»

صدراعظم جدید نیز با استفاده از فرصت، اول بسم‌الله، مشاغل نان و آبدار را مثل گوشت قربانی بین قوم و خویشها و در و همسایه قسمت کرد: برادرش اسماعیل خان، امین‌الملک لقب گرفت و رئیس خزانه شد. آن یکی برادرش محمد قاسم خان، صاحب جمع اموال شد. شوهر خواهرش محمد علیخان، امین‌السلطنه و رئیس صندوقخانه شد. دائی جانش تقی خان توتون‌فروش، معز‌الممالک و رئیس گمرکات شد. آن یکی دائیش آقا باقر چون سواد نداشت و سواد هم چیزی نیست که با فرامین دولتی به کسی اعطا شود؛ کنترات راه تهران-قزوین و تهران-قم را گرفت و در این کار خیلی هم مداخل کرد. گویا از همین موقع بود که «هزار فامیلی‌ها» به برداشتن کنترات و مقاطعه‌های بزرگ التفات پیدا کردند!

۱ - ابوالحسن بزرگ امید: از ماست که بر ماست

## حضور دولتمردان

۱۱۹

امین‌السلطان نیز روی اصل تشبیه به کامل، سعی می‌کرد پای خود جای پای سپهسالار قزوینی بگذارد: مانند سپهسالار او نیز به اطرافیان خود هتاکی می‌کرد. او نیز مثُل همتای قزوینی خود از صورت نیکوبدش نمی‌آمد و او نیز به شاهزاده‌ها محل نمی‌گذاشت، بهخصوص به شاهزاده‌هایی که برای دست بوسی این قهوچی‌زاده باهم مسابقه و قاحت گذاشته بودند – همانطور که دونسل بعد، بعضی خانمهای نسبتاً محترم هزار فامیل برای جلب نظر نواده او رحمت اتابکی «دون ژوان پیر» که در کابینه دکتر اقبال وزیر کشور و مجری انتخابات مجلس بود، باهم گلاویز می‌شدند و صورت لطیف حریف را به تیغ ناخن می‌خراسیدند!

اتفاقاً امین‌السلطان نیز مانند سپهسالار قزوینی، کسی را داشت که « حاجی عباسقلی » دستگاهش محسوب می‌شد – با این تفاوت که اسم او حاجی محمد حسن بود.

حاجی محمد حسن کمپانی، معروف به امین‌الضرب (جد اعلای مهدوی‌ها) در گذشته‌ای زه‌چندان دور « آرشین مالالان » بود – یعنی دوره گردی می‌کرد و توی خازنه‌ها پارچه‌می‌فروخت. قضاوقدر محمدحسن پارچه فروش را بامیرزا علی اصغرخان امین‌السلطان آشنا ساخته و کارچاق کن و دلال معاملات او شده بود.

تا وقتیکه « سلطان صاحبقران » حیات داشت، امین‌السلطان (اتابک) و اطرافیان او، زانشان توی روغن بود . گرفتاری از روزی شروع شد که میرزا رضا کرمانی در حرم شاه عبدالعظیم، ناصرالدین‌شاه را هدف گلو له قرار داد و شاه هـ.وسران و عیاشق پیشه ، به زحمت خود را به مقبره مجاور کشانید و بر سر قبر جیران نازنین ، نفس آنحضر را کشید

و «سلطان صاحبقران» پرونده اش بسته شد.

البته جانشین ناصرالدینشاھ ، صدراعظم وقت را در پست صدارت عظیمی ابقاء کرد اما اشکال کار اینجا بود که همراه پادشاه جدید، تعدادی زیاد تر کهای تبریزی به تهران آمده بودند که سالیان متعددی روزشماری می کردند تا ناصرالدینشاھ کپه مرگش را بگذارد و مظفرالدین-میرزا به پادشاهی بر سر و نتیجتاً آنها که در تبریز همه کاره و لیعهد بودند، در تهران همه کاره شاه بشوند.

شوخی نبود، مظفرالدین میرزا ۳۷ سال آزگار در پست ولایت‌عهدی در جازده بود و اطرافیان او اگر صبر ایوب هم می‌داشتند، نمی‌توانستند جلوی خودشان را بگیرند. این بود که وقتی پایشان به تهران رسید، مثل کفتار گرسنه که لاشه مرده یافته باشد به مشاغل درباری و دولتی چنگ انداختند و چنگ ترک و فارس در دربار آغاز شد:

... از اول جلوس این شاه، تمام معارف دولتی به دو دسته منشعب بودند. دسته ترک، یعنی کسانی که با این شاه در مدت سی و هفت سال و لیعهدی، در آذربایجان بودند، اعم از اینکه عراقی‌الاصل بودند یا آذربایجانی، بواسطه طول توقف، و لیعهد خودش و اجزائی که داشت، مستحیل ترک شده بود. مثلا عین‌الدوله پسر عضدا الدوله سلطان احمد میرزا بود و سلطان‌علی‌خان پسر محمد‌حسین از خانواده‌های تقی‌خان یزدی، حکیم‌الملک پسر میرزا علینقی بروجردی طبیب، بهمن میرزا حاجب الدوله پسر محمد رضاخان دولو قاجار، آصف‌السلطنه پسر مهدی‌خان قاجار دلو... مغروف میرزا مؤمن‌الدوله، اولاد صدر الدوله از نواده‌های حاجی محمد‌حسین خان صدر اصفهانی. فقط ترک خالص از معارف، حسین پاشا خان

## حضور دولتمردان

۱۲۱

امیر بهادر پسر محمد صادق، نواده حاجی کاظم خان تفنگدار  
قره باگی بود.<sup>۱</sup>

تازه واردہا چون ناوارد به کار بودند ابتدا با اتابک و اتابکیان، طریق  
مدارا و مماشات پیش گرفتند ولی رفته رفته ضمن اینکه به فوت و فن  
کارها آشنا شدند، علیه اتابکیان دست به کودتای خزندگان زدند و پستهای  
کلیدی را یکی پس از دیگری اشغال کردند.

ریاست دسته ترکها را میرزا محمود خان حکیم‌الملک بروجردی  
به عهده داشت که فارس به تبریز رفت و ترک برگشته بود. نسل باقیمانده از  
میرزا محمود خان حکیم‌الملک، معجونی عجیب را تشکیل می‌دهد. چون  
این میرزا محمود خان، پدرش میرزا علینقی حکیم‌باشی متولد اصفهان و  
بزرگ شده بروجرد بود. خودش متولد بروجرد و بزرگ شده تبریز بود  
و اولادش متولد تبریز و بزرگ شده تهران بودند. بهمین جهت است  
که امروز هم در اصفهان و هم در تبریز و بروجرد و تهران، فامیلهای تحت  
نام حکیمی بهوفور وجود دارند.

کار اصلی خانواده حکیمی، هم در اصفهان و هم در تبریز و بروجرد  
و تهران، طبابت به سبک قدیم بود. نخستین عضو این خانواده که از طبابت  
به سیاست روی آورد، میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی، برادر میرزا محمود خان  
و پدر ابراهیم حکیمی نخست وزیر پیشین بود که چون در تبریز باداروهای  
گیاهی و سنتی، ضعف قوه باه و لیعهد را معالجه می‌کرد، جزء محارم او  
بود و مثل سایر محارم او در کارهای سیاسی و حکومتی نیز مداخله داشت.  
پس از فوت میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی، برادرش میرزا محمود  
بروجردی جای او را گرفت و وقتی با مظفر الدین میرزا به تهران آمد  
وزیر دربار شد، و می‌خواست که جای اتابک را هم بگیرد:

۱ - حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی: خاطرات و اسناد

... اتابک، عین‌الدوله را که در نزد شاه مقبولیت دارد، آوردۀ حکومت تهران را به او داده که در مقابل کارهای وزیر دربار - حکیم‌الملک - کارشکنی بکنند و با کمال جهد مشغول است حکیم‌الملک را از دربار دور ننمایید<sup>۱</sup>.

مظفرالدین‌شاه پادشاهی علیل‌المزاج و ضعیف‌النفس و «درحقیقت طفلی مسن بود»<sup>۲</sup> از این‌رو درباریان و اطرافیانش نفوذ زیاد بر او داشتند. امین‌السلطان که به نقطه ضعف شاه جدیدی‌بپرده بود توسط پیشکار و داماد او عین‌الدوله، با هزار زحمت رقیب سرسخت خویش وزیر دربار را به عنوان حاکم گیلان از مرکز سیاست ایران دور ساخت و چیزی نگذشت که حکیم‌الملک در گیلان ناغافل بمرد و از همان زمان این مثل بر سر زبانها افتاد که اگر مرگ می‌خواهی، برو گیلان.

پس از تبعید حکیم‌الملک، ریاست دسته ترکها را «حسین‌پاشاخان» به‌عهده گرفت. حسین‌پاشاخان ملقب به امیر بهادر جنگ (جد خان‌واده بهادری) ابتدا جزء غلام‌بچه‌های مظفرالدین میرزا در تبریز بوده و به تدریج در دستگاه ولی‌عهد ترقی کرده و آجودان‌باشی آذربایجان شده بود. وقتی مظفرالدین شاه تحت فشار صدراعظم، حکیم‌الملک را از وزارت دربار برداشت، امیر بهادر را که جزء «حلقه مظفری» بود به جای او وزیر دربار کرد. امیر بهادر، سواد کافی و اصل و نسب درست و حسابی نداشت ولی تا دلتان بخواهد مغورو و متکبر و از خود راضی بود:

... امیر بهادر به‌واسطه مسافرت‌های مظفرالدین‌شاه به فرنگ، نشان بسیار داشت. گاهی که سینه کفایت نمی‌کرد، کار به روی دامن می‌کشید.<sup>۳</sup>

۱ - حاجی محمد لعلی سیاح محدثی: خاطرات

۲ - گراویه پائولی: اعلیحضرت‌ها

۳ - مخبر‌السلطنه هدایت: خاطرات و خطرات

باور و دشیر نری مثل امیر بهادر جنگک به صحنه دربار، جنگک ترک و فارس بیش از پیش مغلوبه شد تاجائیکه مظفر الدین شاه که خوابش خیلی سنگین بود به صدا در آمد و در دستخطی که از او باقی مانده است به درباریان نوشت: «شما را بحق خدا و بحق خدا قسم می‌دهم که قدری درد نو کری پیدا کنید. از کوچک و بزرگ همه‌تان مشغول خدمت بشوید. قال و اقول را کنار بگذارید...» ولی کسی گوشش به این حروفها بدھکار نبود.

امین‌السلطان این بار برای مقابله با وزیر دربار تصمیم گرفت که از نفوذ عبدالحسین میرزا فرمانفرما داماد و برادرزن شاه و حکمران کرمان استفاده کند:

... همه دست پاچه به چپ و راست می‌زنند و عجله غریبی در استفاده دارند. انگشت درباریها (یعنی ترکها) بود یا فکر امین-السلطان که همدستی داشته باشد، در صدد برآمد فرمانفرما را که در کرمان بود بخواهد. صاحب اختیار گفت دو نوبت از طرف امین‌السلطان اجازه فرمانفرما را خواستم، شاه نپذیرفت. نوبت سوم فرمودند امین‌السلطان این پسره رانمی شناسد. بیاید، اما کاسه کوزه را برهم خواهد زد... فرمانفرما داماد شاه است و خواهش در خانه شاه. خواستندش، آمد و کاسه کوزه را برهم زد.<sup>۱</sup>

گویا شاه جدید، داماد و برادر زنش فرمانفرما را بهتر از صدراعظم

کهنه کار می‌شناخت، چرا که:

... یکسال پس از تاجگذاری شاه جدید، صدراعظم در اثر سعادت و کوشش یک دسته‌ای تحت ریاست فرمانفرما از شغل خود افتاد.<sup>۲</sup>

۱ - همان منبع

۲ - سرپرسی سایکس: تاریخ ایران

این بار امین‌السلطان، کور خوازده بود: فرمانفرما به جای آنکه برای او یار شاطر باشد، بار خاطر شد، و پیداست که در این ماجرا نیز پایی زن در میان می‌بود، چون فرمانفرما در مقابله با امین‌السلطان از خواهر خود مایه گذاشته بود. نه آن خواهش که زن عقدی و رسمی مظفرالدینشاھ و به اصطلاح ملکه ایران بود، بلکه آن خواهر کوچکترش که زن و کیل‌الملک بود و خواهر زن مظفرالدینشاھ محسوب می‌شد: ... خواهر دویمی فرمانفرما یعنی خواهر حضرت علیها (ملکه) با اینکه سی سال بیش ندارد سه بار شوهر کرده و شوهر سوم او و کیل‌الملک است که فعلاً منشی حضور مظفرالدینشاھ می‌باشد. شاه سخت خاطرخواه اوست و با او به سر می‌برد. ذنی است بی‌اندازه تسلط طلب... در حال حاضر زن و کیل‌الملک، دایر مدار کشور ایران است. کلیه دستخطها، تمام تقاضاها، تمام انتصارات، خلاصه هر چه بخواهد نکول در آن راه ندارد.

مظفرالدینشاھ، آدمی اکول بود، و ظاهراً «نان زیر کباب» را زیاد دوست می‌داشت!

## ۵

جنگ فرمانفرما با امین‌السلطان، جنگی بی‌برنده بود. درست است که امین‌السلطان پس از یک صدارت طولانی در دوره دوپادشاه، بالاخره سقوط کرد ولی فرمانفرما نیز کمی بعد توسط صدراعظم جدید از کار برکنار، و از تهران تبعید شد: بر سکندر نیز بگذشت آنچه بر دارا گذشت. مظفرالدینشاھ که خیلی محافظه کار بود در این موقع که جنگ ترک و فارس همچنان ادامه داشت، به منظور حفظ موازنۀ قوا،

---

### ۱ - کلمنل کاسا کوفسکی: خاطرات

## حضور دولتمردان

۱۲۵

میرزا علی خان امین‌الدوله را به صدارت انتخاب کرد تا به قول خودش نه سیخ  
بسوزد، نه کتاب!

امین‌الدوله از دولتمردان و کهنه در باریهای محسوب می‌شد که  
سالها بود توسط امین‌السلطان از گردونه خارج شده و خانه‌نشین بود.  
مظفرالدین‌شاه او را که جزء فارسها بوده و در عین حال به خاطر سابقه عداوت  
با امین‌السلطان، مورد بغض دسته ترکها نبود به صدارت برداشت  
و برای اصلاح امور مملکت، ریش و قیچی را به دستش سپرد:

امین‌الدوله در مزاج مظفرالدین‌شاه نفوذی حاصل نمود که کسی  
قدرت ندارد نزد شاه از امین‌الدوله شکایت کند. امین‌الدوله پس  
از آنکه به صدارت رسید بعضی افراد را از قبیل عبدالحسین  
میرزا فرمانفرما و بصیرالسلطنه که در نزد مظفرالدین‌شاه خیلی  
مقرب، و در تمام کارهای دادست‌اندازی و دخالت‌می کردند از اطراف  
شاه و دربار دور کرد.<sup>۱</sup>

میرزا علی خان امین‌الدوله، پسر میرزا محمد خان سینکی ملقب  
به مجده‌الممالک (صاحب رساله مجده) بود. اجداد امین‌الدوله اصلاح  
مازندارانی بوده و چون در سینک (از قراء لو اسان کوچک) علاقه‌ملکی  
داشتهند و مقیم آنجا بودند از این‌رو شاخه‌های متعدد این خانواده علاوه  
بر نام فامیلی امینی، نام فامیلی سینکی، ولو اسانی را انتخاب کردند.

میرزا محمد خان سینکی، جد اعلای خانواده امینی که ضمناً جد  
مادری خانواده قرام و وثوق ذیز هست، خواهرزاده میرزا آقا خان نوری  
بود. در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه میرزا آقا خان که حرفش پیش‌ملکه  
مادر خیلی در رو داشت او را به دستگاه مهد علیا وارد ساخت و چون  
میرزا محمد خان خط و ربطش خوب و ارتباطات خانوادگیش زیاد بود

۱ - مخبرالسلطنه هدایت: خاطرات و خطرات

از آن پس مشاغل متعدد را متصدی شد و چندین بار به وزارت رسید و تا دم مرگ، وزیر وظایف و اوقاف بود:

... امین‌الدوله دوران اول زندگی را با توجه چنان پدری پرورش یافت. در پانزده سالگی منشی وزارت امور خارجه شد... در نوزده سالگی به نیابت اول وزارت خارجه رسید و بیست و سه ساله بود که به سمت منشی مخصوص شاه درآمد.<sup>۱</sup>

صدراعظم جدید چون در ابتدای کار، بورسیش بالا بود و دولت او ماه عسل خود را می‌گذرانید برای پسرش میرزا محسن خان (امین‌الدوله بعدی) اشرف خانم فخر الدله، دختر شاه را خواستگاری کرد. میرزا محسن زن داشت. دختر میرزا محسن خان مشیر الدله را داشت که برای خودش رجلی بود - و با امین‌الدوله دوست گرمابه و گلستان. اما خانم فخر الدله که از دخترهای سرتق مظفر الدین‌شاه بود، جفت پاهایش را توی یک کفش کرد که «پسر امین‌الدوله» زنش را طلاق بدهد تا زنش بشوم - و پسر امین‌الدوله به اصرار پدرش، دختر مشیر الدله را مخصوص کرد.

این میرزا محسن خان مشیر الدله که مبادا اورا با مشیر الدله‌های قبلی و مشیر الدله‌های بعدی به اشتباه بگیرید، پسر شیخ کاظم تاجر تبریزی بود. پدر بزرگ او که شیخ محسن نام داشته از شیوخ عرب بوده و در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه با خانواده‌اش از بین‌النهرین به ایران مهاجرت کرده بود. این خانواده خود را به حبیب‌ابن مظاہر از اصحاب حسین ابن علی (ع) نسبت می‌دادند و به همین مناسبت نام فامیلی مظاہر را برای خود انتخاب کردند.

دکتر علی امینی که پسر میرزا محسن خان امین‌الدوله از دختر

۱ - دکتر علی امینی: «مقدمه کتاب سفر راهی حج میرزا علی‌خان امین‌الدوله»

## حضور دولتمردان

۱۲۷

مظفرالدین‌شاه است، سالها بعد (۱۳۴۲ شمسی) در نوزدهمین سالنامه دنیا نوشت: «در تمام مراحل اداری و سیاسی، من به‌احدى توسل نجستم و آنچه برای من پیش آمد، اول مشیت الهی بوده و دوم سعی و کوشش خودم!» دکتر امینی در یادداشتهایش فراموش کرده است که بنویسد پیش از او پدرش برای او توسل جسته بود: در همان شب زفاف که دستهای میرزا محسن خان، بدن‌خانم فخرالدوله را لمس کرد بود.

برگردیدم به اصل مطلب: میرزا علی‌خان امین‌الدوله پس از دریافت فرمان صدارت، دست به تصفیه دولت و دربار از «آل‌اتابکه» زد. محمد قاسم خان صاحب‌جمع برادر اتابک به اتهام اختلاس و سوءاستفاده در اموال دولتی به زندان افتاد. میرزا اسماعیل خان امین‌الملک برادر دیگر اتابک به‌همین اتهام معزول و نفره‌داخ شد. ساختمان راه تهران – قم که در کنترات دائمی اتابک بود متوقف گردید و حاجی محمد حسن امین‌الضرب و پسرش حاجی محمد حسین امین‌الضرب ثانی به اتهام تقلب در مسکوکات زندانی شدند و پول زیاد از آن پدر و پسر گرفته شد. واضح است که پس از این تصفیه دائمه‌دار، جای اتابکی‌ها را در دربار و دولت، امینی‌ها گرفتند و از جمله میرزا محسن خان شاه دائماد، وزیر گمرکات شد – در حالیکه عرضه هیچ کار نداشت و در خانسواده امینی معروف است که میرزا محسن خان فقط وسیله انتقال هوش و ذکالت امین‌الدوله به دکتر امینی بود!

امین‌الدوله مثل موم در دست خانمش نرم بود و مثل موش ازاو می‌ترسید و دکتر امینی هم اتفاقاً همین حالت را در برابر زنش داشت: اتفاقاً زندگی سیاسی امین‌الدوله و دکتر امینی عجیب بهم شباخت دارند: هر دو به قول خودشان سالها مشق صدارت کرده بودند و با این

۱ - میرزا محسن را قبل از سر امین‌الدوله می‌گفتند و بعد آشوه رفخرالدوله!

وجود، طول مدت صدارت هر دو بسیار کوتاه بود. هر دو در ابتدای کار ادعای اصلاح طلبی داشتند و هر دو دیزی نپائید که در تار و پود هزار فامیل گرفتار شدند و دست به کار که می زندند با منافع قوم و خویشان دور و نزدیک اصطکاک پیدا می کرد.

به هر تقدیر، سقوط زودرس و ناگافل امین‌الدوله موجب بروز شایعات گوناگون در محافظ تهران شد و چون هیچ خبری در این زمینه از سوی منابع رسمی به مردم داده نشد طبق معمول، روزنامه‌های شفاهی به کار افتادند و این واقعه را هر کس به نوعی تفسیر و تعبیر کرد و به آن شاخ و برگ داد و قضیه یک کلاع و چهل کلاع تکرار شد.

جای پای شایعه‌سازان در خاطراتی که از معاصران امین‌الدوله باقی مازده است به موضوع دیده می شود.

ناظم‌الاسلام کرمانی مؤلف «تاریخ بیداری ایرانیان» میل به اصلاح طلبی امین‌الدوله و کینه‌شتری مشیر‌الدوله را نسبت به او، در رابطه با افتضاح طلاق دخترش، از دلایل سقوط امین‌الدوله، می‌داند:

... حاجی شیخ محسن خان مشیر‌الدوله بواسطه عداوتی که داشت به مظفر الدین شاه عرض کرد که اگر امین‌الدوله یکماه دیگر بر مسند صدارت دائم متمکن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهد نمود. این ادعا مصادف شد با رسیدن لایحه امین‌الدوله به شاه که در آن نوشته بود اول باید موافق شاه معلوم و معین باشد تا سایر تکالیف معلوم گردد. در این هنگام اجزاء خلوت به شاه عرض کردند که پادشاه ایران همه وقت موافق می‌داده است. رعایا از سفره و عطا‌یای او متعنم بودند. حال باید ملت موافق به شاه بدهد، و پادشاه موافق خور ملت گردد؟!

میرزا یحیی دولت آبادی مؤلف کتاب «حیات یحیی» معتقد

## حضور دولتمردان

۱۲۹

است آنچه که امین‌الدوله را زمین زد، رفتار پر غرور زن و فرزند خود او بود:

... بعلاوه، یک مانع داخلی که آنرا هم کوچک نمی‌توان شمرد و آن رفتار سرتا پا غرور زن و فرزند صدراعظم است که او خود از همراهی با خیالات ایشان تا یک اندازه ناگزیر می‌باشد و بواسطه سلامت نفسی که دارد مقهور آنهاست.

حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای در «سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ» سیاست خارجی را عامل مؤثر در سقوط امین‌الدوله قلمداد کرده است:

... امین‌الدوله گفته بود از دست من نمی‌آید که قرض بی‌صرف نمایم و این ننگ تاریخی را بر روی خود گذارم. می‌دانم که پول استقراری به آبادی مملکت و لشکر صرف نخواهد شد و بیجا تلف خواهد گردید.

در مورد علت اصلی سقوط امین‌الدوله، شخص بنده با عقیده دکتر مهدی ملکزاده صاحب کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت» بیشتر موافق است - که می‌گوید:

... امین‌السلطان (اتا بک) پس از عزل به قم رفت و در خانه مجللی که در آن شهر داشت سکنی کرد و آزادانه به بذل و بخشش و تشجیع طرفداران خود بر ضد امین‌الدوله پرداخت، و در اندک زمانی مجدداً مقام صدارت را اشغال کرد.

به این ترتیب امین‌السلطان پس از یک دوره کوتاه خانه‌نشینی که به مرخصی بیشتر شباهت داشت دوباره صدراعظم شده بود ولی امین - الدوله پس از انفعال از صدارت، بهر دری زد که دوباره صدراعظم بشود، نشد که نشد. زد و نگرفت - مانند نوهاش!

## ۶

مانند نوه اش، امین‌الدوله در عرصه سیاست دودوزه بازی می‌کرد. می‌خواست هم مردم را داشته باشد و هم دربار را و جمع این هردو ضد، امکان نداشت. زمانه تغییر کرده بود. مردم، زبان باز کرده بودند و ترس از حکومت از دلها ریخته بود. موقعیت زمانی، یک صدر اعظم مقتدر و کار کشته اقتضا می‌کرد، و چه کسی کار کشته‌تر از میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان (atabek اعظم) که سالیان متعددی، صدارت را تجربه کرده بود.

باز گشت اتابک، اوضاع را به حال سابق برگردانید. مانند سابق اتابکی ها کارها را قبضه کردند و دم امینی ها را مثل موش گرفتند و از دربار و دولت بیرون انداختند. اما در دربار و دولت، ترکها مانند سابق نفوذ داشتند و مانند سابق از همان روز اول در مقابل امین‌السلطان جبهه گرفتند. این بار فرماندهی دسته ترکها را شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله بعهده داشت. که داماد شاه بود و همه کاره دربار.

زمانه عوض شنده بود یا امین‌السلطان، به درستی معلوم نیست. قدر منسلم اینست که این امین‌السلطان، آن امین‌السلطان قدیم نبود که مغزش مثل ماشین کار می‌کرد. به همین جهت خیلی زود در مقابل مخالفانش کوتاه آمد. شاید هم جاذبه سیاحت دور دنیا، امین‌السلطان را نسبت به سیاست و صدارت، به خصوص در آن موقعیت دلسرب و بی‌علاقه ساخته بود:

... اتابک بر کنار شده به سفر دور دنیا رفت و مظفر الدین شاه برخلاف سنت دیرین پادشاهان قاجار یه که هر گز کار تصدی دولت و صدارت

## حضور دولتمردان

۱۳۱

را به قاجاریه نمی دادند عین الدوّله را بصدارت برگزید<sup>۱</sup>  
 عبدالمجید میرزا عین الدوّله پسر احمد میرزا عضد الدوّله معروف  
 به موچول میرزا و نوه فتحعلیشاه بود. او درجه اولی در مدرسه دارالفنون  
 تهران تحصیل می کرد ولی چون شاگردی شیطان بود و به اعتبار شاهزادگی  
 به معلمین و بچه های دارالفنون بسی حرمتی می کرد شکایتش را به  
 ناصرالدینشاہ کردند و شاه دستور داد گوشش را بگیرند و از مدرسه  
 بیرون بیندازند. بعد برای آنکه شاهزاده «آدم» بشود به حکم شاه او را به  
 تبریز نزد مظفرالدین میرزا و لیعهد فرستادند.

مظفرالدین میرزا یکی را می خواست تاخودش را آدم کند. این  
 بود که عبدالmajید میرزا در تبریز البته بزرگ شد، داماد و لیعهد شد،  
 حاکم خوی و میاندوآب شد، پیشکار آذربایجان شد، امیر تومان و عین الدوّله  
 شد . . . اما آدم نشد!

. . ، عین الدوّله را شازده کوچک می نامند. مظفرالدینشاہ در زمان  
 و لیعهدی به عین الدوّله دستخط داده است که هر وقت به سلطنت  
 رسید او را صدراعظم خود خواهد نمود—هر چند که بموجب  
 رسوم کشور، صدراعظم نمی تواند از شاهزادگان باشد<sup>۲</sup>

عین الدوّله وقتی به صدارت رسید می خواست همان سیاست چماق  
 را که در حکومتها خوی و میاندوآب اعمال کرده بود در تهران نیز

۱ - ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه-صفائی اشتباہ می کند، پادشاهان  
 قاجار امر تصدی دولت و صدارت را به شاهزاده ها نمی دادند نه بد قجرها.  
 چنانچه پیش از آن تاریخ اللهیارخان قاجار دلو تو سلطنت فتحعلیشاه و میرزا  
 محمد خان قاجار دلو تو سلطنت ناصرالدینشاہ به صدارت انتخاب شده بودند.  
 (البته عین الدوّله علاوه بر آنکه قجر بود شاهزاده هم بود.)

۲ - یحییی دولت آبادی: حیات یحییی

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۳۲

پیاده کند غافل از آنکه تهران، مرکز بود. مرکز علمای اعلام بود. مرکز مردم سیاست پیشه بود. مرکز قطب‌های قدرت بود. مرکز سفارتخانه‌های خارجی بود. مرکز بندوست و قول قرارهای آنچنانی بود. صدر اعظم ناقص العقل، برای آنکه تهرانیها ماستها را کیسه کنند یکی ناقص العقل تراز خودش را حاکم تهران کرده بود: علاءالدوله را که شمر ذوالجوشن پیش او لنگ می‌انداخت.

علااءالدوله پسر جان محمدخان ایلخانی قاجار بود و این جان محمد خان همان خان قجر است که شاه عباس سوم، پادشاه صغیر و دست نشانده نادر را به دست خود به قتل رسانید و از اینرو درین تهرانیها شایع بود که خنجر شمر درخانه علاءالدوله است - هر چند امیر علائی‌ها این شایعه را قویاً تکذیب می‌کنند!

علااءالدوله وقتی از طرف عین الدوله حاکم تهران شد به نوبه خود تصمیم گرفت گربه را در حمله بکشد، پس به بهانه‌ای یکی از تجار بازار تهران را به شلاق بست و بازار به ضد علاءالدوله پاختاست و دامنه آشوب بالا گرفت.

در بد و امر، هدف باز اریه‌اعزل علاءالدوله بود و شاید اگر در آن موقع کسی دیگر جای عین الدوله می‌بود مانع را دور می‌زد - ولی عین الدوله، عین کرگدن عادت داشت که مانع را پس بزنده‌حتی اگر شاخش می‌شکست. شاید اگر او در همان روزهای اول به عزل علاءالدوله رضا داده بود، کار بیخ پیدا نمی‌کرد: پای روحانیت مبارز و سایر طبقات مردم به میان کشیده نمی‌شد. قضیه تحصن بزرگ در سفارت انگلیس پیش نمی‌آمد. آن حرف نو ظهور قانون و تأسیس عدالتخانه توی دهان مردم

## حضور دولتمردان

۱۴۳

نمی‌افتد و خود مادر مرده‌اش سقوط نمی‌کرد.<sup>۱</sup>  
 درباره پیدایش مشروطه در ایران روایات، مختلف است. برخی از مورخین کوشیده‌اند که مشروطت ایران را یک نهضت ضد درصد ملی و مردمی معرفی کنند – و برخی دیگر معتقدند در آن تحصن بزرگ، دیگی که درسفارت انگلیس می‌جوشید برای ما پلوی مشروطه را می‌پخت!  
 در این قضیه، یک عامل سوم را هم نباید از نظر دور داشت: هزار فامیل را . منظورم اصطکاک منافع و اختلافات داخلی خودشان است:  
 ... طبقه اعیان که تنها روشنفکران مملکت بودند و خود آنها قویترین عمال استبداد محسوب می‌گشتند، از اینکه پس از جلوس مظفرالدین‌شاه مقام خود را به دسته‌ای تازه وارد از تبریز، داده بودند و تقریباً از خدمات درباری محروم می‌شدند از روی منفعت شخصی در زمرة آزادی‌خواهان منسلک گشته بودند.<sup>۲</sup>

حتی پسران شاه در این هنگام با مشروطه خواهان همگام بودند.  
 مظفرالدین‌شاه بوی «الرحمن» گرفته بود و از یکسو سالارالدوله با مشروطه خواهان همراهی می‌کرد تا اگر مشروطه پیشرفت کرد با کمک آنها به سلطنت برسد و از سوی دیگر محمدعلی میرزا که سلطنت آینده خود را در مخاطره می‌دید، آب به آسیاب دشمن می‌انداخت:  
 ... ولیعهد احتیاط می‌کند که اگر با ملیون در گرفتن مشروطت

۱ - از عبدالمجید میرزا عین الدوّله فقط یک او لاذ کور بنام شمس‌الملک باقی ماند که در عیاشی افراط می‌کرد و عاقبت کور شد و در فقر کامل از دنیا رفت. او در پایان عمر از علامات شاهزادگی، بیماری نقرس را داشت که از عوارض پرخوری است. کار دنیا را بینید ... از «خاقان مغفور» به بعضی چندین پارچه‌آبادی در خاک حاصلخیز «لشت و نشا» رسید و به بعضی دیگر نقرس!

۲ - عبدالله بهرامی: خاطرات

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۳۴

مخالفت نماید برادر متهرور او سالارالدوله که باطنًا با ملیون راه دارد موقع را معتقد شمرده تاچ سلطنت مشروطه را از کف او بر باید و اعتنایی به شاهزاده نبودن مادر وی نشود. چه، این شرط که مادر ولیعهد باید شاهزاده باشد شرط ولیعهدی سلطنت مستقل بوده است و در مشروطیت لازم الرعایه نمی باشد. خصوصاً که شاهزاده خانم بودن مادر ولیعهد هم از مفاحر او شمرده نمی شود بلکه پسر «ام المخاقان» معلوم الحال بودن، یکی از بزرگترین مطاعن اوست، بحدی که دشمنان او بواسطه اخلاق مادرش و بی شbahتی خود اوراقیافه به خانواده سلطنت، اور افزوند حقیقی مظفر الدین شاه نمی دانند.<sup>۱</sup>

به شهادت حاج سیاح محلاتی (از مجاهدین صدر مشروطیت) ترس از خلق و خوی استبدادی محمدعلی میرزا ولیعهد نیز، از عواملی بود که باعث شد تا جماعتی از هزار فامیل در آن گیرودار پوست انداخته و به جلد مشروطه خواه فروبرو ند:

... دو سنه نفر که یکی هم من بودم نزد میرزا نصرالله خان مشیرالدوله رفته به او گفتیم شما می دانید این مرض شاه مهلك است و چندی طول ندارد که شاه می میرد. ولیعهد را می شناسید. شنیده اید که گفته می دانم کدام اشخاص ایران را مقر وض کرده و از آن پول فایده برده اند و بمی خپس جلوس به تخت سلطنت، صد کرور از این اشخاص می گیرم، قرض را می دهم و برای خودم هم باقی می ماند... حالا شما باید در فکر آینده خود و خانواده تان و این مردم (۱) باشید و این وقت و فرصت را فوت نکرده و با مردم همراهی کنید... او گفت من ولیعهد را خوب می شناسم و این ترتیبات را می دانم و با مردم بهمه نحو همراهم. تکالیف این مردم اینست که بپیچ

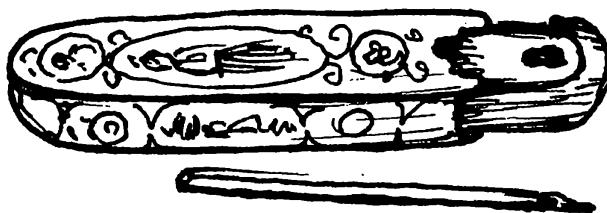
۱ - حاجی میرزا یحیی دوات آبادی: حیات یحیی  
(حاجی میرزا یحیی، خود یکی از آتش بیاران معراج که مشروطه بوده است)

## حضور دولتمردان

۱۳۵

چیز قناعت نکرده بگویند ما مشروطه می خواهیم ... مردم غالباً  
می پرسیدند مشروطه چیست!

همانطور که رنود خیر اندیش توصیه کرده بودند، مردم پس  
از عزل علاءالدوله و عینالدوله، دامنه توقعات خود را بالابرده و  
درحالیکه لفظ مشروطه را ذمی توanstند هیجی کنند استقرار رژیم مشروطه  
را خواستار شدند. سرانجام مظفر الدینشاہ در موقعیتی که نفسهاش  
به شماره افتاده بود، خواه ناخواه زیر فرمان مشروطیت امضا گذاشت.  
با اینحال درگوشه و کنار مملکت نه نظم بود و نه قانون؛ فقط نفرت بود که  
در فضای موج می زد - غول جمعیت، از بطری خارج شده بود.





چهره یک دولتمرد : میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان  
... او در لندن به مخبر رویتر گفته بود: خانواده من، از من شروع  
شده است— ولی اشتباه هی کرد.

# فصل پنجم:

# حکومت پارلمانی

هر دولتی فرزند دولت قبلی، و پدر دولت  
بعدی است.  
(آندره ئوتی - سیاستمدار معاصر ایتالیائی)

## ۱

خدا نصیب نکند. هیچ دردی در عالم بدتر از درد ملت نیست. درد  
مالت علاج ندارد، مگر آنکه شخص دردمند بر خرماد سوار بشود!  
در شرایطی که توسط مردم یا به نام مردم، دولت عین الدوله  
سقوط کرد و فرمان مشروطیت به امضا رسید و نشانه‌های مردم سالاری  
در افق سیاست ایران نمودار شد، درد ملت به خصوص در بین خانواده‌های  
هزار فامیل، بصورت یک بیماری مسری درآمد.  
عالی‌جنابانی که تادیر و زمردم را داخل آدم نمی‌دانستند و از کلمات  
آزادی و عدالت و مساوات و برابری، مثل جن از اسم اعظم می‌ترسیدند،  
همه شبی و بازید شده بودند.

اگر انقلاب فرانسه فقط یک «میر ابو» یا یک «روبسپیر» داشت، از نهالستان «انقلاب ایران» صدها «میر ابو» و «روبسپیر» جوانه‌زده بود. مثلاً وقتی در مجلسی سعدالدوله را به «میر ابو» تشبیه کردند، به ترجیح قبایش برخورد و گفته بود: من میر ابوی ایران نیستم. میر ابو، سعدالدوله فرانسه بود!

در چنین شرایطی تظاهروریا و دورنگی و زهد فروشی و عوامگریبی، رواج کامل داشت و سوداگران بازار سیاست یک روده راست تسوی شکم‌شان پیدا نمی‌شد. تمام حرفها، حرف مفت و تمام کارها نمایشی بود. مردم از دروغ اشباح اشعه شده بودند.

قدرت حکومت که قبلاً، در دربار شاه و در دیوان صدراعظم مورد اعتماد او متهم کرد بود، در این موقع به بخشش‌های مختلف تقسیم شده و سهمی از آن به انجمنهای مردمی و مجلس منتخب مردم تعلق گرفته بود. وجود مرکز متعدد قدرت—هر چند که سهمی هم به مردم رسیده بود—وضع را بیش از پیش و خیم ساخت و نتیجه‌ای که به دست داد عدم ثبات مملکت بود که از عدم ثبات دولتها نشأت می‌گرفت.

حکومت ایران، پارلمانی شده بود و کابینه‌ها تا می‌آمدند جایی گفتند، آنها که به کابینه راه پیدا نکرده بودند از هر سودوالت رامی کو بیلدند و چیزی نمی‌گذشت که به قول مرحوم مدرس، اکثریتش را اقلیت می‌گردند.

چنانچه دیدیم در طول پنجاه سال سلطنت ناصر الدین‌شاه، فقط شش نفر به عنوان صدراعظم مصادر خدمت—یا خیانت—بودند ولی از طلوع رژیم مشروطه تا شهر وعده یکتاواری رضاخان که، کمتر از ۱۷ سال به طول انجامید ۳۴ بار دولتها عوض شدند—یعنی بطور متوسط هر شش ماه یک دولت. در این مدت، میرزا حسن مستوفی‌الممالک فرزند میرزا یوسف مستوفی‌الممالک آشتیانی از لحاظ تعداد دفعات نخست وزیری با پنج بار ریاست دولت در ردیف اول، و میرزا حسن مشیرالدوله فرزند

## حکومت پارلمانی

۱۳۹

میرزا نصرالله مشیرالدوله نائینی با چهار بار ریاست دولت در ردیف دوم قرار دارند.

این دو نفر در همین فاصله زمانی از لحاظ تعداد دفاتر وزارت، نسبت معکوس دارند: مشیرالدوله با ۲۷ بار وزارت نفر اول و مستوفی‌المالک با ۲۰ نوبت وزارت نفر دوم است – و بعد از آیند و به ترتیب، محتشم‌السلطنه و علاء‌السلطنه و حکیم‌الملک و وثوق‌الدوله بین سایر دوله‌ها و سلطنه‌ها و ملک‌ها از این لحاظ رکورددار هستند.

در میان ۳۴ دولت که در این مدت تشکیل شد از نظر زمانی طولانی‌ترین کابینه‌ها، کابینه دوم میرزا حسن و ثوق‌الدوله بود که حدود دو سال دوام آورد و کوتاه‌ترین کابینه‌ها، کابینه اول عبدالجید میرزا عین‌الدوله بود که بیشتر از ۱۲ روز طول نکشید.

عجیب است ولی باور بفرمائید که این نخست‌وزیر رژیم مشروطه، عیناً همان عین‌الدوله رژیم استبداد است که تمام آتشها از گور او برخاسته بود – انقلاب مشروطیت اگر هم ریشه ملی و مردمی داشت، به تردستی توسط هزار فامیل دزدیده شده بود.

## ۴

فاصله زمانی را که محمد علیشاه مجلس را به توب‌بست تاروzi که از سلطنت خلع شد، اصطلاحاً «استبداد صغیر» گویند. ولی باید توجه داشت که پیش از استبداد صغیر، یک دوره مشروطیت صغیر هم داشته‌ایم و اتفاقاً این دوره مشروطیت صغیر، در مقام مقایسه با مشروطیتی که بعد از خلع محمد علیشاه برقرار شد، از اصلاحات بیشتر برخوردار بوده است.

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۴۰

در این دوره و کلای تهران بدون دخالت دست دولت به صورت طبقاتی انتخاب شدند و مشهدی با قربان و حاجی علی اکبر پائیز و استاد پنجه علی بنا نماینده گان اصناف در کنار شاهزاده یحیی میرزا نوه السلطنه از طبقه شاهزادگان و میرزا حسین خان مشارالملک از طبقه اشرف و میرزا جوادخان سعد الدله از طبقه اعیان به مجلس اول راه پیدا کردند و اتفاقاً مجلس اول همانطور که طبع یک رژیم مشروطه اقتضا می کند، مرکز ثقل سیاست کشور بود :

... مجلس اول با وجود اینکه رکن اعظم آنرا شاهزادگان تشکیل می دادند به انجام کارهای بزرگ توفیق یافت که از آن جمله بود: عزل کامران میرزا عمرو و پادر زن محمدعلیشاه از وزارت جنگ، کوتاه کردن دست حاجی آقا محسن ملاک از عراق (اراک) سردار منصور از رشت، سپهبد از تکابن، قواهمالملک از شیراز، ظل السلطان از اصفهان، آصف الدله از خراسان، حشمتالملک از قاین، ظهیرالملک از کرمانشاه، متولی باشی از قم، مشیرالملک از یزد و فیروز میرزا از کرمان<sup>۱</sup>.

در مجلس اول به موجب نظامنامه انتخابات، کرسی های وکالت تهران بین طبقات مختلف مردم تقسیم شد و در عین حال که به هر یک از طبقات شاهزادگان و اعیان و اشرف سهمی رسیده بود طبقات پائین جامعه نیز در این سهمیه بندی بی نصیب نمانده بودند. اما وقتی آها از آسیاب افتاد و رفته شور و حرارت اولیه انقلاب، جای خود به حالت سکون و بی تفاوتی بعد از انقلاب داد هزار فامیل به انقلاب دست بردازد، در

۱ - سید حسن تقیزاده : تاریخ مختصر مجلس ایران ( تقیزاده خود عضو مجلس اول بود )

## حکومت پارلمانی

۱۴۹

نظامنامه مجلس دست برد و روی ماده مربوط به انتخابات طبقاتی خط قرمز کشید. نتیجه اینکه مجلس بعد و مجلسهای بعدی بی حضور نمایندگان طبقات پائین جامعه، شکل پیدا کردند.

به هر تقدیر، در مشروطه صغیر، تنها چیزی که تغییر کرده بود وجود مجلس در کنار دولت بود ولی در نظام حکومتی ایران، در به همان پاشنه سابق می چرخید و امر صدارت و وزارت و حکومت، در بین هزار فامیل از دستی به دست دیگر می گشت.

بر رویهم در مشروطتی صغیر، هفت نفر به ریاست وزراء انتخاب شدند و تشکیل دولت دادند. اولین رئیس وزراء دوره مشروطتی، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی بود که در غوغای تهران، سمت واسطه را بین دربار و متحصنهای سفارت انگلیس به عهده داشت و پس از عزل عینالله، مقام صدارت را حق دلای گرفت.

از قرار معلوم میرزا نصرالله خان در جوانی کسب و کار درست و حسابی نداشت، در عوض خواهی داشت که خیلی خوش خط بود و بیاض دعا خوب می نوشت. میرزا نصرالله سالی یکبار بیاض دعاها دست نوشته خواهر را از نائین به تهران می آورد و در خانه‌های اعیان و اشرف تهرانی می فروخت و «وجوهاتی» جمع می کرد و پولها را لای آستر قبایش جا می داد و با خود به نائین می برد و از این ممر معاش خانواده را تأمین می کرد.

در یکی از این سالهای سیاه که بیاض دعاها روی دست میرزا نصرالله مانده و صدراعظم آینده ایران در تهران، کرایه در مقصد شده بود، ناچار در قهوه خانه با غایلچی شاگرد قهوه‌چی شد و چون میرزا بود و سواد داشت گهگاه برای مردم بیسواد عریضه نویسی می کرد. اتفاقاً یکی از این عریضه‌هایه عنوان عبدالوهاب خان نصیرالدوله (آصف-

الدوله بعدی) بود که خان از خط و ربط آن بسیار خوشش آمد و کاغذ نویس قهوه خانه<sup>۱</sup> با غایلچی را به نو کری خود قبول کرد:

... مشیرالدوله در بدایت عمر که از نائین جلای وطن کرده به تهران آمد  
له بود، می گویند یک مدتی به کتابت، تحصیل معاش می کرده. بعد در اداره میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله، نو کری پیدا کرد که تقریباً به ماهی دو سه تومان مواجب خدمت می کرد.  
بعد با میرزا ابراهیم خان تبریزی، کارگزار و نایب‌الوزاره به تبریز رفت و لله پسر او حسن خان (م‌لدحت‌السلطنه) شده و دختر حاجی میرزا علی مشکوک‌الملک، آجودان کارگزاری را برای خود خواستگاری کرد ولی حاجی که او را، هم شأن خود نمی دانست مخالفت کرد و نایب‌الوزاره پا در میانی کرد با اصرار تمام، دختر حاجی را گرفت - که مادر حسن خان و حسین خان مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک باشد.

راستی که روزگار چه شوخ طبعی هائی دارد. همین میرزا ناصر الله نائینی که در تبریز دختر حاجی تبریزی را از سر او هم زیاد می دانستند، چند سال بعد در تهران بدون هیچ حرف مفت، دختران علاء‌الدوله قاجار و آصف‌السلطنه قاجار را برای پسرانش حسن و حسین گرفت و تنها دخترش را هم به پسر علاء‌الملک و همچنین به مفخم‌الدوله داده بود، البته ذه در یک برهه از زمان (!) بلکه قبل از طلاق دخترش را از پسر علاء‌الملک گرفت و بعداً اورا با جناب مفخم‌الدوله دست به دست داد. نتیجه اینکه در حکومت مشیرالدوله، پسر علاء‌الملک خانه نشین شد بود و جناب مفخم‌الدوله سفیر ممالک محروسه ایران در ایالات متحده آمریکا شد.

۱ - نظام‌الاسلام کرمانی : تاریخ بیداری ایرانیان

## حکومت پارلمانی

۱۴۳

با آنکه مجلس اول در زمان مشیرالدوله انتخاب شده بود و خود مشیرالدوله و دو طفلان او حسن و حسین، در تأسیس آن مجلس زحمت‌ها کشیده بودند ولی چون هنوز باد و بروت عصر دیوان‌الاران و دولتمردان در دماغ مشیرالدوله بود، نتوانست با مجلس کار کند و آب دولت و مجلس به ریث جوی نرفت. پس به میل خود از صدارت استعفا داد و چندی بعد علیرغم میل خود از زندگی در این دنیا معاف شد. در حالیکه ارثیه‌ای هنگفت، از جمله اوراق سهام کمپانی نفت جنوب را برای ورثه‌اش باقی گذاشتند بود.

علیرغم جوانی پدر نج میرزا نصرالله خان، بعدها بازماندگان او مدعی شدند که اجدادشان از معاریف عرفان بوده و سلسله نسب آنها به پیر نائین می‌رسد و بر مبنای همین ادعا بود که اعقاب پسری میرزا نصرالله خان نام پیرنیا و اعقاب دختری او نام پیرزاده را برای فامیل‌های خود انتخاب کردند.

به هر حال استعفای ناگهانی مشیرالدوله، پادشاه جدید و مجلس جوان را غافل‌گیر ساخت. مشیرالدوله موقعی کار صدارت را زمین گذاشت که جانشینی، برای او پیش‌بینی نشده بود. ناچار برای آنکه کارهان خواهد محمد علی‌شاه یکنفر را که دم دست بود، به جای مشیرالدوله انتخاب کرد. گویا شاه در این موقع نظرش به میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان اتابک بود که به حالت تبعید در فرنگستان به سرمی برد ولی تاتابک از فرنگ آید، مملکت را رئیس دولتی باید.

این بود که قرعه فال صدارت به نام «وزیر افخم» اصابت کرد. وزیر افخم، نامش میرزا سلطان‌علی، پدرش سالار‌الملک، جد مادریش ابراهیم‌خان ظهیرالدوله معروف بود و بازماندگانش افخمی‌های یزد و کرمان هستند.

وی در او ان جوانی جزء عمله خلوت مظفرالدین میرزا و لیعهد در تبریز محسوب می شد و موقعی که مظفرالدین میرزا به سلطنت رسید او را نیز جزء دار و دسته ترکها با خود به نیش کشید و به تهران آورد و پس از آنکه ترکها در دربار تهران سوار کار شدند، میرزا سلطانعلی، وزیر بقايا شد و پرسش میرزا محمد حسن، معاون او!

تنها امتیاز میرزا سلطانعلی اذتساب او به خانواده قجر بود و درست به همین دلیل، او به درد هیچ کار نمی خورد و مفت نمی ارزید - واژه همان ابتدا که فرمان صدارت به زام میرزا سلطانعلی وزیر افخم صادر شد پیدا بود که این دولت با یک خروار سریش به ریش ملت نمی چسبید - یکی نبود به وزیر افخم بگوید فرمان صدارت را به تعدادند، تو چرا اگرفتی؟! ضعف وزیر افخم، شایعه روی کار آمدن مجدد امین‌السلطان اتابک را قوت بخشیده بود و از همان موقع که مردم شنبیدند اتابک از فرنگستان به مقصد ایران حرکت کرده، اعتقاد عمومی بر این بود که رئیس وزرای آینده ایران در راه است.

هنوز عرق راه اتابک خشک نشده بود که فرمان ریاست دولت به زام او صادر شد و دولت وزیر افخم سقوط کرد، در حالیکه از عمر کابینه او بیش از یکماه و چهار روز نگذشته بود. بی خود نیست که گفته اند نگهداری شغل، مشکل تر از به دست آوردن آنست.

امین‌السلطان اتابک را محمد علیشاه، شاید به این نیت به کاردعوت کرده بود که با کمک او بساط مشروطه را بر چیند و به «لوطی بازیهای مجلسیان!» خاتمه دهد امام مشروطه خواهان افراطی که می ترسیدند کلمه خری محمد علیشاه و کلمه داری اتابک، کار به دست مشروطه و مشروطه خواهان بددهد، اتابک را در جلوی مجلس ترور کردند - و به این ترتیب اتابک امین‌السلطان نخستین نخست وزیر ایران بود که به حکم نامکتوب محکمه خلق،

اعدام انقلابی شد.

حادثه ترور رئیس وزیر ای رای وقت که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت، بسیار دیگر شاه جدید و مجلس جوان را غافلگیر ساخت و محمد علی شاه این بار نیز به حکم اجبار و اضطرار، کسی را به ریاست وزرا انتخاب کرد که انتخاب او در آن شرایط زمانی، بدترین انتخاب بود. میرزا احمد خان مشیرالسلطنه گرچه نخستین وزیر عدالیه در نخستین دولت مشروطه محسوب می شد اما طرز فکر استبدادی او بر هیچ کس پوشیده نبود. هم اوست که گفته بود: «خوب است مجلس و کلا در کارهای سیاسی مداخله نکنند!» و هم اوست که در باره اش گفته اند: گاو مشیرالسلطنه، مشیرالسلطنه گاو هاست!

میرزا احمد خان مشیرالسلطنه، متولد آمل و بزرگ شده تبریز بود. پدرش میرزا محمد مشیر نظام، وقتی که احمد یک الف بچه بود و دست چپ و راستش رانمی شناخت با اهل بیت به تبریز کوچیده و در پیشکاری آذربایجان، دم گاوی به دست آورده بود. میرزا احمد خان نیز وقتی پا به سنین جوانی گذاشت چون بفهمی، نفهمی سواد کی داشت به کمک ابوی در تبریز به دستگاه ولیعهد (مصطفی الدین میرزا) راه پیدا کرد و سالها بعد مانند سایر اطرافیان ولیعهد، سر از تهران در آورد و در تهران با بزرگان وصلت کرد و از نردنban ترقی بالا رفت:

... میرزا احمد منشی باشی ولیعهد که (بعد از سوه استفاده در مأموریتهای ممیزی و عدم پرداخت حق السهم مر بـ وظه) مقصر دولت شده و (ناصر الدین) شاه چه بدھا از او می گفت، دو سال قبل به واسطه وصلت با قوام الدوّله، ملقب به مشیرالسلطنه گردید.<sup>۱</sup>

**مشیرالسلطنه چون در یک شرایط اضطراری و بدون جلب نظر**

### ۱ - اعتمادالسلطنه : روزنامه خاطرات

موافق مجلس، رئیس‌الوزرا شده بود از همان ابتدای کار با مخالفت و کارشکنی مجلسیان رو برو شد و پس از دو ماه جنگ و جدل، سرانجام مجلس پشت دولت مشیر‌السلطنه را به خاک مالید. به این ترتیب از چهار نخست وزیر صدر مشروطه، اولی به میل خود، دومی به میل شاه، سومی به میل مردم و چهارمی به میل مجلس بر کنار شدند.<sup>۱</sup>

جلسات اولیه مجلس اول، فقط با حضور نمایندگان تهران تشکیل می‌شد ولی پس از آنکه نمایندگان شهرستانها به خصوص نمایندگان تبریز به تهران آمدند، مجلس قیافه جدیتر به خود گرفت و محمد علی‌شاه که می‌دید این تو بمیری از آن تو بمیری هانیست، برای نخستین بار دست مجلس را در انتخاب دولت باز گذاشت. نخستین نخست وزیر انتخابی مجلس، میرزا ابوالقاسم خان ناصر‌الملک همدانی بود.

میرزا ابوالقاسم خان پسر میرزا احمد خان، پسر میرزا محمود خان، پسر محمد حسین خان از سران طائفه قراگوزلو بود. قراگوزلوها اصلاً از نژاد ترک هستند که در درازنای تاریخ از حوالی سوریه به قفقاز کوچیده و در قیام شاه اسماعیل صفوی، جزء سپاه قزلباش درآمد و سپس از قفقازیه در شمال ایران به حوالی همدان در غرب ایران، نقل مکان کرده بودند. محمد حسین خان قراگوزلو، جد اعلای میرزا ابوالقاسم خان در جنگی که بین جعفرخان زند و آغا محمدخان قاجار در گیر شده بود جانب آغا محمدخان را گرفته و از همان موقع این طائفه به خدمت خانواده قاجار درآمد. علاوه بر آن در طی یک دوره طولانی، همواره بزرگ این خانواده «زماینده بومی» دولت فخیمه‌انگلستان در منطقه محسوب می‌شد:

... نمایندگان بومی تو سلط سفارتخانه بریتانیا در تهران یا نماینده مقیم در بوشهر از میان شخصیت‌های مشهور محلی بر گزیده

۱ - از مشیر‌السلطنه، اناناً و ذکوراً فرزندی باقی نماند.

## حکومت پارلیمانی

۱۴۷

می شدند و سعی می شد اینان از کسانی انتخاب شوند که با بریتانیا رابطه‌ای داشته باشند. در غالب موارد، این اشخاص اصل و نسب ایرانی نداشتند. در شیراز اینگونه نمایندگی، در طی چندین نسل در دست خانواده اشرافی و ثروتمند نواب باقی ماند که از شیعیان هندی نسب بودند. در اصفهان اعضای خانواده آقا نور از خانواده‌های مرفه‌الحال ارمنی، نسلا بعد نسل نماینده بومی بودند... در لنگه در ساحل خلیج فارس یک تاجر عرب که کار و کسب پر رونقی داشت نماینده بومی بود و نخستین کسی که در کرمانشاه به این سمت منصوب شد، عربی بود بنام حاجی خلیل که گفته می شد ابتدا قاطرچی بوده است.<sup>۱</sup>

در باره سرسپردگی خانواده قراگوزلو به انگلیسیها، سالها بعد که حسین علاء وزیر دربار شاه سابق، و خانم علاء از قراگوزلوهای ناصرالملکی همه کاره دربار بود، دکتر قاسم غنی در خاطرات خود می‌نویسد: ... بر پدر هر چه زن مکاره است لعنت... در دربار اخیراً همه ناصرالملکی‌ها نفوذ داشته و این خانواده به طور کلی احساسات ایرانی ندارند. همه اینها دشمن ایرانی هستند و ایران و ایرانی را تحقیر می‌کنند و از جان و دل انگلیزی‌تر از انگلیز هستند. خود ناصرالملک اینطور بود.

میرزا ابوالقاسم ناصرالملک به توصیه پدر بزرگش میرزا محمود خان ناصرالملک اول، به خرج دولت در انگلستان علم حقوق تحصیل کرده بود و چون هنوز انگلستان را «مهد آزادی» می‌شناختند و علاوه بر آن در غوغای تهران، انگلستان در اجرای نقشه مشروطه طلبان همراهی کرده بود یا بر عکس، مشروطه طلبان در اجرای نقشه انگلستان همگامی کرده بودند (!) مجلس اول مخصوصاً این تحصیلکرده انگلستان را

۱ - سردیس رایت: انگلیسیها در میان ایرانیان

بدون صواب دید شاه به ریاست وزرا انتخاب کرد . به همین جهت محمد علیشاه از همان ابتدا بنای ضدیت با دولت انتخابی مجلس را گذاشت و شکاف بین دربار و پارلمان بیشتر شد .

ناصرالملک که خود را منتخب مجلس می دانست نه منصوب شاه، برای کسب وجهه بین مردم و مجلس مردمی، می خواست مستمریها و حقوقهای گزارف را که به درباریان و اعضای خانواده سلطنتی، به خصوص به بیوه‌های متعدد ناصرالدین‌شاه پرداخت می شد یک مرتبه قطع کند ولی بیوه‌های ناصرالدین‌شاه به عنوان اعتراض به قطع مستمریها خود در مجلس تحصن اختیار کردند و کولی بازی در آوردند.<sup>۱</sup> مقارن با این احوال عده‌ای از او باش تهران به تحریک دربار در میدان توپخانه اجتماع کردند و عزل نخست وزیر انتخابی مجلس را از محمد علیشاه خواستار شدند ولی محمد علیشاه که اوضاع را بر وفق مراد می دید، خواست «رل» بازی کند . بنابراین تظاهر کنندگان را به حفظ مبانی مشروطیت و احترام گذاشتن به آراء نمایندگان مردم دعوت کرد ولی در پس این سخنان شیرین، زور بود و فشار .

محمد علیشاه که خود، آن غائله را به راه انداخته بود و خود، مردم را به حفظ آرامش و رعایت مبانی مشروطیت دعوت می کرد ، از فرط عصبانیت، نخست وزیر منتخب مجلس منتخب مردم را به دربار احضار کرد و دستور داد به او قهوه قجر بنوشانند . از همان نوع قهوه که قبل

۱ - ناصرالدین‌شاه روزی که کشته شد ۸۵ زن داشت که زنهای درجه اول شاه را ماهی ۷۵ تومان حقوق بود وزنهای درجه دوم به تفاوت از ۵۰۰ الی ۲۰۰ تومان داشته و صیغه‌های درجه سوم را ۱۰۰ الی ۱۵۰ تومان مقرری بود و نیز دخترهای بزرگ شاه، سالی چهار هزار تومان حقوق داشتند... «دوستهای خان معیرالممالک: مجله‌ی فاما»

به میرزا حسین خان سپهسالار نوشانیده بودند.

امر شاه اطاعت شد. قهوه را «دم» کردند. داروی مخصوص را توی آن ریختند و فنجان قهوه را پیش روی ناصرالملک گذاشتند ولی ناصرالملک عمرش به دنیا بود. او قبل از صرف قهوه قجر، اجازه اقامه نماز گرفت و به نماز پرداخت و آنقدر طولش داد تا «مستر جرج چرچیل» از طرف «مستر جرج بار کلی» سفیر انگلیس در تهران، خود را به دربار رسانید و به محمد علیشاه گوشزد کرد که ناصرالملک از دربار امپراطوری انگلستان، نشان افتخار دارد و اگر یکم از سراوکم بشود، بمثابه اعلان جنگ به انگلستان است. نتیجه اینکه قهوه قجر بی مصرف ماند و وجود بی مصرف ناصرالملک، عمر دوباره پیدا کرد.

رئیس وزرای قانوندان که از آن پس آب و هوای ایران را به مزاج خود - از گار نمی دید، صبح روز بعد، از طریق بندر انزلی و از راه دریا به انگلستان گردید، بی آنکه تشریفات قانونی را انجام داده و به موجب نظامنامه، استعفای خواسته بود. را قبلاً تقدیم مجلس کرده باشد!

پس از فرار ناصرالملک، محمد علیشاه برای آنکه به مجلس چرا غ سبز نشان داده باشد میرزا حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی را که مردی معمر و ریش سفید بود، به عنوان رئیس وزرای جدید به مجلس معرفه کرد. میرزا حسینقلی خان نظام‌السلطنه، یک لر به تمام معنی بود که تحتم او را پدرش شریف خان مافی در قزوین کاشته بود:

... طایفه مافی از ایلات لرستان بوده‌اند مشهور به بازرونده. بعد از آنکه صفویه طایفه فیلی را در لرستان حکومت دادند براین طایفه تمکین از رؤسای فیلی، شاق‌آمد و در قشلاق به خوزستان و از طریق رامهرمز و کوهکیلویه به فارس مهاجرت کردند و تا به سلطنت رسیدن خاندان زند به شغل دیوانی و سپاهیگری گرایشی نداشتند

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۵۰

و به زراعت و دامداری پرداختند. با روی کار آمدن خاندان زند (که از الوار بودند) به علت همزبانی و هم ریشگی، این طایفه بنای همکاری و همراهی با کریم خان را گذاردند.

نظام‌السلطنه موهايش را توی آسیاب سفید نکرده بود. حکومتهای عدیده در مناطق سردسیر و گرم‌سیر مملکت، از او یك آدم سرد و گرم چشیده ساخته بود (!) بیخود نبود که در بحبوحه اختلاف شاه و مجلس، هم طرف و ثوق شاه بود و هم مورد اعتماد مجلس. خلاصه اینکه نظام‌السلطنه یك مرد دو شخصیتی بود: یك قره نوکر و در عین حال یك عوام‌فریب.

همین حالت دو شخصیتی نظام‌السلطنه باعث شده بود کسه در آن موقع، امر صدارت به او محول شود. در واقع نظام‌السلطنه یك دولت آشتی ملی تشکیل داده و انصافاً برای ایجاد زمینه تفاهم بین شاه و مجلس سعی وافر بکار برد، و می‌رفت تا بین شاه و مجلس التیام ۱ ششد که مرگ ناگهانی و زور درس یگانه پسر او در عنفوان شباب، تمام رشته‌ها را پنبه ساخت. پس از این ضربه روحی، هر مرد از پا درآمد و کابینه‌اش نیز همین‌طور.

(میرزا سینقلی خان که مرد، چون فرزند ذکور نداشت، لقب «شدنات» دولتی او به برادرزاده‌اش رضا قلیخان نظام‌السلطنه مافی ثانی به ارت رسید).

پس از آنکه پا در میانی و ریش سفیدی نظام‌السلطنه هم نتوانست دربار و مجلس را با هم آشتی بدهد، محمد علی‌شاه که تا آن موقع بامجلس و مشروطه طلبان سیاست کجدار و مریز پیش گرفته بود بالاخره آنروی

۱- مقصود نظام‌ما فی: مقدمه کتاب خاطرات حسینیه‌ای خان نظام‌السلطنه مافی

سکش بالا آمد و با انتخاب مجدد مشیرالسلطنه به ریاست دولت، در واقع به مجلس اول، اعلان جنگ داد.

محمد علیشاہ علاوه بر آنکه شخصاً خاق و خوی مستبده داشت و نمی‌توانست تحمل کند که یک مشت «یقتعلى بقال!» به اسم فماقینده ملت با او بر سر سفره حکومت، شریک باشند. زنش، ملکه ایران، مدام او را نیش می‌زد که یک موی «شاه شهید» به نقش نیست و با نیش زبان، شاه را به طرف مردم کیش می‌داد:

... محمد علیشاہ برخلاف پدرانش فقط یک زن دائمی داشت که دختر کامران میرزا عمرویش بود و قبل از اوهم مادر اعتقاد السلطنه را در حبالة نکاح خود در آورده بود ولی بعد از نکاح دختر نایب-السلطنه، او را ترک کرد، و این زن (زن دومش) در مراج شاه در سوی زیادی داشت و شاه بالمره مطیع او بود ... ملکه ایران در دوره مشروطیت خیلی دلتنگ بود برای آنکه دلش می‌خواست بستگان خودش را روی کار بیاورد و ممکن‌ش نمی‌شد و همیشه از مشروطیت اظهار نفرت می‌کرد. ملکه، مکرر نزد دوستانش و نزد خود شاه شکایت می‌کرد که من از این‌الدوله و امین‌قدس و سایر زنهای ناصرالدین‌شاه به مراتب بدیخت ترهستم چرا که آنها اقلامی توانستند برادر و کس و کار خود را به وزارت و حکومت برسانند و برای من ممکن نیست که پدرم نایب‌السلطنه و برادرم شاهزاده‌مشدی را به منصب لایق برسانم.<sup>۱</sup>

در معرفه مشروطه‌خواهی عده‌ای از اعضای هزار فامیل که پوست و گوشت و استخوانشان متعلق به دربار بود، در صف احرار قرار گرفته بودند و شاه و ملکه به خصوص از دست این عده فشار خونشان بالارفته

۱ - مجلد اسلام کرمانی : یادداشتها

بود. بهمین جهت روزی که شاه تحت تأثیر وسوسه‌های ملکه، دستور به توب بستن مجلس و قلع وقمع آزادیخواهان را به امیر بهادر داد، سفارش اکید کرد که مبادا حتی یکی از این «نمک‌نشناسها» از چنگال عقوبت فرار کند.

«حسب الامر ملوکانه» دولت، علیه ملت دست به اقدام نظامی زد. گروهی به خاک و خون غلتیدند و گروهی دیگر به غل و زنجیر کشیده شدند، امانه از هزار فامیل و وابستگان آنها. هزار فامیلی‌ها یاد رسفارتخانه‌ها پناه جستند و به خارج گریختند و یا با وساطت بزرگان و ریش سفیدان فامیل، از محبس باغشاه بیرون کشیده شدند، و تنها کسانی از قماش ملک-المتكلمين واعظ و صور اسرافیل روزنامه نویس که جزء هزار فامیل نبودند به موجب رأی محکمه فوق العاده به دار مجازات آویخته شدند... و بدینسان، مجلس اول، قبل از آنکه عمر قانونی آن به سر رسد منحل شد و مشروطه صهیر جای خود به استبداد صغیر داد. «کشتیان را سیاستی دگر آمد.»

## ۳

پس از واقعه باغشاه و بمباران مجلس، هیولای قدرت بار دیگر در دربار شاه کمین کرد و ایام به کام شاه و اطرافیان او شد. در این تغییر وضع، ملکه ایران همسر شاه و دختر کامران میرزا بیش از همه سود جسته بود:

... بعد از آنکه شاه به مقصود خود نائل شد، بر ابهت ملکه خیلی افزود و ملکه هم فوق العاده به شاه منت می گذاشت. برای آنکه تمام آن حوادث را از اثر اعمال ساحرانه خودش و پدرش می دانست لهذا از آن تاریخ به بعد شریک السلطنه شد و در بسیاری از مقامات، فرامین و احکام شاه را لغو و ابطال می نمود. همین ملکه با امیر بهادر

و مشیرالسلطنه ... اتحاد سیاسی داشت و آنها هم از فرمان او خارج نمی شدند.<sup>۱</sup>

خواب خوش ملکه ایران خوشبختانه خیلی زود بدل به کابوس شد چون آرامشی که بلا فاصله پس از واقعه با غشا و بمباران مجلس در محافل تهران و شهرستانها برقرار شده بود، آرامش قبل از طوفان بود. طوفان از «کوزه کنان» شروع شد - محله‌ای در تبریز - از خانه حاجی مهدی کوزه کنانی که رئیس انجمن تبریز بود و مورد احترام ستارخان. یک بحث سیاسی، یک عصبا نیت آنی، یک جمله مؤثر که از اعمق دل یک هموطن آذربایجانی برخاسته و بر زبان او جاری شده بود، اولین جرقه آتش را بر خرمن وجود بازیگران عصر استبداد صغیر شعله ورساخت. «صدای گفته بود: ما مردها باید لچک زنها را به سر کنیم که یک زن (ملکه ایران) دایرمدار مملکت شده است - و «فرکانس» صدا در سراسر تبریز انعکاس پیدا کرد و آزادی طلبان تبریز برای مطالبه آزادی، اسلحه برداشتند.

محمد علیشاه که ناگهان از خواب شیرین پریده و دست و پای خود را گم کرده بود به یک دست چماق و به دستی دیگر بر گک زیتون گرفت. از یکسو دستور داد که «شورش تبریز» بهشدت سرکوب شود و از سوی دیگر عذر مشیرالسلطنه مستبد را محترمانه خواست و به قصد فریب مردم تصویم گرفت که یکی ازوجیه الملهمه هارا به ریاست دولت انتخاب کند. و قاحت ملوکانه را سیاحت کنید: محمد علیشاه که چند ماه پیش از آن، قصد جان ناصرالملک را کرده بود اینک که عرصه از همه طرف بر او تنگ شده بود دست کمک به جانب ناصرالملک دراز کرد تا ازلندن به تهران بیاید و کشتی طوفان زده مملکت را نجات بدهد(!) ولی ناصرالملک

۱ - همان منبع

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۵۴

که هنوز بوی وحشتناک قهوه قجر را در منخرین خود احساس می‌کرد برای آنکه روی شاه پررو را زمین نینداخته باشد، به او پاسخ داد باید استخاره کند که البته منظور او استجازه بود – چون پس از یک ملاقات محروم‌انه با یک مقام مطلع در وزارت خارجه انگلستان، به شاه ایران جواب یأس داد و پیغام فرستاد که استخاره راه نداده است!

محمد علی‌شاه وقتی از ناصرالملک مأیوس شد، انگشت انتخاب روی یک وجیه‌الملاه دیگر گذاشت و میرزا جوادخان سعدالدوله را که در انتخابات مجلس اول، وکیل اول تهران شده بود به کار دعوت کرد و اتفاقاً سعدالدوله که بسیار جاه طلب بود برای قبول کار، حاجت‌هیچ استخاره نداشت – سعدالدوله آخرین تیر ترکش محمد علی‌شاه بود.

میرزا جوادخان سعدالدوله اهل خوی آذربایجان و نواده حاجی صفر علی خوئی، تاجر مقیم تبریز بود که تیمچه حاج صفر علی در تبریز به نام اوست. اول کسی که از این خانواده تاجر پیشه قدم به عالم سیاست گذاشت عمومی او میرزا یوسف‌خان مستشار الدوله صادق، جد خانواده صادق بود: ... میرزا جوادخان از تاجر زادگان تبریز است. مکنتی دارد. در اوایل امر، رئیس تلگرافخانه تبریز بوده است. بر سر موضوعی نمیدانم، با پدرم (مخبر الدوله وزیر پست و تلگراف) اختلاف حاصل کرده بود و پدرم از او رنجید. مصلحین خیراندیش، میان افتدند. التیامی دادند، در نتیجه همشیره را به عقد خود درآورده است! <sup>۱</sup>

میرزا جوادخان با مستشار الدوله صادق، نسبت نسبی و با مخبر الدوله هدایت، نسبت سبیی داشت ولی گویا این موقعیت ممتاز فامیلی را برای بلند پروازیهای خود کافی نمی‌دانست – که با استفاده از فوت و فن تجارت

## ۱ - مخبر السلطنه هدایت: خاطرات و خطرات

به سفارت بلژیک راه پیدا کرد و با دختر سفیر بلژیک که گل سر سبد خانمهای کور دیپلماتیک تهران در دوره امین‌السلطان بود رویهم ریخت وزیر چتر حمایت دختر بلژیکی، وزیر مختار ایران در بلژیک شد:

... سعد الدوّله، میرزا جوادخان، تو سط دختر وزیر مختار بلژیک که محبوبه صدراعظم (امین‌السلطان) است وزیر مختار بلژیک شده است. دختر وزیر مختار بلژیک هفده، هیجده سال دارد. به قول اتراء، بیویونی یوقون (گردن کلفت) است، حالی از صباحت هم نیست. صدراعظم به او عشقی دارد! <sup>۱</sup>

از نسیمی گردش ایام برهم می‌خورد. بعدها چنین اتفاق افتاد که سعد الدوّله پارتی‌های خود را یکی پس از دیگری از دستداد: مستشار الدوّله از گردونه خارج شد، دختر مخبر الدوّله را طلاق گفت، میانه او با دختر سفیر بلژیک بهم خورد و با اعمال نفوذ مسیو نوز بلژیکی که عمل وزیر گمرکات ایران بود از وزارت تجارت معاف شد.

در بحبوحه مشروطیت اول، سعد الدوّله روی غرض شخصی و با استفاده از فرصت، علم مخالفت با مسیونوز وزیر گمرکات را برآوراند و به تبع آن با عین الدوّله نخست وزیر وقت درافتاد و «ابوالملّه» لقب گرفت و در انتخابات مجلس اول، وکیل اول تهران شد و عجب اینکه پس از بمباران و انحلال مجلس، «پدر ملت» روی حس جاه طلبی، پست وزارت خارجه را در دولت مشیر‌السلطنه با کمال استیاق پذیرفته بود. محمد علی‌شاه به تصور آنکه سعد الدوّله هنوز از وجاهت ملی برخوردار است و می‌تواند مردم را چند صباحی بازی بدهد او را به ریاست دولت انتخاب کرد، غافل از آنکه سعد الدوّله از موقعیکه خدمت دولت را بر وکالت ملت ترجیح داد و پست وزارت را پذیرفت، پایگاه

۱ - اعتماد‌السلطنه: روزنامه خاطرات

مردمی خود را از دست داده بود. مردم با هوشتر از آنند که حکومتگران تصویر می کنند. مردم را برای مدتی می توان فریفت و لی برای همیشه، هرگز. به این ترتیب برخلاف انتظار محمد علی شاه، انتخاب سعد الدوله در تسکین افکار عمومی تأثیری نبخواهد و تبریز به حیطه تصرف مشروطه طلبان در آمد.

انقلاب تبریز دارای هویت مردمی بود و رهبری انقلابیون را دو مرد دلیر و اصیل به عهده داشتند که هر دو از قشر پائین جامعه برخاسته بودند: ستارخان و باقرخان.

باقرخان در تبریز به شغل سنگتراشی اشتغال داشته و از لوطنی ها و بزن بهادرهای محله خیابان تبریز بوده است. ستارخان در تبریز، دلال خرید و فروش اسب بوده و او نیز از داشها و لوطنی های محله امیر خیز تبریز محسوب می شد:

... اعمال حیرت آور ستارخان، روی ایرانیان را در اوائل قرن چهاردهم (هجری قمری) و قرن بیستم میلادی در تمام خارجه سفید گردانید و فی الحقیقته می توان او را شجاع شجاعان ایران و بازترین نمونه شجاعت و دلاوری و مردانگی و وطن پرستی نژاد ایرانی محسوب نمود... این شخص که از طبقه سوم مردم بیرون آمده بود در مدت یازده ماه تمام، در مقابل چهل هزار نفر قشون دولتی مقاومت، و تو لید یک حسن احترام و اعجاب و تحسین برای او و برای عموم ایرانیان، در تمام دنیا نمود.<sup>۱</sup>

وقتی انقلاب شتاب گرفت، مردم سایر نقاط مملکت نیز از انقلابیون تبریز تأسی جستند و این انقلاب خودجوش و مردمی که بدون دخالت مشروطه خواهان قلابی هزار فامیل، شکل گرفته و توسعه پیدا کرده

۱ - علامه محمد قزوینی : یادداشتها

بود، می‌رفت تا به تسلط جابرانه حکومت فامیلی و نفوذ استعمار روس و انگلیس در ایران، پایان بخشد که به ناگاه دو اردوی متشکل و تعلیم یافته، یکی از شمال به فرماندهی سپهبدار تنکابنی و دیگری از جنوب به سرکردگی سردار اسعد بختیاری، به بهانه استیفای حقوق ملت واستقرار رژیم مشروطیت به طرف پایتخت هجوم آوردند.

برنامه طوری از پیش منظم و زمان‌بندی شده بود که دو نیروی شمالی و جنوبی در یک روز و یک ساعت معین، در پشت دروازه‌های تهران با هم تلاقی کردند و پس از انجام مراسم معارفه، دوش به دوش هم وارد شهر شدند.

مثل اینکه «سناریو» قبل نوشته شده بود. چون تعداد گلوله‌هایی که آنروز برای تصرف تهران به مصرف رسید، نسبت به اهمیت موضوع بسیار ناچیز بود. به احتمال قوی «از ما بهتران» انقلاب سرتاسری مشروطیت دوم را توسط دو تن از اجلاء هزار فامیل-سردار و سپهبدار-«کانالیزه» و جمع و جور کرده بودند. بار دیگر از ناحیه هزار فامیل به انقلاب مردم خیانت شد. با آنکه گفته‌اند مؤمن دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود!

## ۴

پس از استقرار مجلد مشروطیت، تا انتخاب و افتتاح مجلس دوم، از طرف فاتحان تهران یک مجلس کوچک تحت نام هیئت مدیره موقت تشکیل شد.

هیئت مدیره موقت، محمد علیشاه را که با خانواده‌اش به سفارت روس پناهنده شده بود از سلطنت خلع کرد و پسر ۱۳ ساله او احمد میرزا

را به پادشاهی شناخت و علیرضا خان عضدالملک رئیس ایل قاجار (جد امیر سلیمانی‌ها) را به عنوان نایب‌السلطنه برگزید.

بنا به رأی هیئت مدیره موقت، محمد ولیخان سپهبدار تنکابنی به ریاست دولت انتخاب، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری به عنوان وزیر داخله و عضو ارشد کابینه، با او در حکومت شریک شد و در همین موقع هر دو مشترکاً «سردار ان ملی» نام گرفتند.

قادر مسلم اینست که نه سپهبدار و نه سردار اسعد که یکشیبه «سردار ملی» شده بودند، هیچیک در بین ملت وجهه و مقبولیت نداشت و پرونده اعمال هر دو آنها در گذشته‌های دور و نزدیک حاکمی از نقاط ضعف فراوان بود اما «استعمار» وقتی بخواهد عقل یک ملت را بذدد، خوب می‌ذدد. چنان می‌ذدد که ملت قوه تشخیص خود را از دست می‌دهد و اشخاصی را «سردار ملی» می‌نامد که هیچگونه انس و الفت بین آنها و ملت وجود نداشته است:

... رهبری وطن پرستان اصفهان و گیلان را که فاتحان توران بودند دو «اریستو کرات» بی ایمان به انقلاب مشروطه و خدمتگزار انگلیس و روس به عهده داشتند. فامیل بختیاری و خود حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری، رهبر نیروهای اصفهان از دوهـا سال پیش از انقلاب مشروطیت با انگلیسیها پیوندهای دوستی و سودهای مقابله داشتند... بر اثر بی تجربگی «بورژوازی» ایران در انقلابهای ضد فتووالی، رهبری نیروهای گیلانی فاتح تهران نیز در دست فتووال نامدار یعنی محمد ولیخان سپهبدار تنکابنی افتاد<sup>۱</sup> سپهبدار تنکابنی، فرزند حبیب‌الله خان ساعدالدوله و نوه ولی خان سرتیپ تنکابنی بود که در زمان محمد شاه در جنگ هرات شرکت

۱ - عبدالهادی حائری : تشیع و مشروطیت

داشت و در همان جنگ کشته شد. به همین جهت محمد شاه، حکومت محل  
ثلاثه تنکابن و کجور و کلارستاق و همچنین لقب ساعد الدوله را به پسر  
او حبیب الله خان اعطا کرد.

اعقاب ولی خان سرتیپ از اینجهت نام فامیلی خلعت بری را  
برای خود انتخاب کردند که ادعا داشتند جدائلا آنها یکی از اصحاب  
علی ابن ابی طالب (ع) بوده که خلعت‌های آن حضرت را برای «ولات  
و عمال» می‌برده است، ولی اهالی تنکابن و کجور و کلارستاق،  
ساعد الدوله را به خاطر قتل عام مردم کلاردشت در واقعه تحریرم تنبیکو،  
ابن سعد ثانی می‌نامیدند!

محمد ولیخان سپهبدار ابتدا حکومت تنکابن را از پدرش  
ساعد الدوله به ارث برد و بعد با دادن پیشکشی، حکومت گیلان را ضمیمه  
قلمر و حکومتی خود ساخت و سپس تلگرافخانه را که سالیان متعددی  
در دست مخبر الدوله و اولاد او به سالی بیست هزار تومن اجاره بود  
به دویست و سی هزار تومن اجاره کرد، و وزیر تلگراف شد!

در اوایل نهضت مشروطه طلبی که مردم در مسجد جامع تهران  
اجتماع کرده بودند، سپهبدار تنکابنی که در آن موقع نصرالسلطنه لقب  
داشت از طرف دولت مأمور قلع و قمع مردم شد و در انجام این مأموریت  
تا آنجا که می‌توانست شدت عمل نشان داد - به او گفته بودند برو کلاه  
بیاور، سر آورده بود - و به همین جهت خیلی طرف نفرت مجاهدین  
صدر مشروطیت قرار داشت:

... بعضی فریاد کردند که ما چهار نفر را نمی‌خواهیم . باید از  
اطراف پادشاه رئوف ما (مظفر الدین شاه) نفی و تبعید شوند: یکی  
امیر بهادر و دیگری نصرالسلطنه . سومی حاجب الدوله . چهارمی  
نیر الدوله - و خیلی بدگفتند از این چهار نفر!

۱ - نظام الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان

حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری، پسر حسینقلی خان هفت‌لنگه بختیاری، شریک‌الدوله سپهبدار تنکابنی نیز مانند خود او عدم سوء پیشینه نداشت (!) او سالها جلو دار امین‌السلطان اتابک در سلطنت مستبدۀ ناصر الدین‌شاه بود و اسب او جلو تر از کالسکه صدراعظم حرکت می‌کرده است. حاج علیقلی خان، پسر سوم حسینقلی خان ایلخانی از تیره هفت‌لنگه بختیاری بود. پس از آنکه حسینقلی خان را به امر ظل‌السلطان قهوه قجر نوشانیده و از قید زدگی رهانیده بودند، علیقلی خان برای دفع شر ظل‌السلطان، خود را به امین‌السلطان بست و ریاست گارد محافظه او را به عهده گرفت. بعد از آنکه امین‌السلطان از باند ترکها شکست خورد و به اروپا رفت، علیقلی خان نیز راهی اروپا شد و سالها در فرنگستان مقیم بود که خبر قیام تبریز و سپس شورش رشت و اصفهان به او رسید و پس از دید و بازدیدهای خود را با عجله به اصفهان رسانید و در رأس نیروهای جنوب، به فتح تهران نائل آمد!

واضح است که وجود افرادی از قماش سردار اسعد و سپهبدار در رأس امور، مایه ثبیت وضع سابق بود، نه تغییر آن. چنانچه پس از غلبه اردوی مشروطیت بر اردوی استبداد، هیچ‌کس متعرض مشیر‌السلطنه‌ها و سعد‌الدوله‌ها نشد که سهل است، حتی مستوفی‌الممالک و فرمانفرما که در آخرین کابینه استبداد وزیر جنگ و وزیر داخله بودند، در اولین کابینه مشروطیت دوم وزیر مالیه و وزیر عدالت شدند – بی انصافها نگذاشتند حتی یک کابینه وسطش باد بخورد!

آن‌روزها خانه سپهبدار و سردار اسعد، قبله حاجات هزار فامیل بود و همان چهره‌هایی که پیش از آن در کریدورهای کاخ سلطنتی، دول او راست می‌شدند اینک عنبه بوس «سرداران ملی!» بودند: ... اگر در آن ایام کسی به خانه سپهبدار و سردار اسعد می‌رفت

## حکومت پارلمانی

۱۶۱

می دید که اکثر یوت مستبدین معروف و کرسی نشینان با غشاء در آنجا جمیعند و چون یار مهر بان، سرداران ملی را در میان گرفته اند، واژه مشروطه خواهان واقعی نام و نشان نیست.

به این ترتیب پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان، مستبدان واقعی که نان را به نرخ روز می خوردند به خاطر روابط خانوادگی بر سر سفره مشروطیت دعوت شدند و یکی پس از دیگری مقام و موقع و امتیازات دیرینه را به دست آورده اند:

... علاءالدوله کـه در طبع استبدادی معروف و مشهور بـود و نهضت مشروطیت بواسطه بـیدادگـری او آغاز گـشت به ایالت فارس منصوب گـردید. قوا مـملک شیرازی کـه خـود و پـدر و خـانواده اـش از بدـو طـلـوـع مشـرـوـطـیـت، عـلـم مـخـالـفـت رـا بـرـضـد مـلـت بـرـافـاشـتـنـد و مـوـجـبـ آـنـهـمـه بـدـبـختـی و خـوـنـرـیـزـی شـدـنـد. چـون درـادـوـپـا با سـرـدار اـسـعـد دـوـسـتـشـدـه بـودـ، به اـیـالـتـ کـرـمـانـ اـنـتـخـابـ گـرـدـیدـ. سـرـدارـ جـنـگـ کـهـ بـخـتـیـارـیـ کـهـ یـازـدـهـ مـاهـ درـتـبـرـیـزـ باـ مشـرـوـطـهـ خـواـهـانـ جـنـگـ کـرـدـ، روـیـ اـصـلـ قـوـمـ وـ خـوـیـشـیـ باـ سـرـدارـ اـسـعـدـ، بهـ حـکـومـتـ یـزـدـ رسـیدـ. ۲

ژنرال سرپرنسی سایکس مؤلف کتاب تاریخ ایران که در آن موقع کنسول انگلیس در خراسان بود راجع به چهره حکومت انقلابی، نمونه‌ای جالب ارائه داده است:

... پـس اـزـ آـنـکـهـ مشـرـوـطـهـ دـوـبارـهـ درـ تـهـرـانـ بـرـقـرارـ شـدـ مـأـمـورـیـتـیـ برـایـ اـشـغالـ پـسـتـهـایـ نـیـابـتـ وـ اـیـالـتـ، فـرـمـانـدـهـیـ کـلـ قـوـاـ، رـیـاستـ دـیـوـانـ دـادـگـسـتـرـیـ وـ رـیـاسـتـ شـهـرـ بـانـیـ بـهـ شـهـرـ (ـمـشـهـدـ) وـارـدـشـدـنـدـ... منـ طـبـعـاًـ خـيـلـیـ مـاـيـلـ بـودـ کـهـ درـ طـرـزـ کـارـ وـ رـفـتـارـ اـيـنـ جـارـوـهـاـیـ جـدـیدـ مـطـالـعـهـ کـنـمـ وـ اـزـ تـزـرـیـقـ اـيـنـ خـوـنـ وـ اـفـکـارـ جـدـیدـ آـنـهاـ خـيـلـیـ اـمـیدـوارـ

۱ - دکتر مهدی ملکزاده: تاریخ انقلاب مشروطیت

۲ - همان منبع

بودم ولی بعد بکلی دچار یأس و ناامیدی گردیدم. رئیس دادگستری بد بختانه فرزند آخرین متصلی و شاغل این پست بود و بزودی در همان طریق رشوه و ارتباشاء افتاد...

گفته‌یم که در پشت دروازه‌های تهران سپهبدار و سردار اسعد را دست به دست داده بودند ولی آنها مثل زن و شوهرهای ناسازگار خیلی زود تختخوابهایشان را از هم جدا کردند.

در آستانه انتخابات مجلس دوم هریک از رهبران دوگانه کوشید که برای شخص خودیار گیری کند و همین امر، زمینه‌ساز تشکیل دو حزب سیاسی در ایران شد: حزب اعتدال و حزب دموکرات.

جناب محافظه کار هزار فامیل که اعتدالیون را تشکیل می‌دادند از سپهبدار حمایت می‌کردند و گروه ترقیخواه هزار فامیل یعنی دموکراتها طرفدار سردار اسعد بودند.

در انتخابات مجلس دوم محافظه کاران با اعمال نفوذ سپهبدار موفق شدند اکثریت کرسی‌های پارلمان را به دست آورند ولی دموکراتها گرچه بیش از بیست و کیل در مجلس نداشتند چون اکثراً از ناطقه‌های ورزیده بوده و بیشتر از محافظه کاران به فوت و فن امور پارلمانی آشنائی داشتند نبض مجلس را به دست گرفتند. به هر صورت مجلس، هزار فامیل بود و چرخ مجلس به سود هزار فامیل می‌گشت:

... عده‌ای از رجال معروف آن زمان بدون آنکه عضویت رسمی حزب را پذیرفته باشند طرفدار و وابسته به یکی از این دو حزب شدند و در سیاست عمومی با هم شریک و سهیم، و همکاری می‌کردند و نتیجه زجمات و کشمکش این دو حزب، عاید همین رجال کهنه-کارشد... مخصوصاً زعمای حزب دموکرات با اینکه ادعامی کردند متجلد و مترقی هستند و اظهار عقیده می‌کردند که باید کهنه‌کارها و رجال قدیم از کار بر کنار شوند و بجای آنها جوانان روشنفکر

انتخاب گردد در زمانی که قدرت را در دست داشتند و قادر به همه کاری بودند نگذاردند یک نفر از طبقه پائین قدم بعرصه بالا بگذارد و برخلاف اظهاراتشان عقب رجال پوسیده و خانواده های قدیم و ملک ها و سلطنه ها رفتند. حزب اعتدال بطریق اولی، از رجال کهنه پرست و بقول معروف استخواندار حمایت می کرد و آنها را مصدّر امور مهم دولتی می نمود.<sup>۱</sup>

جنگ و منازعه دموکراتها و اعتدالیون در مجلس دوم، بسر سر بودن یا نبودن سپهدار به فقط اوج خود رسیده بسود که قتل مرمز سید عبدالله بهبهانی مجتهد بزرگ، کفه ترازو را به نفع دموکراتها سنگین کرد. سید عبدالله، حامی بزرگ اعتدالیون و سپهدار بوده و گفته می شد که جان خود را بر سر این کار گذاشته است. از این رو سپهدار تنکابنی، مجاهد کبیر آن لاب مشروطه (!) و فرماده سپاه شمالیها درفتح تهران (!) از این واقعه آنچنان «شو که» شد و جا خورد که مقام ریاست وزرا را با همه دلستگی که به آن داشت، رها کرد و به کنجی خزید- ظاهر آن رور سید عبدالله، جزء برنامه نبود.

بعد از کناره گیری سپهدار، میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک که مورد حمایت سردار اسعد و دموکراتها بود قبول مسئولیت کرد. میرزا حسن پسر یکی یکدازه و «تنه تغارتی» میرزا یوسف مستوفی‌الممالک بسود و با آنکه اعتماد السلطنه، شاید از روی حسادت و خبث طینت در حق میرزا حسن گفته بود: «این پسره قابل این نیست که احراق پدر را روشن نگهدارد...» در سن یازده سالگی در کابینه پدرش به مقام وزارت افتخاری رسیده<sup>۲</sup> و به کرات وزیر و وکیل و رئیس وزراء شد.

۱ - همان منبع.

۲ - در این موقع امر کفالت وزارت استیفا به میرزا هدایت وزیر دفتر

(پدر دکتر مصدق) محول شده بود.

... هنرمندی مستوفی‌الملک مخصوصاً از این حیث مورد حیرت و اعجاب واقع می‌شد که معاشرین او را نادان‌ترین و ارتقای‌ترین عناصر در باری و عشا بری تشکیل می‌دادند و مورد اعتقاد و ستایش آزادیخواهان تندر و مانند سلیمان میرزاواردی‌بی‌لی و حتی انقلابیون افرادی مثل میرزا کوچک‌خان جنگلی و احسان‌الله ترویست مشهور بود.<sup>۱</sup>

در دوره مستوفی‌الملک چون دموکرات‌ها علاوه بر مجلس، دولت را هم عملاً در دست داشتند و چون «عده‌ای که بابا و ننه‌شان معلوم نبود» به حزب دموکرات‌گردیده بودند و چون سید حسن تقی‌زاده آخوندزاده گمنام که از تبریز و کیل شده بود به خاطر شور و حرارتی که نشان می‌داد در رأس حزب قرار گرفته بود. هزار فامیل به شدت از ناحیه حزب دموکرات، به خصوص تقی‌زاده احساس خطر می‌کرد. پس توطئه قتل آقا عبدالله بهبهانی را به او نسبت دادند و بالاخره کار به جائی کشید که تقی‌زاده از ترس تکفیر و تهدید حضرات، به اروپا فرار کرد و از گردونه خارج شد و افرادی از هزار فامیل که در حزب دموکرات نفوذ داشتند بجای تقی‌زاده آخوندزاده، سلیمان میرزا شاهزاده را به لیدری حزب دست چپی دموکرات انتخاب کردند.

سلیمان میرزا، پسر محسن میرزا کفیل‌الدوله، پسر محمد طاهر میرزا، پسر اسکندر میرزا، پسر ششم عبدالعزیز انبیاء و سلطنه بوده و بعد از انتخاب نام اسکندر میرزا، نام فامیلی اسکندری را برای خود و خانواده اش انتخاب کرد.

خود سلیمان میرزا از لحاظ مراتب آزادیخواهی، مالی نبود ولی بزرادری داشت موسوم به یحیی میرزا، که از مجاهدین صدر مشروطه بود و پس از بمباران مجلس اول، او هم به باغشاه جلب شده و زنجیر

## ۱ - مورخ‌الدوله سپهر: مقالات سیاسی

قوم و خویش خود محمد علیشاه را به گردن گرفته بود، و با وجود آنکه پس از چند روز مثل سایر افراد هزار فامیل از قید و بند آزاد شد و مدت‌ها بعد در رخته‌خواب به مرگ طبیعی بمرد، ولی سلیمان میرزا که به اقتضای روز در طریق عوام‌فربی گام بر می‌داشت سعی کرد که از برادرش یک شهید راه آزادی بسازد و بالاخره میراث خوار برادرش شد، به مجلس راه پیدا کرد و پس از تقدیم زاده رهبری دموکراتها را به دست گرفت.

خطری دیگر که در این موقع، هزار فامیل را تهدید می‌کرد یا لااقل به نظر آنها چنین می‌نمود - وجود ستارخان و باقرخان بود که با وجود تشکیل مجلس و تأسیس دولت قانونی، هنوز خطه آذربایجان را زیر نفوذ داشتند.

برای رفع این خطر، چه مجلسی بهتر از مجلس دموکراتها و ملی‌نماها، و چه دولتی بهتر از دولت ظاهر الصلاح و عوام‌فربی مستوفی‌المالک بود. پس فوری دست به کار شدند و دولت مستوفی‌المالک به عنوان کمک و قدردانی از زحمات مجاهدین، لایحه‌ای به مجلس تقدیم داشت و فی‌المجلس به ستارخان، لقب سردار ملی و به باقرخان لقب سalar ملی اعطای شد:

... بنده گمان می‌کنم این تجلیل از ستارخان دلال اسب و باقرخان سنگر اش ضمن آنکه ظاهری افتخار آمیز داشت، باطن شیطنت. باری از طرف طبقه شاهزادگان و ملاکین بزرگ مجلس در خود پنهان کرده بود.<sup>۱</sup>

چند روز بعد از رأی مجلس، عضد‌الملک نایب‌السلطنه نیز وارد بازی شد و تلگرافی عیناً به این مضمون خطاب به ستارخان و باقرخان به تبریز مخابره کرد: «جنابان جلال‌التمآب سردار و سalar ملی - حضور

۱ - دکتر باستانی پاریزی: تلاش آزادی

شما برای رجوع خدماتی لزوم پیدا کرده است . البته به وصول این تبلگراف به چاپاری عزیمت دارالخلافه خواهند نمود»

ستارخان سردار ملی و باقرخان سalar ملی که مجلس و دولت و نایب‌السلطنه را از دوستان خود فرض می‌کردند به تصور آنکه وجود آنها در تهران برای حفظ دست آورده‌ای انقلاب و قلع و قمع ضدانقلاب لازم است به همراه گروهی مسلح به دارالخلافه تهران آمدند ولی نشان به آن نشانی که در خلاف آباد تهران، نه تنها خدمتی به آنها ارجاع نشد بلکه پس از چندی اقامت اجباری در تهران به شیوه‌ای غافلگیرانه، خلع سلاح شدند.

به این ترتیب سردار ملی و سalar ملی، دوشیر مرد آذربایجانی، برادر توطئه هزار فامیل از کنام خود دورافتادند، از سیاست منزوی شدند و چندی بعد در فقر و گمنامی شمع وجودشان به خاموشی گرائید : انقلاب فرزندان خود را می‌خورد.

... جماعتی که به تهران آمده بودند تا اعیان واشراف و شاهزادگان را از میان ببرند برای اینکه از گرسنگی نمیرند بخدمت همان طبقه درآمدند و با تحمل طعن و لعن آنان، امرار معاش می‌کردند. بزرگترین بد بختی مجاهدین این بود که تجار و بنکداران و مقامولین و اعیان و ملاکین، آنها را موزرکش و بمباذار و انقلابی و خطرناک می‌دانستند و بهیچ قیمتی حاضر نبودند آنها را در دستگاه خود راه بدهند و کاری به آنها رجوع کنند. ۱

از ستارخان یک پسر و دو دختر باقی ماند . پسرش «یسدالله» بعدها افسر ارتشد و برای دو دختر او بیوکخانم و معصومه خانم، مجلس دوم ماهی بیست و پنج تومان مستمری تعیین کرد و دیگر هیچ !

## ۱ - دکتر ملک زاده : تاریخ انقلاب مشروطیت

پس از رفع شر ستارخان و باقرخان، مستوفی‌الملک نزد هزار فامیل جایگاهی ویژه پیدا کرد به همین جهت موقعیکه عضد‌الملک نایب‌السلطنه، دارفانی را وداع گفت برای تصدی نیابت سلطنت، انتظار متوجه مستوفی‌الملک شد ولی چون مستوفی‌الملک مورد حمایت دموکراتها بود و نمایندگان اکثریت مجلس به دموکراتها زیاد خوشبین نبودند، میرزا ابوالقاسم خان ناصر‌الملک را که هنوز از ترس قهوه‌قجری در فرنگستان به سرمهی برده نیابت سلطنت انتخاب کردند. مهمترین عاملی که باعث شد تا ناصر‌الملک در این مبارزه، مستوفی را شکست بدهد دوستی دیرینه او با «سر ادوارد گری» وزیر خارجه وقت انگلیس بوده که می‌گفتند از زمان تحصیل در «آکسفورد» شروع شده است – ناصر‌الملک حدش به شارع بود!

علوم نیست مستوفی‌الملک چشم دیدن حریف را نداشت، یا حریف چشم دیدن او را که مستوفی‌الملک پس از انتخاب ناصر‌الملک به نیابت سلطنت، از ریاست وزرا استفاده کرد و دست نایب‌السلطنه جدید را برای معرفی رئیس‌الوزرا بازگذاشت.

از مستوفی سیزده دختر و نه پسر باقی ماندند که چون بیشتر شان صغیر بودند و سایه بلند پایه پدر بالای سرشان نبود بخلاف پدر و پدر بزرگشان، در عرصه سیاست چیزی نشدند و به قول اعتماد‌السلطنه نتوانستند اجاق پدر را روشن نگهدارند.

مستوفی‌الملک که استغفا داد، محمد ولی‌خان سپه‌دار که پس از فتح تهران، شخص اول مملکت بود بار دیگر با اکثریت ضعیف که آنهم با اصرار نایب‌السلطنه جدید به دست آمده بود به ریاست وزرا انتخاب شد ولی این‌بار ریاست او، مواجه شد با انتشار خبر بازگشت شاه مخلوع به ایران.

در این موقع مخالفان سپهدار، راست یا دروغ، شهرت دادند که رئیس‌الوزرا با شاه مخلوع، در ارتباط است و همین شایعه، کابینه سپهدار را که از آبتد پایه و اساس محکم نداشت، محکوم به سقوط ساخت و نجفقلی خان صمصادم‌السلطنه به جای او انتخاب شد.

نجفقلی خان صمصادم‌السلطنه را از محمد‌علی‌شاه داشت. چرا که هرگاه محمد‌علی‌شاه پای خود به طرف ایران دراز نمی‌کرد، مجلس دوم هرگز رأی به این خان مغور و بیسواند بختیاری نمی‌داد. متأسفاً زه ستارخان و باقرخان و سایر مجاهدین راستین مشروطیت که بین توده مردم نفوذ کلام داشتند و می‌توانستند در موقع بحرانی به کار آیند، توسط کسانی که بر سر سفره حاضر و آماده مشروطیت نشسته بودند یکی پس از دیگری از گردونه خارج شده و در نتیجه برای پاسداری از رژیم جدید، قوائی منظم و مستعد جز تفنگداران بختیاری باقی نمانده بود که آنها نیز انقلاب مشروطیت سرشان نمی‌شد – بختیاری انقلاب کرده بود که ملت را بچاپد!

نجفقلی خان، پسر دوم حسینقلی خان ایلخانی و برادر بزرگتر علیقلی- خان سردار اسعد بود و همراه برادرش سردار اسعد در فتح تهران شرکت جسته بود. حال اگر در آن موقع علیقلی خان، برادر کوچک نجفقلی خان ریاست سپاه بختیاری را به عهده داشت، دلیلش این بود که نجفقلی خان به مراتب بی‌سوادتر از علیقلی خان بود، و اگر در این موقع مقام صدرارت به علیقلی خان فاتح تهران نرسیده و به نجفقلی خان رسیده بود، به این دلایل بود که چشم علیقلی خان آب مروارید آورده و تقریباً کور و خانه نشین شده، و اصلاح‌گویا دوباره به فرنگ رفته بود.

قیام نجفقلی خان صمصادم‌السلطنه بختیاری در اصفهان، و مراتب

آزادیخواهی و مشروطه طلبی او نیز، بدون سبب و انگیزه مادی نبوده است:

... بعد از بمبازان مجلس... سردار ظفر که مقیم تهران و ملازم دربار بود به تحریک سردار محتشم و سردار بهادر، با اصرار و اسباب چینی، فرمان عزل صمصام‌السلطنه را (از سمت ایلخانی بختیاری) از محمد علیشاه گرفت.<sup>۱</sup>

دوره صدارت‌خان بختیاری مصادف شد با ورود میسیون آمریکائی به ریاست مورگان‌شوستر که در دولت میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک ترتیب استخدام آنها داده شده بود.

باید توجه داشت که در آن موقع دولت ایالات متحده آمریکا، طبق دکترین «مونروئه» سیاست انزوا و درون‌مرزی را تعقیب می‌کرد زیرا اولاً وجود منابع سرشار طبیعی از هر رقم، آمریکای شمالی را از «کشورهای ماوراء بخار» بی‌نیاز می‌ساخت، در ثانی وجود حصاری نفوذناپذیر از اقیانوس‌های پهناور که آمریکارا احاطه کرده است خیال این کشور را از تجاوزات احتمالی آسوده می‌داشت ولی وقوع جنگ جهانی و اختراق وسائل وسلاح‌های هوایی و قاره‌پیما و همچنین رونق اقتصادی و بالا رفتن سطح زندگی و اشتها را سیری ناپذیر عنصر آمریکائی، ایالات متحده آمریکا را وادار ساخت که خود را ژاندارم دنیا و قیم مردم دنیا بداند و چون ژاندارمی دنیا هزینه‌ای سنگین به بیت‌المال آمریکا تحمیل می‌کند، بنابراین دولت آمریکا هیچ ابائی ندارد که به جانب مناطق زرخیز و استراتژیکی جهان، دست طمع در از کند.

در آن موقع که دولت آمریکا از دکترین مونروئه پیروی می‌کرد

۱- شیخ رضا دهخوار قانی: رساله خطی

مستشاران آمریکائی مصمم بودند به وضع آشفته اقتصاد ایران سروسامان بخشنند. به اعتقاد آنها وضع مالیاتهای غیرمستقیم که معمولاً به مواد مصرفی بسته می‌شد بر توده مردم فشار می‌آورد، پس دربادی امر مبنای کار را به وصول مالیاتهای مستقیم از شر و تمدن ان بزرگ گذاشتند، و از همینجا بود که تصمیمات «میسیون شوستر» با منافع هزار فامیل اصطکاک پیدا کرد:

... یکی از کارهای او لیه او وصول مالیاتهای عقب. افتاده که در نزد اغلب از اعیان ایران بود و در آن میانه یکی از ملاکین عمدۀ هم علاء‌الدوله بود که علنًا بر خلاف قوانین مصوبه مجلس شورای ملی و قوای دولتی ضدیلت می‌نمود... و به مرادی سفارت روس و پشتیبانی صهیونی نخست وزیر وقت، در تهران بر ضد شوستر مشغول دسیسه کاری شد.

بهتر اینست که شرح ماقع را دست اول از خود مورگان شوستر نقل کنیم، از کتاب اختناق ایران، تأثیف شوستر:

... قارئین از معامله علاء‌الدوله مسبوق می‌باشند، شاهزاده فرمانفرما هم چون آخر کار دید درباره وصول مالیات املاکش مُجد و مُصر می‌باشم نزد هیأت وزرا رفته و خدمت دلیرانه خود را که هم از حیث جنرالی (سرداری) قشون و هم از حیث وزارت جنگی نسبت به دولت مشروطه مبذول داشته تذکار نمود، و پس از اختتام اظهارات خود به گریستن بر شانه رئیس‌الوزرا شروع کرد. هیأت وزراء بطوری متّالم و متأثر شدند که فوراً مراسله متواضعانه‌ای بمن نوشته وایما نمودند که شاهزاده فرمانفرما از تأدیه مالیات خود معدور خواهد بود، تا از طرف هیأت وزراء تحقیق کاملی در این معامله بعمل آید... اگرچه به ضبط مقداری گندم در یکی از

## حکومت پاره‌هایی

۱۷۱

اما لا کش مجبور شدم... مطلع شدم که سپهبدار (تنکابنی) یک فقره، هفتاد و دوهزار تومن (به پول آنروز) از باخت مالیات سال گذشته اش به خزانه دادنی می‌باشد، و در مقابل آن ادعای یک میلیون تومن (به پول آنروز) اظهار می‌نمود که برای خدمات وطن پرستانه و مصارف تجهیز مجاهدین رشت که یک قسمت از افواج ملی بودند که در سنه ۱۹۰۹ (میلادی) تهران را از محمدعلی (شاه) انتزاع نمودند به مصرف رسانیده. گفته بود که باید دولت از خدمات او ممنون بوده، مشارالیه و اولاد و احفادش را تـا ده نسل بعد، از تـأـدـیـه هر قسم مالیاتی معاف بدارد.<sup>۱</sup>

شیخ رضا دهخوار قانی که در مجلس دوم، نماینده بوده در رسالت خطی راجع به اقدامات شوستر به طعنہ نوشته است:

... مثلا از علاء الدوـله و آقـای ناصرالـملـک و فـرـمانـفـرـما و نـظـيرـ اـيـن بـزرـگـواـرانـ هـمـ مـطـالـبـهـ مـالـیـاتـ مـیـ نـمـودـ،ـ آـنـهمـ مـالـیـاتـ چـندـ سـالـ کـهـ نـپـرـداـخـتـهـ بـوـدـنـدـ .ـ غـافـلـ اـزـ اـيـنـکـهـ بـاـيـدـ بـرـ حـسـبـ مـقـتضـيـاتـ مـمـاـكـتـ رـفـتـارـ کـرـدـ.ـ درـ اـيـرـانـ زـبـاـيـدـ اـزـ بـزرـگـانـ مـطـالـبـهـ مـالـیـاتـ نـمـودـ.ـ خـوـدـشـانـ اـکـگـرـ مـرـحـمـتـ کـرـدـنـدـ،ـ مـرـحـمـتـ کـرـدـهـ اـنـدـ،ـ وـالـاـ نـبـاـيـدـ بـهـ روـآـورـدـاـ

سرانجام چون مورگان شوستر «بر حسب مقتضیات مملکت» رفتار نمی‌کرد و اعیان و اشراف وجود او را مخل منافع خود می‌دانستند بر ضد میسیون آمریکائی دست به کار شدند و برای اخراج او تو سط شاهزاده شعاع السلطنه که تحت الحمایه روسها بود از سفارت روس مدد خواستند و روسها که از ابتدا نسبت به فعالیت مستشاران آمریکایی خوشبین نبودند به دولت اولتیماتوم دادند که میسیون آمریکائی باید خاک ایران را ترک کنند، البته انگشت انگلیسیها نیز در کار بود!

۱ - سپهبدار سرانجام در دوره رضاخان برای آنکه مالیات‌های معوق داش را

نپردازد، خود را کشت - چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار!

او لتیماتوم روسها را دولت زبون صمصادم السلطنه پذیرفت و میسیون آمریکائی ناچار به ترک ایران شد. این عمل روسها، که مداخله مستقیم در امور داخلی یک کشور به اصطلاح مستقل بود باعث هیجان مردم شد و ضعف دولت درقبال مداخله علنی روسها، مجلس دوم را نیز مؤثر ساخت و دامنه اختلاف بین دولت و مجلس بالا گرفت. تاجائی که صمصادم السلطنه لر بختیاری در پشت تربیون مجلس، و کلا را علناً به مرگ تهدید کرد و گفت بختیاریها را می فرسنم دموکراتها را بکشند.

عاقبت هم بختیاریها را فرستاد. بختیاریها یک قفل بزرگ به در «عمارت بهارستان» زدند و نمایندگان ملت را به خانه ملت راه ندادند، و مجلس دوم تعطیل شد. برخلاف قانون اساسی خودشان که صراحة داشت: مشروطیت کلاً و جزئاً تعطیل بردار نیست!

## ۵

در غیاب مجلس، در غیاب شاه، در غیاب نایب السلطنه که اغلب در فرنگ بود بختیاریها در تهران، خلوت بی مدعی داشتند.

صمصادم السلطنه بی سواد، سلطان بی تاج و تخت شده بود و مثل اینکه مملکت ارث پدرش حسینقلی خان است امور مملکت را به شیوه حسینقلی خانی اداره می کرد و همه کارها را به قوم و خویشها می داد. قوم و خویشها نیز بدجوری با مردم «تا» می کردند. پنداری یک قشون خارجی هستند که کشوری را فتح کرده اند. بدتر از همه آنکه در آن معركة حسینقلی خانی، خان بزرگ در دسترس قرار نداشت. صمصادم السلطنه چون چیزی بارش نبود، پرده نشین و مردم گریز بود.

آن روزها هر جا که می رفتید با قیافه متفرعن و از خود راضی

بختیاری رو برو می شدید. همه جا حکمران بختیاری می فرستادند و هیچ جا، هیچ دیگری بی چمچه آنها بار اجاقی نمی شد. بختیاری جماعت هم اشتها یشان صاف است، هرجا جنس نفیس یا نقدینه‌ای سراغ داشتند، بار اسب کردند و به کوه بر دند.<sup>۱</sup>

طرز سلوک بختیاریها با مردم طوری بود که مردم از هر چه مشروطه و مشروطه خواه بیزار شدند و نفرت عمومی از بختیاریها در ترجیع بند ادیب الممالک طینین افکند:

عیب مشروطه به ما معلوم است	نام مشروطه در ایران شوم است
گفت مشروطه و دیدم بی شرط	پی غارت چو سپاه روم است
بختیاری پی تاراج نفوس	همعنان اجل محظوم است
دیله در خون جگر زد غوطه	
بساد لعنت به چنین مشروطه	

درست است که ایرانی جماعت، طاقتمنش زیاد است و این ملت صبور، مصیبت‌هایی از این دست در طول تاریخ بسیار دیده است ولی مگر یک آدم که از پوست و گوشت و استخوان تشکیل شده چقدر می‌تواند دندان روى جگر بگذارد و طاقت بیاورد. این بود که رفته رفته قر زدن‌ها در بین مردم شروع شد و لطیفه‌ها راجع به خلق و خوش صهیمان السلطنه و سایر بختیاریها دهان به دهان گشت و دامنه شکایت و عدم

۱ - از عجایب روزگار اینکه سالیان بعد در سلطنت رضاخان و حکومت قزاقها که بختیاریها مغضوب قرار گرفتند و سردار اسعد دوم به بیماری مخالفت با رژیم در زندان در گذشت (!) فرمانده وقت لشکر اصفهان با استفاده از فرصت، قسمتی از اموال غارتی خوانین بختیاری را به زور از آنها گرفت و پس از مرگ او، تمام آن اموال قیمتی توسط پسرش به پول تبدیل شد و همه آن پولها یا تویی سوراخ میز کازینوها فرورفت و یا تویی سوراخ . افور!

**۱۰۰۰ فامیل****۱۷۴**

رضایت از قوم بختیاری به قدری بالا گرفت که برای تسکین افکار عمومی ناچار شدند یک اداره مخصوص برای رسیدگی به شکایات مردم از بختیاریها درست کنند:

... اگر واقعاً مقصود اینها جلوگیری از عدم مرکزیت است، پس چگونه راضی شده‌اند که برای شکایت از بختیاریها یک اداره جداگانه باز شود آنهم در پایتخت و آنهم با آن علنيت که یک تابلوئی که در آن با خط جلی نوشته شده است اداره یا محل شکایت از بختیاری<sup>۱</sup>.

بختیاریها هم اخلاق نحسی دارند، جائی که نشستند بلند کردن شان واویلاست. علیرغم وسعت زوز افزون دامنه نارضایتی‌ها، بختیاریها راضی نشدند یک نوک سوزن از مواضعی که اشغال کرده بودند عقب بنشینند. خود صهیمان السلطنه نیز آنچنان بر کرسی صدارت جاخوش کرده بود که پنداری رئیس وزرای مدام‌العمر ایران است و عاقبت هم تا چند تا آدم کشته و لت و پار نشد، صندلی صدارت را ترک نکرد.

وقتی مقرر یا مقدر شد که خان بختیاری، زحمت را کم کند ابتدا به تشویق ناصرالملک نایب‌السلطنه، ژاندارمری را منظم و تقویت کردند و سپس از طرف دربار در یک روز معین، امر به خلع سلاح بختیاریها صادر شد:

... بین ژاندارم و بختیاری، کار به منازعه کشیده، از صبح تا شام بین طرفین تیر و تفنگ در کار بود و طرفین مقتول و مجروح هم دادند تا بالاخره مرکز از شر آنها خلاص شد.<sup>۲</sup>

۱ - شیخ رضا دهخوار قانی : رساله خطی

۲ - عبدالله بهرامی : خاطرات

حکومت پارلمنٹی

140

... این واقعه در تاریخ مشروطه ایران اهمیتی بسزا دارد چون به  
تسلط و حکمرانی بختیاریها که خواب یک سلسله جدیدی را  
می‌پیادند خاتمه داد.<sup>۱</sup>

پس از برکناری صهیون سلطنه که با اقدام نظامی صورت گرفت ناصرالملک نایب‌السلطنه، میرزا محمد علی خان علاء‌السلطنه را به ریاست وزرائی انتخاب کرد. علاء‌السلطنه که در کابینه‌های متعدد سمت وزارت داشت مثل خود ناصرالملک «آنگلوفیل» تمام عیار بود و درباره‌اش می‌گفتند: او یک انگلیسی است که توی پوست یک ایرانی مخفی شده است.

میرزا محمد علی خان، فرزند میرزا ابراهیم مهندس بود. میرزا ابراهیم اهل خوی آذربایجان و جزء اوین دسته محصلینی بود که توسط عباس‌میرزا از آذربایجان به فرنگستان اعزام شده و در رشته مهندسی راه، فارغ التحصیل شد ولی در بازگشت به ایران به عضویت وزارت خارجه درآمد.

میرزا محمد علی نیز وقتی به سن اشتغال رسید شغل پدر انتخاب کرد.  
یعنی عضو وزارت خارجه شد و مدت‌ها در وزارت خارجه در جا زد تا اینکه  
هما خانم عظمت‌السلطنه، دختر مجدد‌الملک سیننگی (پدر امین‌الدوله) را  
دید و پسندید و دمشق را با دم بزرگان گشته زد و از سکونی هما خانم  
دختر مجدد‌الملک اوچ گرفت و توی خط ترقی افتاد و از آن پس کارپرداز  
بغداد شد و دیری نپائید که به سفارت ایران در لندن رفت و بالردم‌سالیسburی  
نخست وزیر انگلیس مناسبات نزدیک بهم رسانید و «نشان بنده جوراب»  
از انگلیسها برای مظفر الدین‌شاه گرفت و به ازای آن با اینکه شاهزاده نبود

۱ - ڈنر الہ سرپرستی سایکس: تاریخ ایران

۱۰۰۰ فامیل

۱۷۶

لقب «پرنس» را از مظفرالدینشاہ دستخوش گرفت و در محافل اروپائی به «پرنس علاءالسلطنه» شهرت یافت.

کابینه علاءالسلطنه نمونه بارزیک کابینه فامیلی بود. به این معنی که خود او ریاست وزراء و پسرش میرزا حسین خان علاء (از نخست وزیران پیشین) معاونت او را به عهده داشت. در این کابینه که تعداد وزرايش از هشت نفر تجاوز نمی کرد دو جفت برادر، عضویت داشتهند: میرزا حسن خان و ثوق الدله وزیر خارجه و برادرش میرزا احمد خان قوام السلطنه وزیر مالیه، میرزا حسن خان مشیر الدله وزیر علوم و برادرش میرزا حسن خان مؤتمن الملک وزیر فوائد عامه بودند. میرزا حسن خان مستوفی الممالک رئیس وزرای اسبق نیز که با وثوق و قوام، منسوب بود عضویت در کابینه فامیلی را پذیرفته وزارت جنگ را به عهده داشت. ظاهر امستوفی هم مثل فرمانفرما عقیده داشت که آدم باید توی باشد تا «کاره آس» بیاورد.

در دوره هفت ماهه دولت علاءالسلطنه، دو واقعه مهم در داخل و خارج اتفاق افتاد. واقعه مهم داخلی به سن قانونی رسیدن احمد شاه و تاجگذاری او، و واقعه مهم خارجی، شروع جنگ اول جهانی بود – که چون یکی از طرفین محاربین در جنگ اول جهانی، دولت امپراتوری انگلستان بود علاءالسلطنه، مارک انگلیو فیلی داشت، احمد شاه با مصلحت دید در باریان به لحاظ حفظ بیطری، نامبرده را مرخص کرد. علاءالسلطنه بهمان دلیلی رفت – که آمده بود: دقیقاً به دلیل نزدیکی زیاد با انگلیسیها. راجع به علاءالسلطنه، حسینقلی خان نظام السلطنه در خاطرات خود

می نویسد:

... صدراعظم (امین السلطان) در سفر سوم فرنگ شاه شهید به من مجرمانه گفته بود که (علاءالسلطنه) برای صدراعظم زنهای خوشگل

مطبوع در اغلب نقاط، تلحیف کرده بودا

علاوه‌السلطنه که رفت، میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک چون توی بازی بود «کاره آس» آورد و ایضاً رئیس‌الوزراء شد. خاصه‌آنکه وقوع جنگ بین‌الملل، وجود یک عنصر بیطرف و وجیه‌المله را در رأس کابینه وزیران ایجاد می‌کرد.

وقوع جنگ بین‌الملل در عین حال که وجود یک عنصر واجیه‌المله را در رأس دولت ایجاد می‌کرد، حضور مجلس را نیز در کنار دولت، الزام آور واجتناب ناپذیر ساخته بود. این بود که پس از حدود سه سال فترت، حضرات گردانندگان مملکت ناگهان از خواب خرگوشی برخاستند، چشمهاخواهی خواب آلودشان را مالیدند و متحررانه گفتند: ایوای، پس مجلس کجاست، مجلس – مجلس که رکن اول مشروطیت است!

در این موقع احزاب سیاسی دوباره جان گرفتند و سیاست بازان حرفه‌ای ناگهان یادشان آمد که «رژیم» مثل اینکه چیزی کم دارد. پس فریاد «وامشروعیتا» بلند شد و این شعار قالبی یکشنبه و یک‌صد از حلقوها بیرون پرید که مجلس شورای ملی، تشکیل باید گردد(!) و مستوفی‌الممالک تشکیلش داد، و عمر «فترت بزرگ» به پایان رسید.

## ۶

مجلس سوم، همان چهارم مجلس دوم را داشت: باز همان دسته‌بندی، همان فراکسیون‌بازی: همان دعوای اعتدال و دموکرات، همان تذکر و سؤال و اعتراض و استیضاح – و تعجب در این بود که آنها در خارج

۱۰۰۰ فامیل

۱۷۸

از سالان جلسات علنی مجلس، دوره‌های بنگ و باده و قمار و شکارشان را داشتند ولی در داخل سالان، باهم می‌جنگیدند!  
 مستوفی الممالک که مثل مرحوم ابوی، خیلی زودرنج و قهر و بود  
 تاب آنهمه کج تابی را نیاورد و عطای دولت را به لقای مجلس بخشدید  
 و جای خود به یک وجیه‌الملاه دیگر داد.

میرزا حسن خان مشیرالدوله، پسر میرزا نصرالله خان رئیس وزرای صدر مشروطه به اتفاق آراء نمایندگان حاضر در مجلس سوم (که ریاست آنرا برادرش میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک به عهده داشت) به ریاست وزراء انتخاب شد ولی علیرغم این پشت‌وانه محکم در مجلس، دولت او بیش از دو ماه دوام نیاورد.

**مشیرالدوله** نه اینکه تو انسست کار کند، نگذاشتند:

... وقتی احمدشاه به سن رشد رسید و تاجگذاری کرد از محبوبیت زیادی برخوردار بود اما این محبوبیت شاه جوان دوام نیاورد و تدریجاً اشخاص متهم و بذنها دکه تا آن تاریخ راه دربار به رویشان بسته بود به حریم شاه راه یافتد و او را به مداخله به اموری که در وظیفه پادشاه مشروطه نیست وادر کردند و راههای استفاده نامشروع را به او نشان دادند. در نتیجه احمدشاه بنای رشویه خواری گزارد و کار را به جائی رساند که فرمانی را بدون رشوه اعضاء نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

طبیعی است که مشیرالدوله وجیه‌الملاه نمی‌توانست با آن وضع کار کند. چون او علاوه بر آنکه خود را پای‌بند اصول مشروطیت نشان می‌داد، برخلاف آنچه که در انتظار می‌نمود درزنده‌گی خصوصی موجودی

۱ - دکر ملکزاده: تاریخ انقلاب مشروطیت

## حکومت پارلمانی

۱۷۹

ضعیف‌نفس و نازک نارنجی بود و این موضوع را برخی از نزدیکان و اطرافیان او تأیید کرده‌اند—به اشخاصی که خیال می‌کنند زیاد بزرگ هستند زیاد نزدیک نشوید، چرا که هر قدر بیشتر به آنها نزدیک شوید به‌همان نسبت حقیرتر به نظر خواهند رسید.

میرزا حسن، مشیر‌الدوله که هم علم سیاست را در فرنگستان خوانده و هم زیردست پدرش میرزا نصرالله‌خان در ایران مشق‌سیاست کرده بود با استفاده از علوم نظری و تجربی، معجونی عجیب از کار درآمده بود. او در گرماگرم مبارزات مردم و دربار هر دو سوی را از خود خشنود می‌ساخت. او، هم در کابینه مشروطه وزیر بود و هم در کابینه استبداد. او در اوج رقابت‌های روس و انگلیس در ایران، هم نشان «سن‌ژرژ» انگلستان را داشت و هم نشان «عقاب سفید» روسیه را. او، هم صبح کوفه را دیده بود و هم شام کربلا را. او، هم در صبح کوفه و هم در شام کربلا جزء بازیگران اصلی به شمار می‌رفت.

استعفای مشیر‌الدوله که به فاصله دو ماه بعد از استعفای مستوفی-الممالک صورت پذیرفته بود مجلس سوم را به صرافت انداخت که با «وجیه‌المله» نمی‌شد کار کرد، این بود که نظرها در پارلمان متوجه عین‌الدوله و سعد‌الدوله شد—که اولی آخرین رئیس‌وزراء استبداد کبیر و دومی آخرین رئیس‌وزراء استبداد صغیر بود!

در بازه عین‌الدوله، موقعی که دولتش در غوغای مشروطیت اول سقوط کرد وزیر مختار انگلیس در گزارش شماره ۲۱۰ مورخ ۶ اوت ۱۹۰۶ به وزیر خارجه وقت انگلیس نوشته بود: بعید به نظر می‌رسد که او بار دیگر در صحنه سیاست ایران ظاهر شود... و درباره سعد‌الدوله موقعی که او پست وزارت را در دوره استبداد صغیر پذیرفت، همان منبع اظهار نظر کرده بود: سعد‌الدوله با این گردش ۱۸۰ درجه، دست به

انتحار سیاسی زده است و به ازدواج سیاسی کشیده خواهد شد... ولی وزیر مختار از یک نکته غافل بود، غافل از این بود که عین‌الدوله و سعد‌الدوله هر دو عضو هزار فامیل بودند - و هزار فامیلی‌ها در هر اوضاع و احوال، هوای هم‌دیگر را دارند (!) به هر صورت :

... بعد از بر کناری مشیر‌الدوله، میرزا جواد خان سعد‌الدوله کاندیدای ریاست وزرائی شد و حتی دستخط ریاست وزرائیش صادر گردید ولی مخالفت مردم موجب شد که عین‌الدوله را به این سمت برگزینند. ۱

ظاهراً انتخاب شاهزاده عین‌الدوله به ریاست وزراء، نخستین نشانه بیزاری هزار فامیل از حضور مردم در امور مملکت، و نخستین تلاش طبقه حاکمه برای برگرداندن غول جمیعت به بطريق حکومت بود زیرا عین‌الدوله گرچه تغییر رنگ داده بود، به استبداد رأی شهرت داشت و انتظار می‌رفت که مردم و ملی گزراها با ملاحظه شاهزاده مستبد در رأس دولت، ماستهار اکیسه کنند ولی عین‌الدوله عصر مشروطه، یک بی‌کاغذی بود و مردم از این متسلک هزار فامیل نترسیدند. فراکسیون حزب دموکرات در مجلس، کابینه عین‌الدوله را استیضاح کرد و این، اولین استیضاح در تاریخ پارلمان ایران بود که سقوط کابینه را درپی داشت. در این موقع که نائزه جنگ بین‌الملل به مرزهای ایران سرایت کرده بود، مجلس سوم به حکم اضطرار بار دیگر به میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک ابراز تمایل کرد تا مستوفی منفی باف با شیوه مرضیه کجدار و مریز که او و مشیر‌الدوله استاد مسلم آن بودند، کشتی مستعمل مملکت را از امواج سهمگین جنگ بین‌الملل دور نگهداشد.

### ۱ - متعصّم السلطنه فرخ : خاطرات سیاسی

متأسفانه امواج سهمگین جنگ بین الملل ، مستوفی‌الممالک و مشیر‌الدوله‌زمی‌شناخت و وجیه‌المله‌های وطنی در حدی نبودند که دولت های درگیر در جنگ ، روس و انگلیس و آلمان و عثمانی را بازی دهند. عفریت جنگ بدون واهمه از سبیلهای کلفت مستوفی‌الممالک هر روز فاصله خود را با پایتخت ایران ، کم و کمتر می‌کرد و این شایعه هراس انگیز همه جا در تهران پیچیده بود که روسها دارند می‌آیند.

این وحشت بزرگ طبعاً در زیر تاقهای عمارت بهارستان ، طنین بیشتر داشت و هراس بیشتر در دلها می‌افکند. وقتی نمایندگان مجلس خبردار شدند که روسها دارند می‌آیند، بعضی از ترس‌جان و برخی ظاهراً به ساعته وطن پرستی ، دست به مهاجرت بزرگ زدند. نتیجه اینکه مجلس سوم نیز به سرنوشت مجلس دوم و مجلس اول دچار شد و باز هم فترت ، فترتی بزرگتر از دفعه پیش . باز هم حکومت پارلمانی ، بی‌حضور پارلمان – اندام مملکت ، سیستم پارلمانی را مثل یک قلب مصنوعی پس می‌زد .

## ۷

در جریان مهاجرت بزرگ ، برخلاف دفعات قبلی ، نمایندگان ملت خانه ملت را به میل خود ترک گفتند و مستوفی‌الممالک که خود را مبعوث مجلس می‌دانست به تبعیت از مجلسیان ، بدون جلب موافقت اعضای کابینه تصمیم گرفت پایتخت را از تهران به اصفهان منتقل سازد تا از دسترس روسها دور باشند ولی اعضای کابینه و سایر اعیان و اشراف به این امر رضایت نمی‌دادند. اعیان و اشراف چطور می‌توانستند از تهران دل بکنند؟... آنها سگه پاسبان فرشها و مبلها و مجسمه‌ها و تابلوها و

چلچراغها و جواهرات و سکه‌ها و نقدینه‌هایی بودند که در گوشه و کنار خانه‌های شهری و بیلاقی شان در تهران و شمیرانات گردآمده بود. پس متفقاً با نقشه تغییر پایتخت مخالفت ورزیدند و با خواهش و تمنا شاه را در تهران نگهداشتند. علی‌الخصوص که انگلیسیها نیز مایل به تغییر پایتخت نبودند:

... در تاریخ ۱۵ نوامبر «سرچار لزمار لینگ» وزیر مختار انجستان به کمک تنها وزیر وفادار کابینه فرمانفرما در آخرین لحظه موفق شد که شاه وقت را از اجرای این نقشه باز دارد!

شکست نقشه تغییر پایتخت به طبع زود رنج مستوفی‌الممالک گران آمد و ایضاً مستوفی مستعفی شد و فرمانفرما، مزد «وفداری» خود را دریافت داشت.

شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما که سالیان دراز مشق صدارت کرده و هر بار تلاش او برای اشغال کرسی صدارت بی‌نتیجه مانده بود، در این موقع منحصراً بهاراده سنیه ملوکانه به ریاست دولت انتخاب شد. چون با گذشت ایام و عدم ثبات دولتها و فقدان مجلس، احمد شاه پیازش کونه کرده بود - پیش از آن، او پادشاهی بیش نبود!

عبدالحسین میرزا علاوه بر اینکه شاهزاده، و پسر فیروز میرزا نصرت‌الدوله بود، دختر مظفر الدین‌شاه و نوه دختری امیرکبیر را که عمه احمدشاه می‌شد به حبایه نکاح داشت و نیز خواهر او که در حبایه نکاح مظفر الدین‌شاه بود مادر بزرگ احمد شاه محسوب می‌شد. از این‌رو شاه جوان که خود را در انتخاب رئیس‌الوزرا مختاری دید، فرمان‌ریاست دولت را کف دست فرمانفرما گذاشت.

موقعی که کابینه فرمانفرما تشکیل شد در ایران دو رئیس‌الوزرا

سر کلارمونت اسکرین: جنگ جهانی در ایران

وجود داشت: یکی خود او بود و دیگری رضاقلیخان نظام‌السلطنه‌ماقی، برادرزاده نظام‌السلطنه ماضی، که کابینه مهاجرت را در کرمانشاه تشکیل داده بود. اعضای کابینه فرمانفرما اکثراً خلق و خوی اعتدالی و سازشکارانه داشتند و با متفقین (یعنی روس و انگلیس) لاس می‌زدند و بر عکس، اعضای کابینه نظام‌السلطنه عموماً از آزادیخواهان و دموکراتهای مجلس سوم بوده و از متحدین (یعنی آلمان و عثمانی) هواخواهی می‌کردند.<sup>۱</sup>

... پسر دوم فرمانفرما، عباس‌میرزا سالار لشکر داماد نظام‌السلطنه در زمانی که پدر زنش حکمران بروجرد و لرستان بود او هم در آنجا ریاست قشون را داشت و قهراء باوی راه افتاد و به همدان و از آنجا به کرمانشاه رفت. چون فرمانفرما نخست وزیر شد، نظام‌السلطنه در صدد برآمد او را مرعوب کرد. تلگرافی به فرمانفرما کرد و در آن بالحن تهدید آمیز اشاره به این کرد که پسرت هم پیش من گرو خواهد بود. این تلگراف که به فرمانفر رسید مطلقاً اعتمنا نکرد و نزد رئیس کابینه (رئیس دفتر) نخست وزیری فرستاد و چون دستوری در پای آن ننوشتند بود رئیس کابینه تکلیف خود را نمی‌دانست. آنرا برداشت و پیش فرمانفرما رفت و گفت جواب اینرا چه بدهیم. فرمانفرما در جواب گفت: یک شیشکی ... رئیس کابینه متغیر شد که چه کند. نخست وزیر ایران گفت نمیدانی شبشکی را چطور می‌نویسن؟ حالا بتو یاد می‌دهم. قلمی را از روی میز برداشت و در حالیکه بادولب خود همچنانکه معمول است شبشکی بست، خطی روی تلگراف کشید و آنرا بدلست رئیس کابینه نخست وزیری ایران داد.<sup>۲</sup>

کابینه فرمانفرما با آنکه مورد حمایت مستقیم شخص شاه بود و مجلس هم وجود نداشت که در کارهای او موشکشی کند بیشتر از هفتاد

۱ - کابینه‌هاجرت پس از خاتمه جنگی بین امپراتوری عثمانی ترکیه از بین رفت. ترکیه می‌خواست سرآسیا بشود، تهارو باشد

۲ - سعید نفیسی: بیسمت ویکمین سالنامه دنیا

روز دوام نیاورد—چون هر روز که می‌گذشت قضیه جنگ چدیتر می‌شد، و مملکت به کابینه‌ای چدیتر نیاز داشت.

فرمانفرما در سیاست مملکتی، مرام و مسلک ثابت نداشت: گاه مستبد بود و گاه مشروطه‌خواه، گاه به دامن روشهای غلتید و گاه به دامن اذکاییسیها. اما در سیاست زناشوئی همواره از خط مشی معین پیروی می‌کرد. او نیز مانند اجدادش فتح‌الیشاه و عباس‌میرزا زنان متعدد گرفت و فرزندان سیار، پس ازداخت. رویه انحصاری فرمانفرما در انتخاب زنهایش از اینقرار بود که هر یک از خانمهای خوشگل و تولد برو بود استخدام می‌کرد که معمولاً از دختردهاتیهای خوشگل و بچه‌یک دایه که معمولاً از دختردهاتیهای خوشگل و تولد برو بود استخدام می‌کرد و بعد برای آنکه با آن دایه نامحرم نباشد او را برای شخص خود صیغه می‌کرد و موقعی که دایه خانم جدید از او حامله می‌شد و بچه می‌زائید برای بچه آن دایه، ایضاً یک دایه خوشگل می‌آورد و ایضاً او را صیغه، و آبستن می‌کرد... و این دور تسلسل مثل گردش لیل و نهار همچنان ادامه داشت!

در رابطه با اشتهای سیری ناپذیر فرمانفرما نسبت به جنس زن حتی در سنین پیری، مریم فیروز (کیانوری) دختر بزرگ فرمانفرما طی مقاله‌ای در روزنامه فرانسوی « Fem فرانسز» نوشته است:

... پدرم در ۷۵ سالگی هر چند یک دختر و گاهی دو دختر را به زنی می‌گرفت. بعد آنها را رها می‌کرد بدون آنکه بداند چه برسان می‌آید. بطور متوسط هر دو سه ماه یک مرتبه، یک دختر جوان که زن جدید پدرم بود وارد «اندرون» می‌شد. دخترها معمولاً بیش از ۱۴ و ۱۵ سال نداشتند.

مریم فیروز — دختر فرمانفرما — که به عقد مهندس کیانوری از لیدرهای حزب منحله توده درآمد و بلا فاصله کم و نیست شد (!) و به طبقه خود پشت کرد، در همین مقاله افشاگری کرده است:

## حکومت پارلمانی

۱۸۵

... هرچه با اعیان و اشراف ایران آمیزش می کردم نفرت من از آنها زیادتر می شد زیرا متوجه می شدم عاطفه و ترحم، شرافت و عصمت و اخلاق برای آنان کلماتی پوج و خارج از معنی و مفهوم بود. حاضر بودند همه چیز را قربانی تحصیل ثروت و جاه و مقام نمایند. خود من گروهی از اینان را می دیدم که زن و دخترهای خود را در آغوش مردان اجنبي می خواهند تا بتوانند به فلان شغل و مقام که آرزوی آنهاست برسند.

بر گردیم به دنباله مطلب: در بحبوحه جنگ بین الملل اول، وقتی مقرر شد که یک کابینه جنگی تشکیل شود، مقام صدارت برای سومین بار در یک فاصله زمانی کوتاه به محمد ولی خان سپهبدار تنکابنی تعلق گرفت که در طول عمر سیاسی خود، هم با مشروطه خواهان جنگیده بود و هم با مستبدین!

با آنکه انتظار می رفت که «کابینه جنگی» لااقل تا آخر جنگ دوام بیاورد اما هنوز مرکب فرمان نخست وزیری سپهبدار تنکابنی خشک نشده بود که از مرکب صدارت افتاد - سپهبدار که به «روسوفیل» بود شهرت داشت پس از عزل و قتل تزار روسیه، حکم اطفال بی پدر را پیدا کرده بود.

البته آن موقع مجلس وجود نداشت که دولت را سئوال پیچ و استیضاح و ساقط کند و ظاهرآ «اراده ملوکانه» تنها شرط عزل و نصب دولتها بود اما فراموش نباید کرد که سفارتخانه های خارجی وجود داشتند - و مدعیانی که راه سفارتخانه را بهتر از خانه خود می شناختند:

... اعضای کابینه افتاده از فردای همان روز افتادن، عملیات را بر ضد کابینه سرپا شروع می کردند و چون بیکار بودند بهتر می توانستند حمله های مؤثر وارد کنند. آنقدر اقدام می کردند تا کابینه می افتاد.<sup>۱</sup>

۱ - عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من

یک شاعر بی تربیت به همین مناسبت گفته بود:

- |                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| به مثل هست دسته هاون»      | «این مقام ریاست وزرا       |
| تا که گرد آورند مال به فن» | «هر روزی رود به ... یکی    |
| آشکار و نهان و سر و غلن»   | «گر بدین شیوه بگذرد چندی   |
| از وضعی و شریف، الامن!»    | «... درستی دگر نخواهد ماند |

در این موقع فرد مورد نظر سفارت انگلیس برای ریاست هیئت وزیران، میرزا حسن خان و ثوق الدوّله بود که از بس در کابینه های مختلف سمت وزارت داشت او را سرفصلی کابینه ها می دانستند.

میرزا حسن خان از همان روز اول که از شکم والده ماجده اش روی خشت افتاد و دیده به دنیا گشود، فرمان نخست وزیری را به قنداق او سنجاق کرده بودند(!) نه اینکه از بدو طفو لیت آثار بزرگی و مهتری در ناصیه اش هویدا بود، بلکه به این دلیل که پدرش میرزا ابراهیم خان ملقب به معتمدالسلطنه و جدش میرزا محمد خان قوام الدوّله و جدا علایش آقا محسن آشتیانی، عموماً از مستوفیان دربار قاجار بوده و مادرش طاووس خانم، صبیه مجددالملک و همشیره امین الدوّله بود.

میرزا حسن خان در اوان جوانی برای بار اول در کابینه اول محمد سولیمان سپهبدار تنکابنی وزیر شد و در کابینه دوم او و چند کابینه دیگر نیز سمت وزارت داشت ولی چون سپهبدار در سو میں و آخرین کابینه اش و ثوق را به بازی نگرفته بود، خانه او به صورت کاخون مخالفت با دولت سپهبدار در آمد و وثوق که نقطه ضعف احمد شاه را می دانست تعدادی سهام تجارتخانه طومانیانس را به شاه پیشکش کرد و در قبال آن فرمان ریاست وزرا گرفت - خاصه آنکه سفارت فخیمه نیز نظرش به وثوق الدوّله بود! دولت وثوق الدوّله در آن هنگامه دولت تراشی و دولت براندازی تو از است متتجاوز از ده ماه دوام بیاورد و این مدت برای دولت در آن

موقع یکرکور د محسوب می شد.

در این مدت به نوبه خود، خانه امام جمعه خوئی، کانون مخالفت با وثوقالدوله شده و مخالفینش او را به مشارکت با تجارتخانه طومانیانس و اعمال نفوذ در معامله گندم و تریاک متهم ساخته و شایع کردند که وثوقالدوله ژروت هنگفت از راههای نامشروع بهم زده است.

به قول معروف جلوی دروازه را می شود بست ولی جلوی دهان مردم را نمی شود گرفت. الحق والانصاف تا پیش از شهریور بیست، نمی شد گفت که وثوقالدوله، آدمی ژروتمند بسود ولی پس از شهریور بیست که برادرش قوامالسلطنه نخست وزیر شد، اراضی شرق تهران را که بالغ بر ۳۵ میلیون متر مربع بود درجهات اربعه با غسلیمانیه اش قرار داشت مانند پوستین حسن صباح توسعه بخشید و با اعمال نفوذ بهشت داد و این مقدار زمین شهری را که پیش گر به بگذارید قهر می کند، بعدها او و ورثه اش به پول نزدیک ساختند.

میراث خواران وثوقالدوله عبارت بودند از: دو پسر موسوم به علی و جمشید و هشت دختر یا به عبارت صحیح تر - هشت داماد، مثل شاخ شمشاد و معروف به: امیراعلم، امیراعظم، سرداراکرم، نظام امامی، دکتر معاون، دکتر آشتیانی، دکتر طبا و بالاخره دکتر علی امینی<sup>۱</sup>.

ملاحظه بفرمائید: وثوقالدوله آشتیانی، پسر طاووس خانم که دختر مجدهالملک لواسانی باشد، سه نسل بعد دختر خود را بهریش دکتر علی امینی، نواده مجدهالملک لواسانی می بندد - که گفته اند عوض گله ندارد(!) بنابراین بادقت نظر در خلق و خوی هزار فامیل باید به متخصصین علم «ژنتیک» حق داد که می گویند وصلت های تنگاتنگ و تودرتو، نسل بشر را «دژنره» می سازد!

۱ - خانم طبا بعداً نصیب غلام اسفندیاری شد.

از مطاب دور نمانیم: پس از پیروزی متفقین در جنگ اول و بروز شورش و انقلاب در روسیه که انگلیسیها در صحنه سیاست ایران فعال مایشاء شدند برای بار دوم محمد علی خان علاءالسلطنه را به عنوان رئیس وزراء به احمد شاه تحمیل کردند.

دولت علاءالسلطنه، تازدمی رفت جاییقتد که دامنه انقلاب کمونیستی روسیه گسترش یافت و از مرزهای جنوبی آن کشور به شهرهای شمالی ایران نفوذ کرد و شعار خود مختاری و تجزیه طلبی بربان «گیله مردها» جاری شد و زنگ خطر برای طبقه حاکمه به صدا در آمد. در این موقع انگلیسیها با هزار فامیل در حکومت ایران سهیم بودند و بنابراین تشکیل یک دولت مرکزی قوی، هدف مشترک انگلیسیها و هزار فامیل شد. برای وصول به این هدف، دولت علاءالسلطنه خیلی ضعیف بود. «پیر مرد» مخصوص شد و به جای او عبدالمحیید میرزا عین الدوّله که به استبداد رأی شهرت داشت یکبار دیگر برای ایجاد یک دولت مرکزی قوی، و اعمال قوه قهریه مورد آزمایش قرار گرفت ولی این بار نیز شاهزاده «رفوزه» شد و هیچکس برای توب و تشرهای او ترهیم خورد نکرد و تمایلات ضد دولت مرکزی در شرق و غرب و جنوب و شمال کشور به منصه ظهور رسید - اندامهای مملکت از مغز تبعیت نمی کردند.

حساسیت موقع و وخامت اوضاع بار دیگر اذهان را متوجه مستوفی‌الممالک عوام‌ریب ساخت. مستوفی این بار به این دلیل به صدارت رسید - که انتخابات دوره چهارم را برگزار کند تا مگر وجود مجلس، باعث ثبات اوضاع شده و ملت را در خط قانون قرار دهد - انتخابات دوره سوم راهنم خود مستوفی مثل دسته‌گل انجام داده بود.

مستوفی همان‌طور که قرار بود قبل از هر کار برای تهیه مقدمات انتخابات دوره چهارم، بخش‌نامه‌ای خطاب به حکام شهرستانها صادر کرد

اما قبل از آنکه انتخابات مجلس شروع بشود، عمر دولت او تمام شد... «جناب آقا» این بار نیز به عذر خستگی، شانه از زیربار صدارت خالی کرد و به جای او نجفقلی خان صهیمان‌السلطنه بختیاری که بار اول با آن مكافات رفع زحمت کرده بود، این بار به حکم اجبار به کار دعوت شد زیرا دامنه آشوب در سراسر مملکت هر روز بالامی گرفت و قوای مسلح کشور در مقابله با آشوبگران کافی به نظر نمی‌رسید و لازم بود برای تقویت قوّه دولت مرکزی از نیروی جنگی سواران بختیاری مدد گرفته شود.

نجفقلی خان به محض اینکه برای بار دوم شاهد دولت رادر آغوش کشید به خوانین بختیاری پیغام فرستاد که فوراً شال و کلاه کنند و به تهران بیایند ولی خوانین به نجفقلی خان جواب سر بالا دادند و گفتند ما اسلحه مفت زداریم که به تهران برویم و مثل دفعه قبل، خلع سلاح بشویم - اولاد حیدر کور در لشکر کشی به تهران و در دولت اول صهیمان‌السلطنه، آنقدر چاپیده بودند که برای هفت پشت شان بس بود.

نجفقلی خان را نیاورده بودند که از فکر او استفاده کنند - فکری نداشت. آورده بودندش که بختیاریها را بیاورد - و چون به اینکار موفق نشد، طبیعی است که فلسفه وجودی دولت او نیز منتفی شده بود. در این موقع کمبیلین هزار فامیل که به واسطه توسعه ناامنی‌ها و اشاعه افکار بولشویکی، منافع طبقاتی خود را در مخاطره می‌دیدند در خانه امام جمعه خوئی، جلسات سری تشکیل دادند و به توصیه امام جمعه تصمیم گرفتند وثوق‌الدوله را دوباره سرکار بیاورند.

فراموش نباید کرد که همین امام جمعه، خانه‌اش قبل اپاتوق مخالفین وثوق‌الدوله بود. حال چرا در این موقع با زاویه ۱۸۰ درجه تغییر جهت داده بود، علمتش این بود که در این فاصله، پسر امام جمعه و دختر وثوق‌الدوله هم‌دیگر را دیدند و پسندیدند و در نتیجه امام جمعه و وثوق‌الدوله باهم

۱۰۰۰ فامیل

۱۹۰

قوم و خویش شده بودند.

در این موقع به تحریک امام جمعه و وثوق‌الدوله، عده‌ای از مردم در حضرت عبدالعظیم بست نشستند و گفتند رئیس‌الوزرای امروز مملکت ما شایسته نیست که زبان فارسی را هم نتواند حرف بزند و باخودی و بیگانه فقط به زبان لسری صحبت کند. سرانجام احمدشاه فرمان عزل صه‌صمام‌السلطنه را صادر کرد ولی خان‌بختیاری این‌بار نیز به سادگی حاضر نبود از منصب صدارت دل بکند و مدت‌ها بعد از عزل خود زیرنامه‌هایش امضاء می‌کرد : رئیس‌الوزرا - نجفقلی صه‌صمام‌السلطنه !

میرزا حسن خان و ثوق‌الدوله وقتی برای بار دوم به ریاست دولت انتخاب شد وارث خرابکاری‌های دولتهای پیشین - از جمله دولت اول خودش - بود : همه‌جا در آتش نا امنی می‌سوخت، ملوک الطوایف رواج پیدا کرده بود، مملکت عملاً تجزیه شده و خزانه دولت تهی مانده بود. از صدر مشروطیت برای ریاست دولت، همه نوع رجال طراز اول از مشروطه‌خواه و مستبد و نیمی مشروطه خواه و نیمی مستبد، آزمایش شده و هیچیک کاری از پیش نبرده بود.

در این موقع چنین به نظر می‌رسید که رجال مملکت، به خصوص شخص و ثوق‌الدوله که در رأس کار بود در مقابل غول مشکلات، لنگ انداخته و نسبت به انتظام امور مملکت قطع امید کرده بودند. بنابراین، زمینه برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ (میلادی) با انگلیسیها که نوعی قرارداد تحت الحمایگی بود لااقل در بین طبقه حاکمه آن‌روز، از هر جهت فراهم بود .

من به گوش خود از مورخ‌الدوله سپهر شنیدم که او به گوش خود از وثوق‌الدوله شنیده بود که راجع به قرارداد ۱۹۱۹ می‌گفت : «به جان قوام‌السلطنه اگر من با تلاش و خدمات چند ماهه، انگلیسیها را به عقد این

قرارداد متقاعد نکرده بودم ، انگلیسیها ایران را رسماً اشغال می کردند و به جای من و دیگران یک لرد یا یک وزنرال انگلیسی زمام امور را به دست می گرفت. . .

قسم و ثوق الدوله را که به جان برادرش قوام السلطنه خورده بود ، مشکل بتوان باور کرد چون دخروس از رشوه کلانی که او و نصرت الدوله و صارم الدوله وزرای خارجه و دارائی کابینه اش ، بابت امضای قرارداد از انگلیسیها گرفتند ، بهوضوح پیدا بود.

پس از انتشار قرارداد ۱۹۱۹ که به موجب آن کلیه امور سیاسی و نظامی و اقتصادی کشور در يد اختیار انگلیسیها قرار می گرفت ، مردم احساس کردند که به آنها خیانت شده است و بار دیگر چند نهضت مردمی بر ضد طبقه حاکمه و هزار فامیل پا گرفت : در تهران سید حسن مدرس ، در آذربایجان شیخ محمد خیابانی و در گیلان میرزا کوچک خان چنگلی که او نیز طلبی علوم دینی بود در رأس نهضت های مردمی ، قد مردانگی بر افراد شد :

... میرزا کوچک خان وقتی بر گیلان مسلط شد ، بسیاری از متعینین را مصادره کرد . از آنجمله امین الدوله (میرزا حسن خان) بود که لشت و نشا را داشت . او امین الدوله را تقریباً توقيف و تحت نظر گرفت ، تا جایی که تهران ناچار شد از احساسات مذهبی «کوچک» استفاده کند . پس ظهیر الدوله را به حکومت گیلان فرستادند و کوچک چون اعتقاد خاص بد ظهیر الدوله داشت ، به پیشواز او رفت و تا کسما از او استقبال کرد . معاذالک ۴۰ هزار تومان گرفتند و امین الدوله را رها کردند .<sup>۱</sup>

میرزا کوچک خان ، جز این یک فقره گروگان گیری ، چند نوبت

۱ - دکتر باستانی پاریزی : تلاش آزادی

دست به مصادر اموال اعیان و اشراف محلی زده و حتی کاروانهای را نیز به حکم او ضبط کرده بودند ولی این گیله مرد شجاع و جوانمرد از این لحاظ مثل «زو رو» در ادبیات غرب، مثل «علی بابا» در ادبیات عرب و مثل «مهتر نسیم عیار» در «فولکاور» و ادبیات خودمان، همه‌غناهی را که به دست می‌آورد صرف کارهای عام المنفعه و خدا پسندانه می‌کرد.

برای نمونه کافی است اشاره شود که در دولت صهیون‌السلطنه، قحطی و حشتناک در تهران بروز کرد که تا دولت وثوق الدوّله ادامه داشت. در روزهای قحطی تهران، مردم دسته دسته از فرط گرسنگی در خیابانها می‌مردند ولی این مشکل مردم بود، مشکل دولت نبود، مشکل هزار فامیل نبود. هزار فامیل، آذوقه ماهها و سالهای خود را در زیر زمین‌ها انبار کرده و بنا بر این عفریت قحطی، راه‌خانه‌های اعیانی را نمی‌دانست.<sup>۱</sup>

در آن‌نگامه قحطی و گرسنگی و مرگ و میر، هر کس سعی می‌کرد گلیم خود از آب بیرون بکشد. هیچکس به فکر مردم قحطی زده نبود. حتی ملیون و وجهه‌الممله‌ها که آنهمه سنگ مردم را به سینه می‌زند،

۱ - بدأ به حال آن ملت که رهبران و زمامدارانش در مقابل مشکلات و گفتاریهای او احساس مسئولیت نکنند - و بر عکس، خوشابه سعادت ملتی که زمامدارانی متوجه و مسئول داشته باشد. چنانچه گویند وقتی به دستور میرزا تقی خان امیر کبیر مقداری واکسن آبله از اروپا وارد شده بود تا کو دکان معصوم از آبله نمیرند. چندی بعد به امیر خبر دادند که کودکی به خاطر غفلت پدرش، چون واکسن آبله به شدت متأثر شد. او را گفتند امیر گرفت و مرد. امیر کبیر وقتی این خبر شنید به شدت متأثر شد. او را گفتند امیر در این خصوص تقصیری ندارند و این قصور به علمت جهل آن پدر بوده است... امیر جواب داده بود: آخر من مسئول جهل آن پدر هم هستم.

در مقابل مردمی که دسته دسته از گرسنگی می‌مردند احساس مسئولیت نمی‌کردند و حتی رئیس مملکت در آن روزگار و انفساکش نمی‌گزید و از راه احتکار و فروش غلات مزارع شخصی خود به چندین برابر قیمت به جای احمد شاه به «احمد علاف» معروف شده بود. خلاصه کلام اینکه در آن روزهای قحطی کسی به فکر کسی نبود، جزیکنفر:

... میرزا کوچک خان چند نوبت برنج به تهران فرستاد که بوسیله والدماجدم توزیع شد. باید اضافه نمود که میرزا کوچک خان هیچگونه آشنائی با پدر زنگار نداشت ولی باشیخ احمد سیگاری (نیک نژاد) که از بازرگانان رشت بود روابط بسیار حسنی داشت. میرزا کوچک خان با نامبرده درباره کمک به قحطی زدگان مذاکره می‌کند و او پدر نویسنده را معرفی می‌کند.<sup>۱</sup>

در آن موقع و خامت وضع اقتصادی مردم طبیعتاً باعث و خامت اوضاع سیاسی کشور شده بود و احمد شاه که باهمه خامی و جوانی، هوا را پس می‌دید، نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ روی موافق نشان نداد و جلوی آن سنگی بزرگ ازداخت و تو شیخ قسرارداد را به تصویب مجلس (که وجود نداشت) موکول ساخت.

شاهزاده‌های قاجار هنوز هم این ژست ضد انگلیسی احمد شاه را جزء افتخارات خانوادگی خود می‌دانند و لی با سابقه‌ای که ما از احمد شاه داریم، مشکل بتوان باور کرد که شاه قاجار به سائقه وطن پرستی، آن «ریسک» را کرده باشد و این احتمال هم وجود دارد که او در خصوص عدم موافقت با قرارداد، پیش خود حسابهای می‌کرده است:

اول - در آن موقع که بازار عوامگری رواج کامل داشت، شاه پیش

۱ - حسین مکی: مدرس، قهرمان آزادی

## ۱۰۰۰ فامیل

۱۹۴۵

خود حساب می کرد حالا که همه در خط عوام‌فریبی قرار گرفته‌اند، او چرا قرار نگیرد.

دوم - شاه نسبت به پول حساسیت فوق العاده داشت و وقتی شنید که وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله از انگلیسیها رشوه گرفته‌اند، قرارداد را امضای نکرد تا سبیل او را هم چرب کنمد.

سوم - صرف‌نظر از مسائل مادی، احمد شاه به رگ غیرتش برخورده بود که چرا او را که «شخص اول مملکت» محسوب می‌شد در آن بازی شرکت نداده بودند:

... معالم شد شاه افراد ناراضی را به قصر خود طلبیده آنها را به مخالفت دولت ترغیب می‌کند و نیز گفته شد که برای امضای قرارداد حق الزحمه می‌خواهد و صریح می‌گوید که شما پول گرفته‌اید و امضای کرده‌اید، من که پولی نگرفته‌ام چرا امضایم. این صحبت‌ها در میان خواص و نزدیکان دولت شیوع داشت، و آنچه داشتند اینست که شاه مردم را به مخالفت وثوق‌الدوله ترغیب می‌کرده است.<sup>۱</sup>

به این ترتیب چون اجرای قرارداد ۱۹۱۹ موکول به تصویب مجلس چهارم شده بود وثوق در انجام دادن انتخابات تسریع به عمل آورد - وثوق‌الدوله اولین زمامداری است که برای گذراندن قرارداد از مجلس، رسماً و علنًا در انتخابات نمایندگان مجلس دخالت کرد، و این بدعت غلط را برای آیندگان باقی گذاشت - ولی قبل از آنکه تمامی نمایندگان مجلس چهارم انتخاب بشوند، موج نارضائی و هیجان عمومی، دولت وثوق‌الدوله را در خود مستهملک ساخت.

پس از وثوق‌الدوله، مشیر‌الدوله عوام‌فریب را آورد و بودند که

۱ - احمد شهریور: تاریخ شهریور

افکار عمومی را تسکین بخشد و مشیرالدوله در بدو کار به همین خاطر اعلام داشت که قرارداد دولت گذشته با انگلستان موقوف الاجرا خواهد ماند ولی هم او پس از آذکه افکار عمومی قدری تسکین پیدا کرد، نهضت مردمی و «غیرمجاز» شیخ محمد خیابانی را در هم کویید و برای سرکوب میرزا کوچک خان نیز نیرو به گیلان فرستاد.

مشیرالدوله همانگونه که شیوه مرضیه او بود ضمن اینکه خاطر انگلیسیها را از خود مکدر نمی داشت، تصمیم گرفت با دولت جدید اتأسس روسیه شوروی، باب مراده باز کند که همین امر باعث سقوط دولت او شد - در تهران هنوز باد به پرچم امپراتوری بریتانیای کبیر می وزید!

در این وقت فتح الله خان سپهبدار رشتی، به واسطه اهمیت موقع گیلان و نفوذی که «فامیل اکبر» در رشت و مناطق اطراف داشت، برای بار اول (و بار آخر) به ریاست وزرا انتخاب شد.

فامیل اکبر هر چه دارد از «اکبرخان» دارد و اکبر خان هر چه داشت از گمرکات شمال. اکبرخان که بعدها معروف به بیگلر بیگی شد، ابتداء مأمور وصول عوارض دروازه رشت بود. بعد، عوارض دروازه های شهر را از حکومت «کنترات» کرد و پول و پلهای بهم زد و سپس گمرکات گیلان و مازندران را از دولت اجاره کرد و با عواید آن، دهات خالصه را خرید و اول مالک گیلان شد.

اکبر خان که اکبرهای رشتی، نام فامیلی خود را از او گرفته اند دو زن داشت و از هر زن یک دختر. یکی از دخترها را یکی از برادر زاده های اکبرخان، صادق خان (سردار معتمد) گرفت و چون یکی دیگر از دخترها قبل از رسیدن به سن بلوغ، فوت کرده و ثروتش به مادر او رسیده بود، فتح الله خان سپهبدار که او نیز برادرزاده اکبرخان بود،

«زن عمومی» بیوه اش را گرفت، و اعیان شد.  
 فتح الله خان سپهبدار رشتی، سابقه آزادیخواهی داشت و در قضیه بمباران مجلس به حبس با غشاه نیز افتاده بود ولی به مرور ایام، تعصبات مشروطه، خواهی را به تاق نسیان سپرده و برای خودش یکپا سیاستمدار شده بود، به طوریکه هر وقت نظر او را در باب قرارداد و ثوق الدوله می پرسیدند، نظر موافق یا مخالف نمی دادو فقط تمی گفت: «اگر وثوق الدوله قراری می بنده— چه ربطی داره به بنده!»

سپهبدار رشتی سعی می کرد پای خود جای پای مشیر الدوله و مستوفی‌الملک بگذارد ولی چون غالباً به طرزی ناشیانه عمل می کرد اسباب استهزا می شد و روزگاری دراز مثل پسرش (حسن‌اکبر— سناتور سابق) برای لودهها و رندان تهرانی «سوژه» شده بود.

پیداست که آدمی با چنین «کاراکتر» نمی توانست از عهده حل مشکلات آنروز مملکت بسرآید. مملکت هزار فامیل، داشت از دست می رفت و در تهران، رئیس‌الوزراء مملکت را «فیلم» کرده بودند. بار دیگر هزار فامیل به حرکت در آمد:

... در ماه جدی (دیماه) ۱۲۹۹ خیرشیدنی، اعیان و رجال و شاهزادگان جلساتی تشکیل دادند که اولین جلسه در منزل صنم‌اصام‌السلطنه و جلسه دوم در منزل عین‌الدوله و جلسه سوم در منزل مشیر‌الدوله تشکیل شد. در این جلسات در باب آشفتگی و وحامت اوضاع گفتگوها کردند. پس از ختم جلسه سوم، کابینه سپهبدار استعفا داد. کابینه سپهبدار در ۲۴ جدی استعفای داد. صدارت را به مستوفی‌الملک پیشنهاد کردند و نپذیرفت. روز ۲۹ جدی احمد شاه، مشیر‌الدوله را به دربار احضار و تشکیل کابینه را باو تکلیف کرد ولی او زیربار نرفت. مجدداً تکلیف کابینه به

## حکومت پارلمانی

۱۹۷

سپهبدار شد و بالاخره در ۲۸ دلو (بهمن ماه) ۱۲۹۹ کابینه خود را

معرفی کرد.<sup>۱۰</sup>

... ولی دیگر خیلی دیر شده بود. در پس پرده، از ما بهتران خوابی تازه برای ملت ایران دیده بودند و پنج روز بیشتر از تصدی مجلد دسپهبدار رشتی نگذشته بود که دستیجاتی از قزاق‌هادرنیمه شب سوم اسفند به تهران ریختند. کودتاًی صورت پذیرفته بود. کودتاًی که مقدمه ظهوریک دیکتاتور بود—و در این میان موضوعی که بیش از هر چیز مایه شگفتی شد این بود که هیچیک از رهبران کودتا (سید ضیاء الدین و رضا خان میر پنج) هیچگونه وابستگی به هزار فامیل نداشت—هزار فامیل بازی را باخته بود.

\*\*\*

دولت سید ضیاء الدین، در روند معمول حکومت هزار فامیل، یک (پرانتز) باز کرد: پیش از آن—چنان‌که دیدیم — رئاسای دولتها و اعضای کابینه‌ها عموماً از هزار فامیل بودند و همگی آنها القاب ملک و دله و سلطنه و امیر و سردار و سالار و سپهبدار و سپهسالار به دنبال اسم خود یدک می‌کشیدند. هیچیک از دولتها گذشته، حتی دولت امیر کبیر که اصلاح-طلب واقعی بود و دولتها سپهسالار قزوینی و امین‌الدوله که تظاهر به اصلاح طلبی می‌کردند—و حتی دولت سپهبدار تنکابنی که بلا فاصله پس از پیروزی «انقلابیون» بر سر کار آمد، جرأت نکرده بود که به حریم هزار فامیل تجاوز کند—چاقو دسته‌اش را نمی‌برد—اما سید ضیاء الدین :

۱- سید ضیاء الدین جزء هزار فامیل نبود.

---

۱ - حسین‌مکی : زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار

۲- سید ضیاءالدین لقب فلان‌الدوله و بهمان‌السلطنه، به‌دبیل اسم خود نداشت.

۳- سید ضیاءالدین بلا فاصله پس از دریافت فرمان‌ریاست وزرائی، به جنگ اشرف رفت و «بنا به مصالح ملی» تعدادی از اجله هزار فامیل را زندانی ساخت و دل‌مردم‌خنک شد و اوضاع سیاست به سرعت تغییر کرد. سید ضیاءالدین طباطبائی فرزند سید علی آقای بیزدی بود. شغل اصلی پدرش روضه‌خوانی، و شغل اصلی خود او روزنامه‌نویسی بود. این روزنامه‌نویس جوان و پرشور همواره از بی‌عرضگی و عدم لیاقت طبقه حاکمه و درعین حال از انحصار طلبی آنها رنج می‌برد. از اینکه می‌دید مقامات دولتی، بین چند فامیل سرشناس دست به دست می‌گردد حرص می‌خورد. فکر می‌کرد که استعداد و لیاقت خود او از هیچیک از آنها کمتر نیست و نبودهم.

عبدالله مستوفی، صاحب کتاب شرح زندگانی من، که ظاهرًا وسیله ملاقات سید ضیاءالدین را با سپهسالار تنکابنی (سپهبدار سابق) فراهم آورده بود، شرح می‌دهد که پیش از کودتا («سید») واسطه سفارت انگلیس و سپهسالار بوده وسعی می‌کرده او را راضی کند که یک دولت قوی و مورد حمایت انگلیسیها تشکیل دهد. مستوفی می‌نویسد که وقتی سید به سپهسالار گفت در مورد وزیر داخله کابینه آینده، نظر انگلیسیها به بندۀ است، سپهسالار ترش گرد:

... به مجرد ادای این جمله، دست سپهسالار به سمت کلاه رفت و یک دوباری کلاه را به دور سرچرخانید و مثل اینکه می‌خواهد با کسی کشتنی بگیرد کلاه را به سر محکم کرد. گفت به تو، به تو، هر گز، بھیچو جه، من از ریاست وزرائی که تو سید جلمبر، وزیر داخله‌اش باشی عار دارم. عجب روزگاری شده است. این سید

دو قازی هم می خواهد وزیر داخله بشود. آنهم در کابینه‌ای که من رئیس وزرایش باشم!

ملک الشعراًء بهار، صاحب کتاب تاریخ احزاب سیاسی، که از لحاظ روزنامه‌نویسی با سید همکار و مربوط بوده راجع به او می‌نویسد: ... روزی که دولت اول سپهبدار (رشتی) تشکیل شد، من سید را ناراضی یافتم و گفت هیچ‌کدام اینها چیزی نیستند، ما خودمان باید کار کنیم. چیزی نگذشت، در صدد برآمدم که بین دوستان خودم یعنی فامیل فیروز و تیمور تقاش و بین سید ضیاء الدین ارتباطی صمیمانه ایجاد کنم. قسمت تیمور تقاش سهل بود، اما بین فیروزان و سید، الفت به صعوبت دست می‌داد. فیروزنمی خواست به شخصیت جوانانی که خود را به پای کار رسانیده‌اند، اذعان کند. این، یکی از بدترین صفات کهنه اشراف و اعیان است - که گمان می‌کنند کسی که پدرش وزیر نبوده است، حق ندارد وزیر شود.

به این ترتیب بارها تلاش سید جاد طلب، برای نفوذ به کادر بسته طبقه حاکمه بی‌نتیجه مانده و در این راه همواره سرش به سنگ خوردید بود. با اینهمه برای اراضی طبع بلندپراز خود لحظه‌ای دست از تلاش برنمی‌داشت. عاقبت در پنهانی سفارت انگلیس را پیدا کرد و با «مستر هاوارد» عضو برجسته سفارت انگلیس در تهران آشنا شد و دیپلمات انگلیسی که استعداد روزنامه‌نویس جوان را کشف کرده بود، دست او را توانی دست رضاخان میر پنج، فرمانده نظامی کودتا گذاشت - ظاهراً سید ضیاء الدین یک «ماکیوالیست» بود و عقیده داشت که هدف، وسیله را توجیه می‌کند.

سید ضیاء الدین که به شوق رسیدن به مقامات بالا، بارها توسط اعیان و اشراف تحقیر شده بود، وقتی به قدرت رسید برای هزار فامیل

شمشیر را از رو بست و عده‌ای از «کلمه گندله‌ها» را گرفت. از جمله: عبدالحسین میرزا فرمانفرما - نصرت‌الدوله فیروز (پسر فرمانفرما) - عبدالمجید میرزا عین‌الدوله - سعد‌الدوله - صارم‌الدوله - سهام‌الدوله - حشمت‌الدوله - قوام‌الدوله - مجد‌الدوله - ممتاز‌الدوله - ممتاز‌الملک - یمین‌الملک - محتشم‌السلطنه - وثوق‌السلطنه - مشار‌السلطنه - قوام‌السلطنه - سردار‌رشید و سردار‌معتضد.

علی‌دشتی که در این موقع، نه به‌دلیل اشرافیت (چون‌هنوز جزء اشراف نبود، و تا دم مرگ‌هم نشد) بلکه روی خورده‌حسابهای شخصی، به‌حبس سید ضیاء‌الدین افتاده بود در یادداشت‌های «ایام محبس» از خلق و خوی اشراف، تصویری گویا به‌دست می‌دهد:

... امروز یکی از آن افراد خود پسند جامعه که عادت و حمامقت، اسم آنها را اشرف گذاشته است (از زندان) مسخ‌خلاص شده، در حقیقت گوئی مرآزاد کردند و روح مرأ از مواجهه خود پسندیهای او خلاص نمودند ... این آقای اشرف‌زاده، پدری دارد که در نتیجه جنایتها که به هیئت اجتماعیه نموده است امروز عایدی سالیانه‌اش بالغ بر یک‌صد و پنجاه هزار تومان (به یول آن‌روز) می‌شود. پسرش را فرستاده است تهران در پارک قشنگ و مزین خود زندگانی می‌کند. سه به‌ظهور از خواب بر می‌خیزد، تا یک بد‌ظهور مانده مشغول کشیدن واور است و پس از آن مشغول بازی تخته، و بعد از غذا تا سه به‌غروب بازمشغول کشیدن توپاک می‌شود، پس از آن تادو از شب رفته به گردش و دیدو بازدید می‌پردازد، و پس از آن ثانیه‌های عمر شریف خود را پشت میز قمار طی می‌کند ... من نمی‌دانم خداوند مخلوقی شرورتر، خود پسند‌تر، ننگیگن‌تر و بی‌عاطفه‌تر از انسان آفرینده است و در میان طبقات نوع انسانی، دسته‌ای خود پسند‌تر، پست فطرت و بی‌رحم‌تر از طبقه اشراف یافت می‌شود؟ ...

## حکومت پارلمانی

۲۰۱

سید ضیاء نخست وزیر کودتا در نخستین بیانیه رسمی خود حکومت موروثی اعیان و اشراف را به لجن مالیه و نوشه بود: «چند صد نفر اشراف و اعیان که زمام مهام مملکت را بهارت در دست گرفته بودند، مانند زالو خون مردم و مملکت را همکیده، ضجه وی را بلند می ساختند ... موقع فرا رسیده که عمر حکومت این طبقه سپری گردد.» سید ضیاء الدین علاوه بر آنکه به قصد تحقیر عالیجناها آنها را توقیف کرده بود، قصد داشت اموالشان را که اکثرًا از راههای غیر مشروع بدست آمده بود به نفع خزانه تهی مملکت مصادره کند، ولی او در جنگ با هزار فامیل دو خبط بزرگ مرتکب شد. یکی اینکه بعضی از وجيه الملها از قبیل مشیرالدوله و مؤتمنالملک و مستوفیالملک را بنا به ملاحظاتی از توقیف و تعقیب معاف داشت و دیگر اینکه اعضای کابینه خود را از بقایای ملکها و دولتها و سلطنهای برگزید، مثل عدلالملک و موقرالدوله و منصورالسلطنه.

سید ضیاء الدین طباطبائی و رضاخان میرپنج هر دوسر در یک آتشخور داشتند، هردو عامل استعمار بودند و هردو وجود یکدیگر را تکمیل می کردند: اولی توپ و تفنگ نداشت، و دومی سوا(!) بهمین جهت انتظار می رفت که دولت کودتا، دیر زمانی دوام بیاورد ولی سید ضیاء الدین چوب اشتباهات خودش را خورد، زیرا آنها که بیرون از زندان بودند نسبت به فامیل تعصب کشی می کردند و رخصت نمی دادند که آب خوش از گلوی سید او لاد پیغمبر پائین برود. بنابراین برای دولت او هر روزی می توانست روز آخر باشد.

در این موقع هزار فامیل برای آنکه بین رهبر سیاسی کودتا و فرماده نظامی آن نفاق بیندازد، دست به ابتکاری زد که عقل جن هم نمی رسید. آنها چون جرأت مبارزه علی باره رهبران کودتای نظامی را

نداشتند، در خفا برای هریک از آندو طرفداران مصنوعی درست کردند و در اجتماعاتی که تشکیل می‌شد گروهی شعار می‌دادند زنده بادسید— ضیاءالدین و گروهی دیگر فریاد می‌کشیدند زنده باد رضاخان سردار سپه. با آنکه سید بیچاره بارها مراتب را جداً وقویاً تکذیب کرده و اظهار داشته بود که بین او و حضرت اجل رضا خان سردار سپه، وزیر جنگ در هیچ مسئله‌ای دوگانگی و اختلاف نظر وجود ندارد، سودی نبخشید — بذر نفاق کاشته شده بود.

نتیجه این شد که دولتی با آن اقتدار و با آنهمه هارت و پورت، بیش از چند ماه دوام نیاورد دور رضا خان سردار سپه، علیه متفق سبق خود، دست به کودتائی دیگرزد. سید را از ایران تبعید کرد و فرستادش آنجا که عرب نی انداخت : به فلسطین! ... و (پراائز) بسته شد.

\* \* \*

روزنامه‌های جیره خوار هزار فامیل، کابینه سید ضیاءالدین را «کابینه سیاه» نامیده بودند ولی «سید» به خاطر ژست ضد اشرافی که به خود گرفته بود — لالحب علی، بل لبغض معاویه — بین توده‌های مردم طرفدارانی هم داشت. از اینروپس از برکناری و تبعید سید ضیاءالدین به فلسطین، احساسات طرفداران او در ترانه‌ای از عارف قزوینی متجلی شد:

«ای دست حق پشت و پناهت بازآ»

«چشم آرزومند نگاهت ، بازآ»

«وی توده ملت سپاهت ، بازآ»

«قربان کابینه سیاهت ، بازآ»

«کابینه اشراف جز رنگی نیست»

«این رنگهار اغیر نیر رنگی نیست»

«دانند بالای سیه رنگی نیست»

«قربان آن رنگ سیاهت ، بازآ»

«ایران سراسر پایمال از اشراف»

«آسایش وجاه و جلال از اشراف»

«دلالی نفت شمال از اشراف»

«ای بیشرف گیری گواهت، باز آ»

«قربان کابینه سیاهت، باز آ»

نشان به آن نشانی که رئیس کابینه ضد اشراف، تا بیست سال نتوانست به ایران باز آید و از عجایب اینکه بیست سال پس از واقعه بازداشت دسته جمیع اشراف، سید ضیاء الدین به تشویق مظفر فیروز پسر نصرت الدوله و نوئه فرمانفرما که هردو از محبوسین سید ضیاء الدین در کودتای ۱۲۹۹ بودند به ایران باز گشت و در دوره چهاردهم و کیل شد و رهبری جناح محافظه کار و دست راستی را بد عهده گرفت.

سید در اوآخر عمر بایک زن دهاتی که مثل خود او به هزار فامیل تعلق نداشت عقد زناشوئی بست و پس از مرگش، زنش به اضافه ارثیه اش به راننده اش رسید.

به این ترتیب پسر روضه خوان یزدی و روزنامه نویس سابق، در سایه استعداد دولیات و پشتکار و در ضمن، به واسطه بندو بست با انگلیسیها تو افانت به کادر طبقه حاکمه راه پیدا کند ولی به کادر هزار فامیل، هرگز.

## ۸

سرانجام پس از شش سال فترت پارلمانی، مجلس چهارم در دولت قوام السلطنه افتتاح شد.

میرزا احمدخان قوام السلطنه، برادر کوچک و ثوق الدوّله سابق الذکر بود و او نیز مانند برادرش به دلیل وابستگی های فامیلی خیلی زود در خط ترقی افتاد. میرزا احمد هنوز پشت لبس درست سبز نشده بود که

دبیر حضور ناصرالدینشاھ شد و در زمان مظفرالدینشاھ نیز وزارت رسائل را به عهده داشت. در غوغای مشروطه طلبی، قوام‌السلطنه به هردو طرف چراغ سبز نشان می‌داد و اقوامش می‌گویند که فرمان مشروطیت به خط اوست. خوب، باشد!

تاریخ سیاسی ایران به یاد ندارد که دو برادر به مقام نخست‌وزیری رسیده باشند. به وزارت چرا. چنانچه خود قوام و برادرش وثوق، حتی در یک کابینه وزارت داشته‌اند و در سال‌های اخیر نیز هر سه پسر حبیب‌الله آموزگار - جهانگیر و جمشید و کورس - به وزارت رسیدند. نیز اتفاق افتاده است که در یک برهه‌از زمان، دو برادر - مشیر‌الدوله و مؤمن‌الملک - یکی رئیس دولت و دیگری رئیس مجلس بسویه است. صدارت و نخست‌وزیری پدر و پسر هم نمونه‌های متعدد داشته است. مانند صدر اصفهانی که پس از او پسرش امین‌الدوله اصفهانی صدراعظم شد، یا میرزا یوسف مستوفی‌الممالک که صدراعظم عصر استبداد بود و پسرش میرزا حسن مستوفی‌الممالک با رهایی در عصر مشروطه به ریاست وزرای سید ویا میرزا نصرالله‌خان مشیر‌الدوله که پسرش میرزا حسن‌خان مشیر‌الدوله جای پدر را نه یکبار بلکه چندین بار گرفت. همچنین استعلاء‌السلطنه و پسرش حسین‌علاء و منصور‌الملک و پسرش حسنعلی منصور. اما نخست‌وزیری دو برادر تا به آن‌روز سابقه نداشت، و تا به امروز نیز بی‌سابقه مانده است.

میرزا احمد‌خان قوام‌السلطنه به هنگام وقوع کودتا والی خراسان بود و موقعی که سید ضیاء‌الدین فرمان زور کی نخست‌وزیری خود را به استانداران ابلاغ کرد، دو تن از استانداران وقت از نخست وزیر کودتا تمکین نکردند: دکتر مصدق والی فارس پست خود را ترک کرد و به ایل بختیاری پناهنده شد و قوام‌السلطنه توسط کلمنل محمد تقی خان پسیان

فرمانده‌زاده امری خراسان تحت الحفظ به تهران اعزام شد و به زندان افتاد. پس از سقوط دولت سید ضیاءالدین و خروج اجباری او از ایران، احمد شاه برای آنکه استعمالی از «رجال طراز اول مملکت» به عمل آورده باشد محبوبین سیاسی را دستگمعی به حضور پذیرفته و در این مراسم، شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله که ریش سفیدتر از سایرین بود از طرف آنها صحبت کرده و اظهار داشته بود:

... چطور است ماها که سالها خود و اجدادمان صاحب مقام و دارائی و نفوذ و قدرت بوده‌ایم به آب و خاک ایران علاقه نداریم ولی یکنفر سید که در تمام ایران دارای هیچگونه زندگانی نیست و هیچوقت هم مقامی را دارا نبوده، علاقمند به آب و خاک ایران شده است!

آنروز کسی نبود به عین‌الدوله جواب بدهد که در موقع خطر، آب و خاک شما اعیان و اشراف در چند چمدان خلاصه، و به خارج از این آب و خاک منتقل می‌شود ولی کسیکه «در تمام ایران دارای هیچگونه زندگانی نیست» در ایران می‌ماند و با خوب و بد آن می‌سازد. پس این آب و خاک به این دسته اخیر تعلق دارد و همین دسته اخیر است که پاسداری از حدود و ثغور این آب و خاک را وظیفة خود می‌داند.

به هر صورت، همانروز احمد شاه برای آنکه در مورد محبوبین سید ضیاء‌الدین، سنگ تمام کذاشته باشد فرمان ریاست وزرائی را به نام یکی از ایشان صادر کرد و میرزا احمدخان قوام‌السلطنه از کنج زندان یکسره به کاخ نیخست وزیری رفت.

قوام‌السلطنه انتخابات مجلس چهارم را تکمیل کرد و مجلس تشکیل شد. چهره مجلس چهارم ملغمه‌ای بود از سلیقه‌های مختلف دولت و مردم در ادوار مختلف. چون انتخابات این مجلس در دولت وثوق‌الدوله شروع شده و ظرف سه، چهار سال در دولتهای مشیر‌الدوله نائینی و

## ۱۰۰۰ فامیل

۲۰۶

سپهبدار رشتی و سید ضیاءالدین یزدی امتداد پیدا کرده و بالاخره قوام‌السلطنه برادر و ثوق‌الدوله، کاری را که «خان داداش» شروع کرده بود به اتمام رسانید. به این ترتیب صرفنظر از اینکه هر یک از آن دولتها در رابطه با انتخابات سلیقه مخصوص خود را داشت، وقایع آنقدر به سرعت اتفاق می‌افتد که هر بار مردم مجبور بودند باورهای قبلی خود را نسبت به نامزدهای انتخاباتی تصحیح کنند.

چهره ناهمگون و ناآرام مجلس چهارم، دولت قوام‌السلطنه را علیرغم موافقیت‌های نسبی که در انتظام امور مملکت کسب کرده بود تضعیف کرد و به پرتاب سقوط کشانید. خاصه آنکه در بی‌مهری مجلس نسبت به دولت، انگشت رضاخان سردار سپه وزیر جنگ در کار بود. در این موقع آنها که شامه تیز ترداشتند، حس کرده بودند که سردار سپه پشتش به کوه احمد بند است. این بود که بنا به میل او مجلس چهارم نسبت به قوام‌السلطنه ابراز عدم اعتماد کرد و بر عکس به مشیر‌الدوله رأی اعتماد داد.

میرزا حسن خان مشیر‌الدوله فرزند فداکار طبقه خود بود. با آنکه همکاری با شخصی چون سردار سپه برای شخصی چون او فوق العاده دشوار می‌نمود، روی مجلس را زمین نینداخت و برخلاف میل باطنی خود، قبول مسئولیت کرد. طبقه او – هزار فامیل – که با مدد سردار سپه کاری خود را از سرراه خود برداشته بود اینک از ناحیه سردار سپه به شدت تهدید و تحمیر می‌شد.

مشیر‌الدوله می‌دانست که مرد مبارزه با وزیر جنگ نیست ولی به قول خودش آمده بودتا اورابه خط قانون بیندازد. از این‌رو آزادی‌خواهان و طبقه منور‌الفکر از دولت مشیر‌الدوله به گرمی استقبال کردند و به حمایت از او تظاهراتی ترتیب دادند ولی وزیر جنگ که درسش را بلند بود

## حکومت پارلمانی

۲۰۷

با اسلحه خود حریف، به جنگ او رفت و افکار عمومی مصنوعی درست کرد و مردم او باش ورجاله را برضد دولت قانونی، به خیابانها کشانید:

... روز ۲۲ شعبان ۱۳۴۰ قمری برابر سیام حمل ۱۳۰۱ خورشیدی، در صحن وزارت دادگستری هیاهوئی برپاشد. به این معنی که سیدی که نامش سید نصرالله بود بایک خورجین بالای درختی رفته شروع به نطق وداد و فریاد کرد و کم کم مردم اطراف وی جمع شدند. ابتدا سید، خرابی شهر تهران را پیش کشید و خود را وکیل محله چاله میدان، معرفی نمود و بنای بسیاری را به رئیس وزرا گذاشت، سپس موضوع تنظیف آن محله را به میان آورده و برای نمونه کثافت جنوب شهر را از خورجین بیرون آورد و یک گربه مرده‌ای که همراه داشت پس از قدری نمایش به صحن دادگستری پرتاب کرد. . . این تظاهرات کاملاً می‌رسانید که منظور از این عملیات، تحریک افکار عمومی بر علیه کابینه می‌باشد و مقصد اینست که مشیرالدوله استعفا نماید.<sup>۱</sup>

علیرغم ارادل و او باش که به هوای خواهی سردار سپه برانگیخته شده بودند و یکصدا با مشیرالدوله ضدیت می‌کردند، دستجاجاتی از آزادیخواهان و روشنفکران به طور پراکنده در گوش و گناه شهر اجتماع کرده و مشیرالدوله را تشویق می‌کردند که در مقابل قلدری و کارهای خلاف قانون سردار سپه و ایادی او ایستادگی کند. طبیعی است که گوش دیکتاتور، تاب شنیدن نغمه‌های مخالف راندارد و ترجیح می‌دهد که عامه مردم مثل خازنهای سازمانی شبیه‌هم باشند. از اینرو سردار سپه به خیال خود برای آنکه ماده فساد را بخشکاند تصمیم گرفت رودرروی رئیس وزراء و جیه‌المله باشد:

«... روزی (امیر لشکر) امیر اقتدار محمود خان انصاری که گاه‌گاه

۱ - ملک‌الشعراء بهار: تاریخ احزاب سیاسی

به نیابت و نمایندگی از طرف وزیر جنگ درهیأت وزرا حاضر می شود، به دستور وزیر جنگ با مشیرالدوله درهیأت خشونت می کند و به او می فهماند که باید تزاره گیری نماید<sup>۱</sup>

روز دیگر خود رضاخان در جلسه هیأت وزیران حضور بهم رسانید وزیر دهنمش را کشید و لنگ و پاچه اش را به فلان و بهمان خواهر و مادر یکی از وزرا حواله داد. البته صدایش را در نیاوردن که این کدام وزیر بوده که مشمول عنایات حضرت اجل وزیر جنگ قرار گرفته و قضايا را زیر سبیلی در کرده است، ولی معلوم بود که سردار سپه آن مطالب را به درگفته بود که دیوار بشنود. طبع نازک مشیرالدوله، تاب آنهمه توھین را نیاورد و عاقبت استغفا داد و در ضمن برای آنکه اخلاص خود را به طبقه اش نشان داده باشد، ذیل استغفا نسامه اش نوشت: «حاضرم در کابینه ای که مستوفی الممالک تشکیل می دهد، عضویت اختیار نمایم.» گویا در آن موقعیت، مشیرالدوله ترجیح می داد که به عنوان وزیر مشاور در سایه قرار گیرد تاهم «شئونات دولتی» او محفوظ بماند و هم دم چک رضاخان نباشد—ولی در این موقع مستوفی الممالک کابینه ای تشکیل نداد و بار دیگر از طرف مجلس، احمد قوام مأمور تشکیل کابینه شد.

قوام السلطنه با اکثریت ۶۵ رأی از ۸۰ نفر عدد حاضر در مجلس به نخست وزیری انتخاب شد در حالیکه رقیب او مستوفی الممالک فقط ۱۵ رأی آورده بود. ولی دیری نپائید که کفه مستوفی الممالک در مجلس از رئیس الورزراء وقت سنگین تر شد و بالاخره مخالفان قوام السلطنه اکثریتش را اقلیت کردند!

حفظ مصالح مملکتی در طول تاریخ همواره دستاویز قدر تمدنان برای سرکوب مخالفان بوده است. قوام السلطنه نیز که هنگام خانه نشینی

۱— حاجی یحیی دولت آبادی: حیات یحیی

## حکومت پارلمانی

۲۰۹

هرگز از تحریک و تفتیش علیه دولتهای وقت دست بر نمی‌داشت، چندی بعد بهبهانه حفظ مصالح مملکتی و به اتهام شرکت در توطئه سوئق‌صدبه جان حضرت اجل سردار سپه بازداشت شد و بار دیگر به زندان افتاد، و باز هم قوم و خویشها «پارتی بازی» کردند:

... پس از توسل خانم قوام به مشیرالدوله و مستوفی و سردار سپه،

قوام بعد از دوهفته آزاد شده به باعث معتقد‌المملک در شمیران رفت و در نیمه دوم آبان ۱۳۰۲ به حکم اجبار عازم اروپا گردید.

بعدها کاشف به عمل آمد که اتفاقاً در آن ماجرا قوام‌السلطنه گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده بود و نیز معلوم شد که سردار سپه از ابتدا این موضوع را می‌دانست، منتها با آن صحنه‌سازی می‌خواست حریف را از صحنه دور کند – که دور کرد. تبعید قوام‌السلطنه به اروپا حدود بیست سال به طول انجامید و در این مدت قوام به جای بردو باخت در قمار سیاست، در کازینوهای «مونته‌کارل» بخت خود را آزمود.

قوام‌السلطنه نیز مانند سید‌ضیاء‌الدین پس از بیست سال تبعید و

دوری از صحنه سیاست به صحنه باز گشت و چند بار دیگر تشکیل کابینه داد. او برخلاف برادرش و ظوق‌الدوله که فرزندان متعدد داشت تا او اخر عمر از اشرف خانم، دختر علاء‌الدوله بچه‌دار نشد ولی سرپیری به قدرتی خدا از یک دختر چایکار لاهیجانی، یک زنگوله پای تابوت پیدا کرد.

پس از آنکه مجلس چهارم، قوام‌السلطنه را از کار انساخت مستوفی‌الممالک را به کار دعوت کرد. میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک این‌بار موقعی به نخست وزیری رسید که مجلس چهارم و اپسین نفشهای خود را می‌کشید، و اتفاقاً در عمل معلوم شد که رئیس دولت نیز مانند مجلس چهارم دچار ضعف و فقر شده است. این مستوفی، آن مستوفی

۱ - ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه

قدیم نبود. هیبت‌سردار سپه یاغیت کبرای مستوفی از کارهای دولتی، از او یک چاقوی بی‌دسته و یک آدم بی‌حال و بی‌خاصیت ساخته بود. به قول مرحوم مدرس، مستوفی‌الملک شمشیری جواهرنشان بود که برای موقع تشریفات به درد می‌خورد، برای ایام فترت شمشیری بُرّاتر لازم بود. ملک‌الشعراء بهار که خود در مجلس چهارم عضویت داشت، در

تاریخ احزاب سیاسی ایران می‌نویسد:

... نگرانی ما همه این بود که کندی شخص رئیس وزراء انتخابات را آنقدر عقب بیندازد که دوره مجلس پایان آید و کار به دست وزیر جنگ که بیفتند.

بالاخره در آخرین روزهای مجلس چهارم، دولت مستوفی‌الملک توسط سید حسن مدرس استیضاح شد. مستوفی‌الملک هنگام پاسخگوئی به استیضاح از کوره در رفت و پرده‌ها را بالازد و به قول میرزاده عشقی: «مستوفی از آن نطق که چون تو پ صد اکرد مشت همه واکرد...» مستوفی ضمن نطقش با رنگی برافروخته که از سیاستمداری چون او بعیدمی‌نمود با اشاره به نزدیکی انتخابات صراحتاً گفت: «موقع بره کشی فرا رسیده است و معده من برای خوردن بره مستعد نیست. من نه آجیل می‌دهم و نه آجیل می‌خورم...»

مستوفی نطقش را تمام کرد و بی‌آنکه منتظر رأی نمایندگان باشد مجلس را ترک گفت و وزراء او نیز به دنبال رئیس خود بیرون دویدند. به استثنای وزیر جنگ، سردار سپه که مثل سد سکندر در جای خود نشسته بود.

ملک‌الشعراء بهار نماینده مجلس چهارم که در وابستگی او به هزار فامیل شباهی نیست، راجع به این واقعه در کتاب خود می‌نویسد: «... مستوفی‌الملک یک عنصر ملی و یکنفر عضو با حرارت حزب

## حکومت پارلament

۲۱۱

نیود که با اصول صراحة لهجه پرورش یافته باشد، بلکه او پسر میرزا یوسف مستوفی‌الملک، صدراعظم ناصرالدین‌شاه بود و در طراز اول طبقه نجبا و اعیان قرارداشت و در اقیانوس دربار، بار آمده بود. با این مقدمات هرگاه حقیقت و روشی را در ساعتی مخوف اظهار می‌کرد و پرده از کار جمعی که مشغول خیانتی یاد را داشت دستیسه و ضربتی به کشور می‌بودند بر می‌داشت چیزی بود. ایکن صحبت آجیل خوردن و اصطلاح بره کشی به خلاف واقع کردن، در واقع یک نوع اهانت و دشناکی بود که نسبت به افراد وطنخواه و رجال عالی‌مقام و نمایندگان حقیقی مردم که آنجا نشسته بودند از روی خشم و حقد روا داشته بود... آری، مستوفی مشت‌همه را باز کرد. مشت یکمشت مشروطه خواه را که به واسطه القاء نفاق، محکوم به فنا و زوال شده بودند و از قضا خود ناطق محترم و دوستانشان هم، در عداد باقی قرار داشتند. آن‌روز همه گرم بودند، ولی حالا بهتر می‌شود قضایت کرد و دریافت که این نطق و سایر اتهامات و حمله‌ها و افتراهای جراید دست چپ از قبیل کار و پیکار و طوفان... به‌زعمای مشروطه که هنوز بروی کار بودند و بالنسبة آبروئی داشتند، در مقابل قزاقها چه اثر زشت و انعکاس شومی بخشید.

**گو اینکه اظهار نظر ملک‌الشعراء در این‌مورد خالی از شائبه غرض نیست ولی نطق مستوفی‌الملک که در یک مرجع رسمی ادا شده بود فی الواقع آبروئی برای لیبرالها و مشروطه خواهان باقی نگذاشت، و سردار سپه برای توسعه نفوذ خود حداکثر استفاده را از آن نطق به عمل آورد:**

... فساد اداری، امر دخالت قوای مسلح را در امور کشوری تسهیل نمود. با افزایش قدرت قوای مسلح و تکمیل ماشین‌جنگی، رضاخان با قاطعیتی کامل، کنترل امور دولتی را دست خود گرفت. به عنوان وزیر جنگ و فرمانده کل قوای کشور، تمام سفسطه‌های

حکومت مشروطه در دور اندخت. وزرای کابینه مرتباً تغییر می کردند ولی پست رضاخان همواره محفوظ و به صورت مکانیکی، از کابینه ای در کابینه دیگر شرکت نمی کرد.<sup>۱۰</sup>

پس از استعفای مستوفی‌الملک، مجلس چهارم بار دیگر به مشیرالدوله ابراز تمایل کرد—به این نیت که در ایام فترت، وجاهت ملی مشیرالدوله، ترمذی برای تندرویهای سردار سپه باشد.

روزی که مجلس به ریاست وزرائی مشیرالدوله رأی تمایل داده بود، مدرس طی نطقی گفت: «مکرر عرض کردہ ام که رجال مملکت ما هر کدام برای یک موقعی خوب هستند. به عقیده من و تمام آقایان، رئیس وزراء حاليه برای این موقع (موقع فترت) بلانظیر است، سه مسئله بود: یکی بیطرفی مشارالیه در انتخابات، یکی بیطرفی در سیاست خارجه... و یکی تسريع در افتتاح دوره پنجم...» ولی مشیرالدوله نتوانست بار امانت را به منزل برساند و قبل از آنکه ایام فترت به سر آید و مجلس پنجم شروع به کار کند به علت مداخلات روز افزون وزیر جنگ در امور کشوری نصادر به استعفا شد. می گویند مشیرالدوله هنگام قبول مسئولیت وقتی یک دوست مشفق او را نصحیت کرد که خطرنکند، گفته بود: «رسم وره آزادی، یا پیشه نباید کرد— یا آنکه زجانبازی، اندیشه نباید کرد» ولی سرانجام به این نتیجه رسید که: «در کف شیر نرخونخوارهای— غیر تسلیم و رضاکوچارهای!»

میرزا حسن خان مشیرالدوله در طول عمر خود یکبار وزیر تجارت، دوبار وزیر پست و تلگراف، دوبار وزیر داخله، چهار بار وزیر معارف، چهار بار وزیر خارجه، شش بار وزیر جنگ، هشت بار وزیر عدليه و چهار بار رئیس‌الوزرا بوده و بارها پیشنهاد نخست‌وزیری را رد کردو همچنین

## ۱ - م . پاولویچ: انقلاب مشروطیت ایران

## حکومت پارلمانی

۲۱۳

شش بار و کیل مجلس شد که دو بار آنرا نپذیرفت و در ۱۲ سال آخر عمر شیخ یعنی از سن ۵۱ سالگی هیچ شغلی را قبول نکرد و در سالهای خانه نشینی، تاریخ مفصل «ایران باستان» را نوشت.

به هر حال، مجلس چهارم اولین مجلسی بود که عمر طبیعی خود را طی کرد و در آخرین روز عمر دو ساله مجلس، آخرین جلسه رسمی و علنی آن در عمارت بهارستان تشکیل شد و پس از ختم جلسه، نمایندگان مجلس چهارم به آمید دیدار در مجلس پنجم، از یکدیگر وداع کردند. معلوم شد که اندام مملکت، سیستم پارلمانی را می‌پذیرد – متنهای سیستم پارلمانی کنترل شده، توسط دولت وقت!

### ۹

معلوم است که وقتی دولتی قادر به کنترل مجلس باشد، از حضور آن در کنار خود پرروائی نخواهد داشت. بر عکس، یک مجلس مطیع و قابل کنترل می‌تواند برای اجرای مقاصد چنین دولتی، وسیله‌ای مؤثر باشد و داروی تlux تصمیمات دولتی را در کپسول قانون، به خوردم درم دهد.

از این رو رضاخان سردار سپه پس از آنکه در غیاب مجلس فرمان ریاست وزرائی را به زور از احمدشاه گرفت، انتخابات مجلس پنجم را به انجام رسانید.

رضاخان، پسر عباسعلی معروف بهداداش بیگ از ایل پالانی سواد کوه بود. او در ابتدای جوانی در فوج سوادکوه که ابواب جمعی میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان اتابک محسوب می‌شد وارد خدمت سپاهیگری شده و پس از آنکه بساط امین‌السلطان و فوج سوادکوه بر چیزه شد

به خدمت قزاقخانه درآمد و در قزاقخانه سال به سال ترقی کرد و به درجهٔ میرپنجی و فرماندهی «آتریاد همدان» رسید و در همین موقع بود که «ژنرال آیرون ساید» او را دید و پسندید - برای یک کودتای نظامی که طرح آن از پیش ریخته شده بود :

... ژنرال آیرون ساید، فرمانده وقت نیروهای انگلیسی در ایران با رضاخان فرمانده جدید بریگاد قزاق وارد معامله شد و او را برای حرکت به سوی تهران واعمال فشار بر پادشاه قاجار تشویق کرد.<sup>۱</sup> رضاخان سردار سپه انتخابات مجلس پنجم را در شرایطی انجام داد که پیش از آن وکلای تهران انتخاب شده بودند. بهمین جهت در لیست اسامی وکلای دوره پنجم، چند چهره موجه از قبیل مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و مسؤولی‌الممالک و مدرس و مصدق نیز دیده می‌شوند. وکلائی که در دوره ریاست وزرائی رضاخان بادخالت مستقیم فرماندهان نظامی انتخاب شدند اکثراً از طبقهٔ متوسط بودند که به هزار فامیل تعلق نداشتند - چون رضاخان برای برداشتن گامهای بعدی به اعیان و اشراف که با خانواده سلطنتی منسوب بودند اعتماد نداشت. از میان این عده کسانی که بیشتر به فوت و فن چاکرمنشی آشنا بودند در دوره‌های بعدهم توانستند موقعیت خود را حفظ کنند و حتی بعضی از ایشان مانند داور و تیمورتاش جزء «بازیگران عصر طلائی!» شدند. علاوه بر این «تازه به دوران رسیده‌ها» در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ همراه رضاخان میرپنج، یکشمت افسر و درجه‌دار قزاق ازده «آقا با با» در جادهٔ قزوین، تا شهر تهران - فی الواقع - پیاده روی کرد و بودند و موقعی که «کودتا» به نتیجه رسید، همه آنها مزد آن پیاده روی را گرفتند و زیر سایهٔ همقطار سابق خود به مقام امارت و حکومت رسیدند.

۱ - ویلیام سولیوان : مأموریت در ایران

همگامان و اطرافیان رضاخان در کودتای سوم اسفند یکم شت قزاق شندرپندری، قداره بند، شوشکه کش و خلاصه از اجله اراذل بودند. به اسمها یشان نگاه کنید:

- ۱ - احمد قصاب
- ۲ - مرتضی گاوکش
- ۳ - کریم خشتمال
- ۴ - محمد چاقو

اما گذشت زمان، این اجله اراذل را مبدل به حضرت اجل ساخته بود.

چی بودند و چی شدند:

- ۱ - حضرت اجل امیر لشکر احمد آفاخان امیر احمدی
- ۲ - حضرت اجل امیر لشکر مرتضی خان یزدان پناه
- ۳ - حضرت اجل امیر لشکر کریم آفاخان بوذر جمهوری
- ۴ - حضرت اجل سرتیپ محمد خان در گاهی

به این ترتیب کمپانی هزار فامیل پس از کودتای سوم اسفند در حکومت ایران یکم شت شریک تحمیلی پیدا کرده بود ولی دیری نپائید که به لطف و صلت های زناشوئی بچه قزاقها، این شرکای تحمیلی در هزار فامیل مستحیل شدند.

در همین اوان هزار فامیلی ها برای آنکه مرد مقدر روز، رضاخان سردار سپه را زیر نفوذ خود داشته باشند به او زن دادند - آنهم نه یک دختر، بلکه دو دختر - یک دختر از فامیل امیر سلیمانی که خیلی زود دلش را زد و پس از آنکه «غلام رضا» را از او پیدا کرد طلاقش داد، و یک دختر از شازده های دولتشاهی که ظاهرآ این دختر کرمانشاهی، خیلی بیشتر و بهتر از سه زن قبلی، باب دندان او بود!

رضاخان پس از آنکه مجلس دلخواه خود را تشکیل داد و

## ۱۰۰۰ فامیل

۲۱۶

خیالش از پشت جبهه راحت شد، به جنگ خانهای متبرد در اطراف و اکناف کشور رفت و سبیل آنها را دود داد. چون در جریانات نهضت مشروطه، دربار و طبقه متوسط در مبارزه با یکدیگر نیروهای خود را از دست داده وضعیف شده بودند. در نتیجه، زمینه مساعد برای تجدید دوره خانه‌خانی فراهم آمده بود در گوش و کنار کشور خوانینی پیدا شده بودند که با جبهه دولت نمی‌دادند. مثل ساعد الدوّله پسر سپه‌سالار تنکابنی در تنکابن، مثل مرتضی قلیخان پسر صهیمان السلطنه در بختیاری، ومثل اقبال السلطنه و والی پشتکوه و امیر مؤید و شیخ خزعل در آذربایجان و لرستان و مازندران و خوزستان.

علاوه بر آن، تهران - مرکز مملکت - نیز به واسطه نفوذ افکار آزادیخواهی و حضور احزاب و دستجات سیاسی و روحانیون و نویسنده‌گان و روشنفکران متعهد که انقلاب مشروطه را به جد گرفته بودند، آرام نبود - ولی «رژیم» طبق یک برنامه هدایت شده آرام آرام و مرحله به مرحله براوضاع تسلط پیدا کرد، میراث خواران مشروطیت پرچم تسلیم برآفراشتند، حکومت پازلماقی به زبانه دان تاریخ سپرده شد، «مترسک امنیت» به خانه باز گشت و «اختاپوس هزار فامیل» نفسی به راحت کشید - رضاخان غول جمعیت را به بطری باز گردانید و تخت سلطنت را پاداش گرفت.

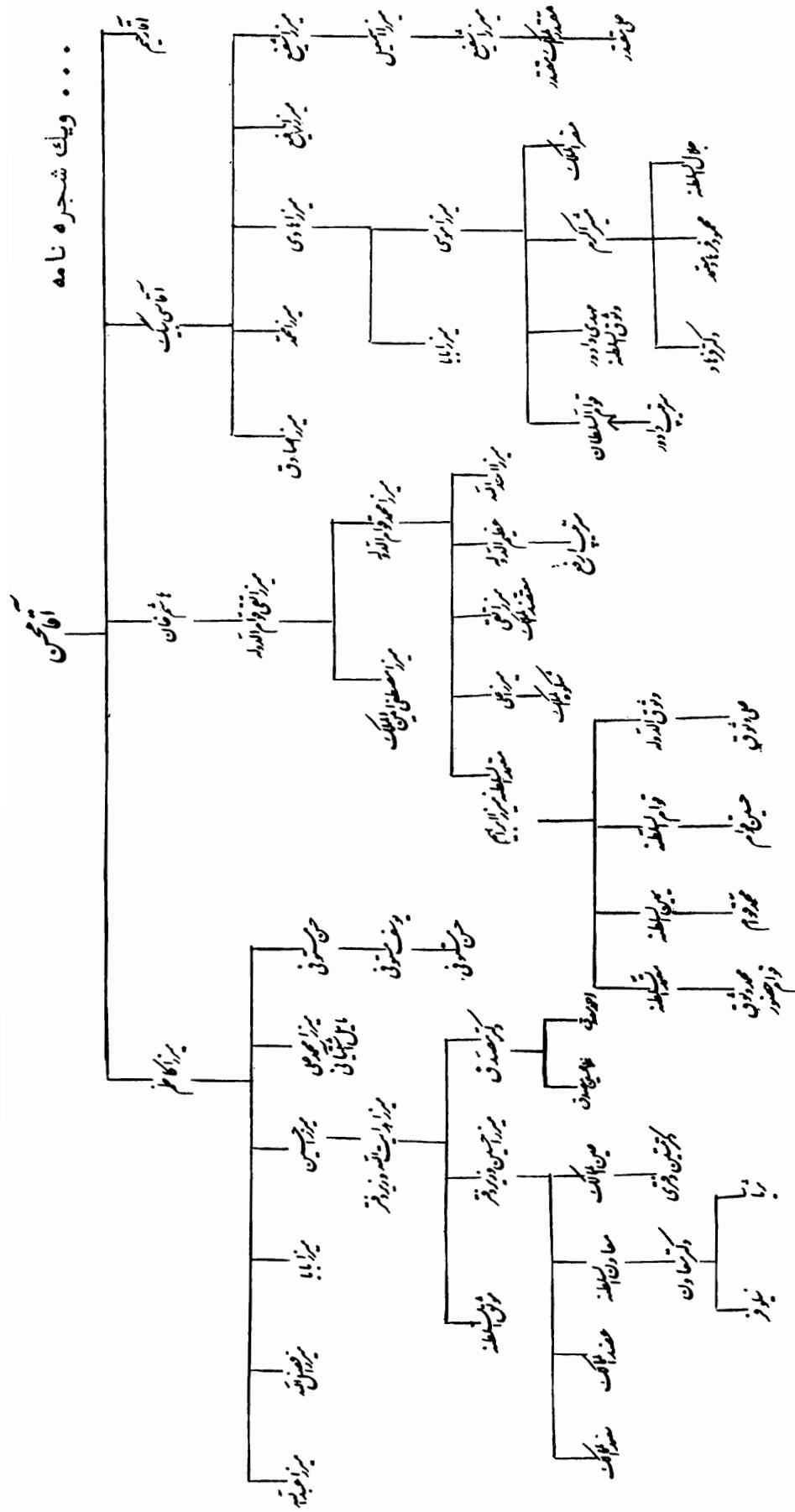
«پایان»\*

---

\* قصه دور و دراز هزار فامیل به همینجا ختم نمی‌شود. این داستان بقیه دارد و بقیه می‌ماند به وقتی دیگر، در کتابی دیگر ... با این امید که اختاپوس هزار فامیل از سرنو به شکلی دیگر، در کشور ماجان نگیرد - که چشم آب نمی‌خورد.



۰۰۰۰ ویک شجره نامه



## این اشخاص در این کتاب ذکر خیرشان بود!

آموزگار - کورس ۲۰۴ (۱ - آ)

آشتیانی - دکتر جواد آرچون ساید	۲۱۵	۱۸۷
آصف الدله شیرازی - عبدالوهاب خان ابراهیم شاه افشار	۳۱-۳۰-۲۹-۲۶	-۳۲
آصف الدله قاجار - اللهیارخان دلو	۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰-۵۲-۵۱	
آصف الدله قاجار - اللهیارخان دلو	۱۷۵-۱۴۲	۱۳۱-۶۳-۶۲-۶۱
آصف السلطنه ابوالحسن (پسر قائم مقام)	۶۹	۱۴۲-۱۲۰
آغا محمدخان قاجار	۳۱-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵	۳۱-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵
آقا محمدخان قاجار	۳۲-۲۹-۲۸-۴۱-۳۹-۳۴-۳۳	۵۹-۴۵-۴۲-۴۱-۳۹-۳۴-۳۳
آقا طالب میرزا صفوی	۳۳-۳۲	۱۴۶-۷۹-۶۳-۶۱-۶۰
آقا خان - میرزا آقا خان نوری	۱۱۹	۷۹-۵۶-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰
آقا محمد شاه قاجار	۱۷۸-۱۷۶-۱۵۷	۱۱۱
آقا احمد شاه ابدال افغانی	۱۹۴-۱۹۳-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۲	۱۶۴
آقا احمد شاه ابدال افغانی	۲۱۴-۲۰۵-۱۹۷-۱۹۶	۱۲۵-۱۱۰-۹۹-۹۲-۹۱-۹۰
آقا محمد شاه قاجار دلو		۵۸
آقا اولی - اسدالله خان		۶۱
آل احمد - جلال		۹۴
آموزگار - جمشید		۱۷
آموزگار - جهانگیر		۲۰۴
آموزگار - حبیب الله		۲۰۴

ادیب الممالک فراهانی	۱۷۳	الله قلی	۷۵-۷۴
ارستوف	۶۴	ام الحاقان تاج الملوك	۸۳-۱۳۴
اسدالله - میرزا اسدالله نوری	۵۶-۷۹	امام جمعه خوئی	-۱۸۶
اسفندیاری غلامحسین	۱۸۷		۱۹۰-۱۸۹
اسکرین - سر کلارمونت	۱۸۲	امامی نظام	۱۸۷
اسکندر میرزا	۱۶۴	امیراعظم - یدالله عضدی	۱۸۷
اسکندری - سلیمان میرزا	۱۶۴-۱۶۵	امیراعظم دکتر امیرخان	۱۸۷
اسلامی - دکتر محمدعلی	۴۹	امیراقتدار امیرلشکر منصور انصاری	۲۰۷
اسماعیل - شاه اسماعیل صفوی	۱۴۶-۲۳	امیر بهادر حسین پاشا خان	۱۲۱-۱۲۲
اسماعیل - میرزا اسماعیل مستوفی		امیر دیوان حاجی میرزانبی خان	۱۰۱-۱۰۲
گرگانی	۵۸		
اشرف خانم	۲۱۰	امیرعلم خان خزیمه	۳۰-۳۱
اعتضادالدوله - امیر سلیمان خانی	۱۱۵	امیرکبیر میرزا تقی خان	۴۹-۷۹-۸۰
اعتضادالدوله - شیرخان	۸۴		۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۹۰-۹۲
اعتضادالدوله - محمد مهدی خانی	۱۰۰		۱۰۲-۱۱۰-۱۱۰-۱۸۲-۱۸۲-۱۹۲-۱۹۷
اعتضادالسلطنه - علیقلی میرزا	۷۰-۵۰	امیر مؤید سواد کوهی	۲۱۷
اعتضادالملک - حسین خان	۱۰۰	امیر نظام حسنعلی گروس	۷۰
اعتمادالسلطنه - محمدحسن خان	۷۳-۴۸-۸۷-۸۶-۸۸	امیر نظام محمدقاسم میرزا	
	۷۵-۱۱۳-۱۰۰-۱۰۷		۸۹
افتخار اعظم اتابکی	۱۱۴	امین اقدس	۱۵۱
افتخار السلطنه - زهراء	۶۶	امین الدوله ابوطالب فرخ خان	۹۷-۹۸
افتخار السلطنه - ماهنوش خانم	۱۰۲	امین الدوله عبدالله خان	۶۵-۶۴-۶۸
اقبال آشتیانی - عباس	۶۷		۲۰۴
اقبال - دکتر منوچهر	۱۱۹	امین الدوله علی خان	۹۶-۱۰۴-۱۱۴
اقبال السلطنه	۲۱۷		۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹
اکبر - حسن اکبر	۱۹۷		۱۳۰-۱۷۵-۱۸۶-۱۹۷

امین الدوله محسن خان ۱۲۶-۱۲۷-	باستانی دکتر ابراهیم باستانی پاریزی
۱۹۱-۱۶۵	
امین الدوله محمدحسین خان ۵۶-۶۲-	باقر مشهدی باقر بقال ۱۴۰
۲۰۴-۱۲۰-۶۴-۶۳	باقرخان سalar ملی ۱۵۶-۱۶۵-۱۶۶
امین الدوله محمدصادق خان ۹۵-۹۷-	۱۶۸-۱۶۷
۹۹	بامداد مهدی ۱۱۷-۱۱۶
امین السلطان ابراهیم خان ۱۱۵-۱۱۶-	بدیع السلطنه میرزا حبیب الله ۱۱۲
امین السلطان علی اصغرخان ۱۱۰-۱۱۳-	برون ادوارد ۴۰
۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-	بزرگ امید ابوالحسن ۱۱۸
۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱	بصیر السلطنه ۱۲۵
۱۴۴-۱۴۳-۱۳۶-۱۳۰-۱۲۹	بوزرجمه‌ری امیر لشکر کریم آفغان خان ۲۱۶
۲۱۴-۱۷۶-۱۶۰-۱۵۵	بهار محمد تقی خان ملک الشعراء ۱۹۹
امین السلطنه محمدعلیخان ۱۱۸	۲۱۲-۲۱۱-۲۰۷
امین الضرب محمد حسن خان کمپانی ۱۱۹ بهبهانی - سیدعبدالله ۱۶۳-۱۶۴	۱۶۴-۱۳۳-۱۷۴
۱۲۷-	
امین الضرب محمدحسین خان کمپانی ۱۲۷	بسمارک ۹۱-۹۶
امین الملک اسماعیل خان ۱۲۷-۱۱۸	بیکار بیگی - اکبرخان ۱۹۵
امینی علی ۱۲۶-۱۲۷-۱۸۷	بیگم جان ۶۶
انتظام الدوله سوادکوهی ۱۱۷	بیوک خانم ۱۶۶
انیس الدوله فاطمه ۱۰۶-۱۵۱	پ
با باعلی کوسه ۲۳	بانوی گراویه ۱۲۲
بارکلی جرج ۱۴۹	باولویج ۲۱۳
هازن-پی بو ۲۴	بزمان یختیاری حسین ۴۰
کتابخانه امید ایران	پسیان کلنل محمد تقی خان ۲۰۴
کتابخانه صوتی طین ایرانی	بنجeh علی استاد بنجeh علی بننا ۱۴۰

پولکادوارد ۸۵-۴۵-۸۷  
پهلوی اشرف ۹۰-۳۶

پهلوی رضاخان ۱۰۸-۱۳۸-۱۷۳  
جوانشیر قره باگی - عباسقلی خان ۹۵  
جهانسوز میرزا ۵۱-۲۰۶-۲۰۲-۲۰۱-۱۹۹-۱۹۷

جهانگیر میرزا ۴۸-۴۷-۴۶-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۷  
جهانگیر میرزا ۴۸-۴۷-۴۶-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳

## ج

جرچیل جرج ۱۴۹

## ح

حائزی - عبدالهادی ۱۵۸

حاجب الدوله - بهمن میرزا ۱۲۰ - ۱۵۹

حاجی میرزا آفاسی - ملا عباس ایروانی  
۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴

حسام السلطنه محمد تقی میرزا ۴۵-۴۵-۱۰۲  
حسن خان سردار ایروانی ۸۹

حسین خان میرزا حسین فراهانی ۵۷  
حسین خان قوانلو ۷۴

حسینعلی میرزا ۲۷

حسینعلی خان هفت لنگه بختیاری ۱۶۰  
۱۷۲ - ۱۶۸

حشمت الدوله - محمدحسن میرزا ۴۵

حشمت الدوله والاتبار ۲۰۰

حکیم الملک ابراهیم حکیمی ۱۲۱-۱۳۹  
حکیم الملک محمود خان بروجردی ۱۲۰

۱۲۲-۱۲۱

پهلوی اشرف ۹۰-۳۶

پهلوی رضاخان ۱۰۸-۱۳۸-۱۷۳

۲۰۶-۲۰۲-۲۰۱-۱۹۹-۱۹۷

۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۷

۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳

پهلوی غلامرضا ۲۱۶

پهلوی نیا شهرام ۳۶

پیشون بارون دو پیشون ۸۹

## ت

تاج الدوله ۴۰

ترکان خاتون ۶۷

تسوایک - اشتفان ۹۳

تقی خان بزدی ۱۲۰

تقیزاده سیدحسن ۱۶۴-۱۶۵

قیمورتاش - عبدالحسین ۱۹۹-۲۱۵

## ث

ثقة السلطنه یحیی میرزا ۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶

## ج

جان جانان خانم ۸۳

جان محمد خان قاجار ۱۳۲

جهفرخان خورموجی ۸۵-۷۸

جهفرخان زند ۱۴۶

ذ	حکیم باشی میرزا ابوالحسن بروجردی ۱۲۱-۱۲۰
ذکاء الملک فروغی میرزا محمد حسین ۱۱۵	حیدر کوربختیاری ۲۹
ر	خ
رایت دنیس ۱۴۷-۳۶	خاقان ۸۳
رضا خان ۱۷۱	خانجان ۵۹
رضا شیخ رضاده خوارقانی ۱۷۱-۱۶۹	خانلرمازندرانی ۶۹
رضا میرزا رضا کرمانی ۱۱۹-۹۱	خزعل، شیخ خزعل ۲۱۷
رضاقلی میرزا افشار ۳۰	خسر و میرزا ۴۷
رکن الدوّله علینقی میرزا ۱۰۲-۱۰۱	خلیل - حاجی خلیل عرب ۱۴۷
ز	خواجہ باشی - علیرضا خان ۳۵
زال ارمنی ۱۱۵	خواجہ نوری - رضاسزکی خان - عبدالله فروغ - محسن - منیر اعظم
زین العابدین - حاجی زین العابدین	نظام - علی محمد - عبدالله ۹۰
مرا غدای ۱۲۹	خورشید کلاهخانم ۶۴
س	خیا بانی شیخ محمد ۱۹۵-۱۹۱
ساسانی خانملک ۹۸-۸۲	داداش بیگ عباسعلی ۲۱۴
сауд الدوّله حبیب الله خان تنکابنی ۱۵۸	داود میرزا داودخان نوری ۸۹
ساعد الدوّله ثانی ۲۱۷	داور علی اکبر ۲۱۵-۱۰۸
ساعد الدوّله میرزا احمدخان ۸۳	درگاهی سرتیپ محمدخان ۲۱۶
سالار الدوّله ابوالفتح میرزا ۱۳۴-۱۳۳	دشتی علی ۲۰۰
سالار الملک ۱۴۳	دولت آبادی حاجی میرزا یحیی ۱۲۸
	۲۰۹-۱۳۴-۱۳۱

سالار لشکر عباس میرزا	۱۸۳
سالار معظم میرزا علی خان مافی	۱۱۱
سام بیک قوچانی	۲۵
سالیسبوری	۱۷۵
ساپیکس سر پرسی	۱۲۳-۱۶۱-۱۲۳
سپهبدار رشتی فتح الله خان اکبر	۱۴۰- سعد الدوّله میرزا جواد خان
۱۷۹-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸	۱۳۸-۱۴۰-
سپهسالار میرزا محمد خان قاجار دولو	۲۰۶-۱۹۹
سعدهالسلطنه آقا باقر	۹۹-۹۵-۱۰۱-۱۰۰-
سعید میرزا سعید خان گرمروdi	۹۵-۱۳۱
سلطان علاء الدین تکش	۶۷- سپهسالار اعظم وجیه الله میرزا
سلطان محمد تکش	۶۷- ۱۰۵-
سلطان سلیم میرزا	۴۸- سپهسالار تنکابنی - محمد ولی خان
سمیع حاجی سمیع رشتی	۲۶-۲۷-۲۸- ۱۴۰
سولیوان ویلیام	۲۱۵- ۱۵۷-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-
سهام الدوّله جلیلوند	۲۰۰- ۱۶۳-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۱-۱۸۵-
سیاح حاجی محمد علی محلاتی	۱۲۲- ۱۸۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۱۷-
ش	۱۳۴- ۱۰۳- ۱۰۲- ۱۰۱-۵۲-۵۰- ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۶- ۱۰۷- ۱۰۸-
شاه اسماعیل صفوی	۲۳-۱۴۶- شاهزاده سردار ملی
شاه سلطان حسین صفوی	۲۰-۲۸-۳۰- ۱۵۳-۱۵۶-۱۶۵-
ش	۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸- ۱۱۰- ۱۴۹-۱۴۷- ۱۰۰-
شاه عباس سوم	۱۳۲- سردار امیر خان دولو
شاهرخ شاه افشار	۳۰-۳۱-۲۶- ۱۵۶-۱۵۸-
شجاع السلطنه حسنعلی میرزا	۴۶-۴۷- ۱۶۰- ۱۶۲-۱۶۸-
شرف خان مافی	۱۴۹- سردار اسعد جعفر قلی خان
شعاع السلطنه	۱۷۱- سردار اکرم قراگوزلو
	۱۶۱- سردار جنگگ بختیاری

هفیع میرزا شفیع	- ۵۶ - ۵۹	۲۱۷-۱۹۰-۱۸۹
صور اسرافیل میرزا جهانگیر خان	۱۵۲	شمسالملک
ض	۶۳-۶۰	شوستر مورگان ۱۶۹-۱۷۱-۱۷۰
ضیاءالسلطنه	۴۱-۴۲	شهریور احمد ۱۹۴
ط		شیبانی میرزا فتحالله ۷۰
طاووس خانم ارمنی	۶۳-۶۴-۶۵	شیخالوثیق ابوالحسن میرزا ۵۱
طاووس خانم سیننکی	۱۸۷-۱۸۶	شیخعلی میرزا ۴۱
طبا دکتر طبا نائینی	۱۸۷	شیل کلمل جاستین شیل ۸۲
طباطبائی سید ضیاءالدین	۱۹۸-۱۹۷	شیل لیدی ماری شیل ۸۲
	۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳	ص
	۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۰	صاحب اختیار ۱۲۳
طومانیانس	۱۸۷-۱۸۶	صاحب جمع ۱۲۷
طهماسب میرزا	۲۰-۲۳-۲۲-۲۴-۲۵	صاحب بدیوان آشتیانی میرزا شفیع ۵۰
ظ		صاحب بدیوان علی آبادی میرزا تقی ۶۹
ظل السلطنه علیشاه	۷۱	صارم الدوّله اکبر میرزا مسعود ۱۱۲
ظل السلطنه مسعود میرزا	۵۰-۵۱-۵-۵۲	۲۰۰-۱۹۴-۱۹۱
	- ۱۰۹ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۸۳ - ۵۴	صفها فتحعلی خان ۶۳
	- ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۱۰	صدرالدوّله اصفهانی ۱۲۰
ظل السلطنه محمد میرزا شازده مشدی	۱۵۱	صدرالسلطنه حاجی حسینقلی خان ۹۰-۹۱
ظهیر الدوّله ابراهیم خان	۱۴۲	صدرالملک میرزا نصرالله ۷۷
ظهیر الدوّله میرزا علیخان	۱۹۱	صدری آقاددری ۹۰
ظهیر الملک	۱۴۰	صفایی ابراهیم ۱۳۱-۶۷ - ۲۱۰
ع		صفر علی خوئی ۱۵۴
عبدین بیک	۱۰۱-۱۰۲-۱۰۲	صمصام مرتضی قلیخان ۲۱۷
		صمصام السلطنه نجفقلی خان ۱۶۸-۱۶۹
		۱۷۰-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵

عادلشاه علیقلی خان افشار	۲۶-۲۷	علم امیر اسدالله	۳۱
علم امیر شوکت‌الملک	۳۰	علم حشمت‌الملک	۱۴۰
علی (پسر قائم مقام)	۶۹	عارف قزوینی ابوالقاسم	۲۰۲-۶۶
علی اکبر حاجی علی اکبر پلوپز	۱۴۰	عباسقلی حاجی میرزا عباسقلی قزوینی	۱۱۹-۱۰۵
علی سید علی آقای یزدی	۱۹۸	عباس‌میرزا ثانی	۶۶
علی صالح خان بختیاری	۳۰-۲۹-۲۸	عباس‌میرزا نایب‌السلطنه	۴۱-۲۲-۲۱
علی‌عمردان‌خان بختیاری	۳۰-۲۹-۲۸	علی‌عمردان‌خان بختیاری	۵۷-۵۲-۵۰-۴۸-۴۷-۴۶
	۳۲		۹۷-۹۶-۹۳-۷۴-۷۱-۶۸-۶۱
عیسی - میرزا عیسی وزیر	۱۰۹		۱۸۴-۱۷۵-۱۶۴-۱۰۰
عین‌الدوله عبدالمجید میرزا	۱۲۲-۱۲۰	عبدالصمد میرزا	۶۶
۱۳۷-۱۳۵-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰		عبدالله خان	۱۰۰
-۱۷۹ - ۱۵۵ - ۱۴۱ - ۱۳۹		عدل‌الملک دادگر	۲۰۱
۲۰۵ - ۲۰۰ - ۱۹۶	۱۸۸-۱۸۰	عزت‌الدوله	۸۸-۸۴-۸۳-۸۰
غ		عزت نساء‌خانم	۷۶-۷۵-۷۴
غنی دکتر قاسم	۱۴۷	عشقی میرزاده	۲۱۱
ف		عصمت‌الدوله	۵۱
فتحعلی خان دولو	۲۱	عصمت‌السلطنه	۵۲
فتحعلی خان قوانلو	۲۷-۲۳-۲۲-۲۰	عتصد‌الدوله احمد میرزا	۶۴-۶۳-۱۲۰-۱۳۱
	۳۹-۲۸.	فتحعلی خان قاجار	۱۵۸-۱۶۷
فتحعلی شاه قاجار	۳۹-۳۴-۲۲-۲۱	عظمت‌السلطنه هماخانم	۱۷۵
۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰		علاء میرزا حسین خان	۱۴۷-۱۷۶
-۶۱ - ۵۹-۵۷-۵۶-۵۲-۴۹			۲۰۴
-۷۱ - ۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۲		علاء‌الدوله میرزا احمد خان	۱۳۲-۱۳۵
۹۹-۹۸-۹۶-۸۶-۸۴-۷۶-۷۴			۲۱۰-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۱
-۱۳۳-۱۳۱-۱۲۶-۱۱۷-۱۰۹		علاء‌السلطنه میرزا محمد علی خان	۱۳۹
۱۸۴			۲۰۴-۱۸۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵

فخر الدله اشرف الملاوك	١٢٧-١٢٦	قام الدوله ميرزا محمد خان آشتیانی
فخر الدله	٧١	١٨٦-٥٢
فرمانفرما عبدالحسين ميرزا	٨٣-١٢٣	قام السلطنه ميرزا احمد خان ٨٣-١٧٦
١٧١-١٧٠-١٦٠-١٢٥	١٩١-١٩٠-٢٠٠-٢٠٣-	-
١٩٩-١٨٤ - ١٨٣-١٨٢-١٧٦	٢١٠-٢٠٩-٢٠٦-٢٠٥-٢٠٤	٣٦ قوام الملک شیرازی ابراهیم خان
٢٠٣-٢٠٠		٣٥ قوام الملک شیرازی علی اکبر خان
فروع السلطنه جیران	٨٦-٨٨-٨٩-١١٩	١٤٠ قوام الملک شیرازی محمد رضا خان
فضل الله منشی	٣٥	
فیروز سالار لشکر	٨٣	١٦١

۵

کاسا کوفسکی ۱۱۷-۱۲۴  
 کاظم شیخ کاظم عرب ۱۲۶  
 کاظم خان تفندگدار قره باغی ۱۲۱  
 کاظم میرزا کاظم آشتیانی ۵۸  
 کامران میرزا نایب السلطنه ۵۱-۱۴۰  
 - ۱۵۲-۱۵۱  
 کتیرائی محمود ۹۸  
 کرزن جرج ناتانیل ۱۱۱  
 کریم خان زند ۳۱-۳۲-۳۳-۳۷-۱۵۰  
 کفیل الدوّله محسن میرزا ۱۶۴  
 کلانتر شیرازی میرزا ابراهیم خان  
 ۳۴-۴۴-۵۶-۳۵-۶۲  
 کمبیل سر جان ۷۲  
 کوچک خان میرزا کوچک خان جنگلی  
 ۱۶۴-۱۹۳-۱۹۵  
 کیانوری مهندس نور الدین ۱۸۴

ق

۱۴۵

قا آنی میرزا حبیب شیرازی ۶۹  
 قائم مقام فراهانی میرزا ابوالقاسم ۵۷  
 ۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۲  
 ۰۱۸-۹۶  
 قائم مقام فراهانی میرزا عیسی ۶۸-۵۷  
 ۹۷-۹۶-۹۳-۷۹-۷۴  
 قربان هزاوهای ۷۹  
 قمرالسلطنه ماه تابان خانم ۱۰۲  
 قوام علی ۳۶  
 قوام الدوّله میرزا شکرالله خان صدری ۲۰۰  
 قوام الدوّله میرزا عباس خان تفرشی ۷۰

محسن شیخ محسن عرب ۱۲۶	س
محمد (پسر قائم مقام) ۶۹	
محمد میرزا محمد منگنه ۱۱۱	گزی ادوارد ۱۶۷
محمد علامه محمد قزوینی ۱۵۶	گوبینو ۴۷
محمد خان قاجار دولو ۶۱	گوهر تاج خانم ۶۲-۶۱
محمد خان یزدی ۱۲۰	گوهر ملک خانم ۶۸
محمد شاه قاجار ۶۵-۴۹-۴۸-۴۷	ل
۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۷-۶۶	
۱۵۹-۱۵۸-۷۹-۷۷-۷۶-۷۵	لسان الملک سپهر محمد تقی ۲۵-۲۲
محمد امین خان قاجار دولو ۶۸	۵۶-۴۰
محمد تقی میرزا محمد تقی آشتیانی ۵۸	لطعه لیخان زند ۴۱-۳۳
محمد تقی میرزا ۶۶	لیلی خانم سوادکوهی ۱۱۷
محمد حسن میرزا محمد حسن ۱۴۴	م
محمد حسن خان قاجار قولو ۲۷-۲۸	
۳۹	مارلینگ سرچاراز ۱۸۲
محمد حسین خان قراگوزلو ۱۴۶	ماه نوش خانم ۱۰۲
محمد حسین نوری ۵۸	متربیخ ۹۶-۹۱
محمد رحیم علاف اصفهانی ۶۳	متولی باشی ۱۴۰
محمد رضا خان دولو ۱۲۰	مجد الاسلام کرمانی ۱۵۱
محمد صادق قره باغی ۱۲۱	مجد الدوله مهدیقلی خان ۲۰۰
محمد طاهر میرزا ۱۶۴	مجد الملک میرزا محمد خان سینکی ۹۵
محمد علی خان تجریشی ۸۷-۸۶	۱۸۷-۱۸۶-۱۷۵-۲۵
محمد علی شاه قاجار ۸۳-۱۳۲-۱۳۴	محترم السلطنه ۵۰
۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۰-۱۳۹	محتشم السلطنه اسفندیاری ۱۳۹ - ۲۰۰
۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸	محسن میرزا محسن خان آشتیانی ۵۷-۵۷
۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳	۱۸۶-۱۰۹-۵۹-۵۸
	محسن حاجی آقا محسن اراكی ۱۴۰

٢٠٠	مشارالسلطنه قدیمی	١٦٥-١٦٧-١٦٨-١٦٩-١٧١
١٤٠	مشارالملک میرزاحسینخان	١١٨ محمد قاسمخان اتابکی
١٤٢	مشکوٰالملک حاجی میرزا علی	٦٦ محمد قاسمخان قاجارقوانلو
٩٣-٩٦	مشیرالدوله میرزا جعفرخان	٤١ محمدقلی میرزا
٩٧-٩٩	مخبرالدوله هدایت	١٥٤-١٥٥-١٥٥-١٥٩
٧٤-١٠٦	مخبرالسلطنه هدایت - میرزا حسن خان پیرنیا	١٢٢-١٠٦
١٤٣-١٣٩	١٣٨	١٢٥-١٥٤
١٩٤-١٨١	١٨٠-١٧٩-١٧٨	١٤٢ مددتالسلطنه - میرزا حسن خان
٢٠٥-٢٠٤	٢٠١-١٩٦-١٩٥	١٩٣ مدرس سیدحسن
٢١٣-٢١٠	٢٠٩-٢٠٧-٢٠٦	٢١٥-٢١٣-٢١١
٢١٥		مریم خانم ٤١
١٢٨-١٢٦	مشیرالدوله میرزا محسن خان	٤٢ مریم خاتم اسرائیلیه
١٣٤	مشیرالدوله میرزا نصرالله خان	مسئشارالدوله صادق میرزا یوسف خان
١٣٩-١٢٨	١٤٢-١٤١-١٣٩	١٥٤-١٥٥
٢٠٣-١٧٩		مستوفی عبدالله ٥٠-١٠٠-١٩١-١٩٨
٨٤	مشیرالدوله میرزا یحیی خان	٥٠ مستوفی میرزا محمود
١٤٦	مشیرالسلطنه میرزا احمدنجان ١٤٥-١٤٦	٥٨-٥٩ مستوفی الممالک میرزا حسن
١٥١	١٥٣-١٥١	٥١-٥٨ مستوفی الممالک میرزا حسن
١٤٠	مشیرالmmaalk	١٣٩-١٦٤-١٦٣-١٦٠ مستوفی الممالک میرزا حسن
١٤٦-١٤٥	مشیرنظام میرزا محمدخان	١٦٧-١٧٦-١٧٧-١٧٨-١٧٩
٢١٥-٢٠٤	مصدق دکتر محمد ١٦٣-١٦٣	١٨٠-١٨٢-١٨١-١٨٩
٤٢	مصطفیٰ قلیخان قوانلو	١٩٦-٢٠١-٢٠٤-٢٠٩-٢١٠
٥٧-٥٩	مطیعاً میرزا مطیعاً آشتیانی	٢١١-٢١٢-٢١٣-٢١٥
٨٩-٨٧-٨٦	مظفرالدینشاه قاجار	٥٠-٥١ مستوفی الممالک میرزا یوسف
١٢٤-١٢٣-١٢٢-١٢١-١٢٠		-٩٥-٩٩-١٠٨-١٠٩-١٠٠
١٣٠-١٢٨-١٢٧-١٢٦-١٢٥		١١٠-١١٢-١١٣-١١٤-١١٥
١٤٤-١٣٥-١٣٤-١٣٣-١٣١		١٣٨-١٦٣-٢٠٤-٢١٢

منصور الملک علی منصور ۲۰۴	۱۸۴-۱۷۶-۱۷۵-۱۵۹-۱۴۵
منصور خلیفه عباسی ۳۰	۲۰۴
موتمن الملک میرزا حسین خان پیر زیا -۲۰۴-۱۷۶-۱۴۲	معاون دکتر معاون ۱۸۷
۲۱۵	معتصم السلطنه مهدی فرخ ۱۸۰
معتمد الدوّله فرهاد میرزا ۵۲-۵۹-۷۱-۵۹-۱۲۰	معتمد الدوّله میرزا ابراهیم خان ۱۵۰
مورخ الدوّله احمد علی سپهر ۱۶۴-۱۹۰	۱۰۷-۱۰۶
موسی میرزا موسی رشتی ۲۷	معتمد السلطنه میرزا ابراهیم خان ۸۴
موقر الدوّله میرزا محمد صادق -۸۹	۱۸۶
۹۰	معتمدی علی ۹۰
مونرویه ۱۶۹	عمرزاده ۱۱۲-۱۱۳
مؤید همایون رضا خان ۸۹-۹۰	معز الممالک میرزا تقی خان ۱۱۸
مهدی علیا ملک جهان خانم ۵۰-۶۶-۶۷	معیرالممالک حسینعلی خان ۲۴-۲۳
۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۳-۷۱-۷۰	معیرالممالک دوستعلی خان ۵۸
۸۷-۸۶-۸۵-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰	معیرالممالک دوستعلی خان ۵۱-۸۰
۱۲۵-۸۹-۸۸	۱۴۸-۱۱۷-۱۱۳-۸۵
مهدی خان دولو ۱۴۰	معین الدوّله احمد میرزا ۴۷
مهدی حاجی مهدی کوزه کنانی ۱۵۳	مفخم الدوّله ۱۴۲
ن	مکی حسین ۱۹۷-۱۹۳
نادر شاه افشار ۲۲-۲۳-۲۵-۲۶-۲۸	ملک المتكلمين نصرالله ۱۵۲
۳۲-۳۱-۳۰	ملک زاده دکتر مهدی ۱۶۱-۱۶۶
ناصرالدین شاه قاجار ۲۷-۴۸-۴۹-۵۰	۱۷۸
۶۶-۶۷-۷۶-۷۸-۷۹	ملکم سرجان ۳۲
۵۲-۵۱	ملکه ایران ۱۵۲-۱۵۱
۸۰-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۵-۸۶	ممتاز الدوّله-میرزا اسماعیل خان ۲۰۰
-۹۹-۹۷-۹۶-۹۵-۹۱-۸۷	ممتاز الملك ۲۰۰
۲۱۲-۱۰۰	منصور حسنعلی ۲۰۴
	منصور السلطنه عدل ۲۰۱

ناصرالملک قراگوزلومیرزا ابوالقاسم	نوز مسیو نوز بلژیکی	۱۵۵
خان	نیرالدوله	۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹
۱۵۹		
نیکلای اول تزار روسیه	۱۷۳-۱۶۷-۱۷۱-۱۷۲	۴۶
نیکلای دوم تزار روسیه		۱۸۵
ناصرالملک قراگز او میرزا محمودخان	نیک نژاد شیخ احمد سیگاری	۱۹۳
		۱۴۷-۱۴۶
و		
ناظم الاسلام کرمانی میرزا محمد		۱۲۸

وانسن گرنت	۸۱-۴۳-۴۱-۲۲	۱۵۲-۱۴۲
والی پشتکوه	۲۱۷	۴۹
وثوق جمشید	۱۸۷	۷۲
نصرالملک-میرزا فضل الله علی آبادی	۹۵	و ثوق علی
۱۸۷		
ئصرت الدوله فیروز میرزا	۱۰۹-۱۴۰	و ثوق مهین و ثوق(طپاواسفندیاری)
و ثوق الدوله میرزا حسن خان	۱۳۹	۱۸۲
۱۹۰-۱۸۷-۱۸۶-۱۷۶		نصر الله، سید نصر الله
۲۰۳-۱۹۶-۱۹۴-۱۹۲-۱۹۱		۲۰۷
۲۱۰-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴		نظام الدوله محمد ابراهیم خان
نظام السلطنه حسینقلی خان	۱۱۱-۱۲۱	۹۰-۸۹
و ثوق السلطنه دادر	۲۰۰	نظام السلطنه خواجه نوری
وزیر افخم سلطانعلی خان	۱۴۳-۱۲۰	۱۸۳-۱۷۶-۱۵۰-۱۴۹
۱۴۶		نظام السلطنه رضاقلیخان ۱۱۱-۱۵۰-
وزیر دفتر میرزا هدایت	۱۶۳	۱۸۳
نظام الملک میرزا عبدالوهاب خان	۹۰	وزیر لشکر داودخان نوری
۹۱		۹۰-۸۹-۸۸-۸۴
و صفوی کرمانی	۵۵	نظام الملک
و کیل الملک	۱۲۴	۱۵۰
ولی خان سرتیپ	۱۵۹-۱۵۸	نوابی سعید ۱۸۳
هادی میرزا هادی آشتیانی	۵۸	نوابی میرزا رضاقلیخان ۵۶
هادی میرزا هادی آشتیانی		نور آقانور ارمنی ۱۴۷
۵		

هاشم میرزا هاشم آشتیانی ۵۸  
 هاشم حاجی هاشم شیرازی ۳۴  
 هاشمی رفسنجانی حجت الاسلام علی اکبر ۴۹

هدایت رضاقلیخان ۲۷-۵۶-۶۴	یدالله (پسر ستارخان) ۱۶۶
هدایت الله میرزا هدایت الله تفرشی ۵۶	هزدان پناه امیر لشگر مرتضی خان ۲۱۶
همایون میرزا ۶۰	یوتی آندره ۱۳۷
هلاکو خان مغول ۸۷	
همدم السلطنه ۱۰۹	



۲۳۲

## این کتابها در این کتاب به شهادت گرفته شده‌اند

نام منبع :	نام نویسنده
۱ - اختناق ایران	مورگان شوستر
۲ - از ماست که بر ماست	ابوالحسن بزرگ امید
۳ - اعلامیه دولت	سید ضیاء الدین طباطبائی
۴ - اعلیٰ حضرت‌ها	گرویه پائولی
۵ - اکسیر التواریخ	علیقلی میرزا اعتضادالدوله
۶ - امیر کبیر، یا قهرمان مبارزه با استعمار حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی	-
۷ - انبوخته کتابخانه کاخ گلستان	-
۸ - انقلاب ایران	پروفسور ادوارد برون
۹ - انقلاب مشروطیت ایران	م. پاولویچ
۱۰ - انگلیسیها در میان ایرانیان	سردنیس رایت
۱۱ - ایام محبس	علی دشتی
۱۲ - ایران ومسئله ایران	جرج ناتانیل کرزن
۱۳ - تاریخ احزاب سیاسی	ملک الشعراه بهار
۱۴ - تاریخ انقلاب مشروطیت	دکتر مهدی ملک‌زاده
۱۵ - تاریخ ایران	سرپرسی سایکس
۱۶ - تاریخ ایران	سرجان ملکم

نام منبع	نام نویسنده
۱۷ - تاریخ ایران	گرنت واتسن
۱۸ - تاریخ بیداری ایرانیان	نظام الاسلام کرمانی
۱۹ - تاریخ ذوالقرنین	فضل الله منشی
۲۰ - تاریخ سرگذشت مسعودی	مسعود میرزا ظل السلطان
۲۱ - تاریخ شهریور	احمد شهریور
۲۲ - تاریخ عضدی	احمد میرزا عضدالدوله
۲۳ - تاریخ مختصر مجلس ایران	سیدحسن تقیزاده
۲۴ - تاریخ مغول	عباس اقبال آشتیانی
۲۵ - تاریخ نو	جهانگیر میرزا
۲۶ - تشیع ومشروطیت	عبدالهادی حائری
۲۷ - تلاش آزادی	دکتر باستانی پاریزی
۲۸ - جام جم	فرهاد میرزا معتمدالدوله
۲۹ - جام جهان بین	دکتر محمدعلی اسلامی
۳۰ - جنگ جهانی در ایران	سرکارمونت اسکرین
۳۱ - چهره های در آئینه	اشرف پهلوی
۳۲ - حقایق الاخبار ناصری	میرزا جعفرخان خورموجی
۳۳ - حیات یحیی	حاجی میرزا یحیی دولت آبادی
۳۴ - خاطرات	عبدالله بهرامی
۳۵ - خاطرات	کلمن کاسا کوفسکی
۳۶ - خاطرات حاجی سیاح	حاجی محمدعلی سیاح محلاتی
۳۷ - خاطرات سیاسی	میرزا علیخان امین الدوله
۳۸ - خاطرات سیاسی	معتصم السلطنه فرخ
۳۹ - خاطرات و اسناد	حسینقلی خان نظام السلطنه ما فی
۴۰ - خاطرات و خطرات	مهديقلی خان مخبر السلطنه هدايت
۴۱ - دست پنهان انگلیس در ایران	خان ملک ساسانی
۴۲ - دست خط ملوکانه	مظفر الدین شاه قاجار

نام نویسنده	نام منبع
ناصرالدین‌شاه قاجار	۴۳ - دستخاط ملوکانه
ادیب‌الممالک فراهانی	۴۴ - دیوان اشعار
شاہزاده افسر	۴۵ - دیوان اشعار
میرزا فتح‌الله شیبانی	۴۶ - دیوان اشعار
فتحعلی‌خان صبا	۴۷ - دیوان اشعار
میرزا زاده عشقی	۴۸ - دیوان اشعار
میرزا حبیب‌الله قاآنی	۴۹ - دیوان اشعار
قائم مقام فراهانی	۵۰ - دیوان اشعار
عارف قزوینی	۵۱ - دیوان اشعار
دوستعلی‌خان معیرالممالک	۵۲ - رجال عصر ناصری
شیخ‌رضا دهخوار قانی	۵۳ - رساله خطی
میرزا محمد‌خان مجdal‌الملک	۵۴ - رساله مجددیه
رضا قلی‌خان هدایت	۵۵ - روضة الصفا ناصری
محمد‌حسن‌خان اعتماد‌السلطنه	۵۶ - روزنامه خاطرات
مریم فیروز	۵۷ - روزنامه فم فرانسز
ابراهیم صفائی	۵۸ - رهبران مشروطه
زندگانی سیاسی احمد‌شاه قاجار، حسین مکی	۵۹
دکتر علی امینی	۶۰ - سالنامه دنیا
سعید نفیسی	۶۱ - سالنامه دنیا
ماری شیل	۶۲ - سفرنامه ایران
دکتر یاکوب ادوارد پولاك	۶۳ - سفرنامه پولاك
سفرنامه حج میرزا علی‌خان امین‌الدوله، مقدمه به قلم دکتر علی امینی	۶۴
کشت‌دوگویی‌نو	۶۵ - سه سال در آسیا
حاجی‌زین‌العابدین مراغه‌ای	۶۶ - سیاحت نامه ابو‌اهیم بیگ
مهبدی بامداد	۶۷ - شرح حال رجال ایران
عبد‌الله مستوفی	۶۸ - شرح زندگانی من
محمد‌حسن‌خان اعتماد‌السلطنه	۶۹ - صدرالتواریخ

نام منبع	نام نویسنده
۷۰ - صورت مذاکرات مجلس چهارم	سید حسن مدرس و میرزا حسن مستوفی
۷۱ - فتحعلیشاه و هوشها یش	حسین پژمان بختیاری
۷۲ - فراماسونری در ایران	محمود کتیرائی
۷۳ - فرمان ملوکانه	ناصرالدین شاه قاجار
۷۴ - گزارش سیاسی	بارون دوپیشون
۷۵ - گزارش سیاسی	سرجان کمبل
۷۶ - مأموریت در ایران	ویلیام سولیوان
۷۷ - مجله یغما	دوستعلی خان معیرالممالک
۷۸ - مدرس، قهرمان آزادی	حسین مکی
۷۹ - مقالات سیاسی	مورخ الدوله سپهر
۸۰ - مکاتبات	پی بر بازن
۸۱ - منشآت	امیر نظام گروسی
۸۲ - ناسخ التواریخ	لسان الملک سپهر
۸۳ - یادداشتها	دکتر قاسم غنی
۸۴ - یادداشتها	علامه محمد قزوینی
۸۵ - یادداشتها	مجdalislam کرمانی
۸۶ - یادداشتها از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه	دوستعلی خان معیرالممالک



زاسنر

انتشارات بوعلی



بها ۴۰۰ ریال

تهران - میدان انقلاب - خیابان فردوس